



فصل نامه بین المللی مطالعات و تحقيقات نسخ خطی، کهنه چاپ ها و اسناد تاریخی شبه قاره هند

۱۰

سال سوم دفتر دهم تابستان ۱۴۰۵ • مرکز بین المللی میکروفیلم نور

سخن مدیر مسئول؛

مهدی خواجه پیری

سخن سردبیر؛

گامی دیگر در مسیر شناخت میراث مشترک

محمدرضا بهزادی

کتاب شناس مجاهد؛

انس و صمیمیت امام شهید (قدس الله) با نسخه های خطی

محمد وفادار مردادی

حسینی برهمنان؛

امام حسین^(ع) و واقعه کربلا در شعر هندوان

عمادالدین ربانی

از آموزش فارسی تا مهندسی دانش شرقی؛

فورت ویلیام کالج و نقش آن در آموزش فارسی و نشر متون شرقی

مهدی خواجه پیری

رساله موچلکه؛

از امیر سید علی همدانی: معرفی نسخ و تصحیح متن

پیام طبیبی زاده

بازنگری تاریخ سیاسی پادشاهان هندو سکایی و پهلوه؛

بر پایه لغت شناسی عناوین پادشاهان بر سکه ها

یوسف افتخاری

مطالبات دولت سنّیه؛

سواد حکم عباس میرزا در باب تعهدات مالی دولت انگلستان

اسدالله عبدلی آشتیانی - محمدامین حیاتی

از سمرقند تا قلعه سرخ دهلی (بخش نخست)؛

شجره شناسی و فیلوژنی خاندان سلطنتی گورکانیان هند

شریف حسین قاسمی

ترجمه هنریه؛

نخستین ترجمه فارسی از متن عربی هزارویک شب

محمدرضا بهزادی

هزار آفسان فردوسی در سرزمین هندوان؛

ترقیمه بزرگ ترین شاهنامه جهان در هند

مهدی خواجه پیری

سیاست پروانه ای؛

فرمان های هندو - فارسی و شکل گیری امپراتوری در جنوب هند

Leonard R. Hodges - Nandini Chatterjee

یادداشت های یک دیپلمات؛

سفرنامه سید عزالدین تفرشی فمی مجیر همایون در انتهای عصر قاجار

محمدرضا بهزادی - اسدالله عبدلی آشتیانی

معرفی کتاب؛

«مهندات» بازخوانی یک تمدن در آینه ی متن

منا محمدنژاد

بسم الله الرحمن الرحيم

- این نغمه نفیس کدام به حمید به خط کاتب افاضه نموده
مرحوم عبدلرمانی اهداء میشود به آستان مقدس حضرت
(امام ابی الحسن) رضا علیه آلاف التحية والثناء . و این نغمه
رزق است ز سبانی خط و لغت بنوی در دفتر اهداست
شایسته تشریف و نشر است . و به ارفق الصدقات

محمد حسن

۹۸، ۵، ۲۶

ترقیمه و دست خط مبارک قائد شهید امت

حضرت آیت الله العظمی شهید سید علی الحسینی خامنه ای (قدس الله نفسه الزکیه)

در ابتدای صفحه پس از جلد نسخه قرآن کریم به خط نسخ عالی خفی، به

کتابت ملا عبدالله رنانی اصفهانی به سال ۱۲۳۳ قمری

اهدایی ایشان به کتابخانه آستان قدس رضوی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بنام خدای مجتهد و مهربان



فصل نامه بین المللی مطالعات و تحقیقات
نسخ خطی، کهنه چاپ ها و اسناد تاریخی شبه قاره هند

سال سوم - دفتر دهم - تابستان ۱۴۰۵
مرکز بین المللی میکرو فیلم نور
دهلی نو - تهران



فصل نامه بین المللی مطالعات و تحقیقات
نسخ خطی، کهنه چاپ ها و اسناد تاریخی شبه قاره هند

سال سوم، دقت دهم
تابستان ۱۴۰۵

مدیر مسئول: مهدی خواجه پیری

سر دبیر: محمدرضا بهزادی

شورای مشاوران (به ترتیب الفبا):

اعظم لطفی، فرزانه (دانشگاه تهران)	شیخ الحکامی، عمادالدین (دانشگاه تهران)	قاسمی، شریف حسین (دانشگاه دهلی)
بهزادی، محمدرضا (مرکز بین المللی میکرو فیلم نور، تهران)	شیکهر، چندر (دانشگاه دهلی)	نجفی بزرگر، کریم (دانشگاه تهران)
جعفریان، حسینعلی (کتابخانه، مرکز اسناد و موزه مجلس شورای اسلامی)	صفت گل، منصور (دانشگاه تهران)	نصیری، محمدرضا (فرهنگستان زبان و ادب فارسی)
خلیلی، سید محمدرضا (دانشگاه جامع علمی - کاربردی)	عبدلی آشتیانی، اسدالله (پژوهشگر دیوانسالاری ایران و هند)	نوروزی، جمشید (دانشگاه الزهراء)
خواجه پیری، شهاب (مرکز بین المللی میکرو فیلم نور، دهلی)	عربا نجف آبادی، محمدحسین (مرکز بین المللی میکرو فیلم نور، تهران)	همدانی، عزیزالدین حسین (کتابخانه رضارامپور)
شریف زاده، اکبر (سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران)	عین الحسن، سید (دانشگاه مولانا ابوالکلام آزاد - حیدرآباد)	و ثوقی، محمدباقر (دانشگاه تهران)
	فقیه حقانی، موسی (پژوهشگر تاریخ معاصر ایران)	

همکاران این شماره (به ترتیب حروف الفبا):

ماندانا آجودانی زنجانی (ویراستار فارسی، میهمان)؛ عمادالدین ربانی (مترجم اردو و سانسکریت)؛ حسین رضائی دستجردی (طراح نشان، مدیر هنری)؛
محمد امین حیاتی (چاپ و صحافی)؛ محمدرضا حیدری فر (نمونه خوان)؛ مائده خیر آبادی (ویراستار فارسی)؛
علیرضا علیمردانی (مترجم انگلیسی)؛ جلال فرهنگد (نمونه خوان، میهمان)؛ امین نجاری (فناوری اطلاعات)

چاپ جلد، متن و صحافی: چاپخانه مرکز بین المللی میکرو فیلم نور-تهران

نشانی دفتر تهران: خیابان نوفل لوشاتو، جنب بانک ملی، پلاک ۶۳، ساختمان علامه میرحامد حسین

نشانی دفتر مرکزی: دهلی نو، خیابان تلگ مارگ، شماره ۱۸، خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران

تلفن: +۹۸۲۱ ۶۶۷۰۲۰۴۲

تلفن: +۹۸۲۱ ۶۶۷۰۲۰۴۳

تلفن: +۹۱ ۱۱۲۳۳۸۳۱۱۶ (دهلی)

پیام نگار: NoorMicroFilmTehran@gmail.com

وبگاه: WWW.IndianIslamicManuscript.com

این فصل نامه مستقل است و هر سه ماه یک بار منتشر می شود.

شیوه‌نامه ارسال مقاله

فصل‌نامه بین‌المللی «نورنامه» با هدف ایجاد وحدت رویه در نگارش، ارزیابی و انتشار مقالات علمی و ارتقای کیفیت پژوهش‌های منتشرشده در حوزه تاریخ شبه‌قاره، روابط ایران و هند، مطالعات نسخ خطی، سندشناسی، متن‌پژوهی و میراث مکتوب، شیوه‌نامه‌ای تدوین کرده که رعایت آن برای تمامی نویسندگان الزامی است. مجله مقالات اصیل و نوآورانه را در محورهایی چون تاریخ سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و مذهبی شبه‌قاره هند، روابط تاریخی ایران و شبه‌قاره، تاریخ گورکانیان و سلاطین دهلی، نسخه‌شناسی، متن‌پژوهی و تصحیح انتقادی متون، سندشناسی و مطالعات آرشیوی، کتابخانه‌ها و آرشیوهای شبه‌قاره، تاریخ هنر اسلامی و خوشنویسی، تاریخ علم و نهادهای فرهنگی، زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره، سفرنامه‌ها، وقف‌نامه‌ها، فرمان‌ها و اسناد تاریخی، مسکوکات و مطالعات تطبیقی ایران، هند و دیگر مناطق شبه‌قاره.

مقاله باید حاصل پژوهش اصیل نویسنده یا نویسندگان باشد، پیش‌تر منتشر نشده و هم‌زمان به نشریه دیگری ارسال نشده باشد. مسئولیت صحت مطالب، استنادها و دیدگاه‌ها بر عهده نویسنده مسئول است. مقالات پس از بررسی اولیه، در صورت احراز شرایط، وارد فرایند داوری دوسویه ناشناس می‌شوند و پذیرش نهایی منوط به تأیید هیئت تحریریه است. ساختار مقاله شامل عنوان، نام و وابستگی سازمانی نویسنده، پست الکترونیکی، شناسه ORCID، چکیده فارسی ۱۵۰ تا ۲۵۰ واژه، پنج تا هفت کلیدواژه، مقدمه، پیشینه پژوهش، روش تحقیق، یافته‌ها، بحث و تحلیل، نتیجه‌گیری، سپاسگزاری (در صورت نیاز)، منابع و در پایان عنوان، چکیده و کلیدواژه انگلیسی است. حجم مقاله حداقل ۶۰۰۰ و حداکثر ۱۲۰۰۰ واژه است و مقالات خارج از این محدوده تنها با تصویب سردبیر بررسی می‌شوند.

متن مقاله باید روان، علمی و عاری از خطاهای نگارشی باشد و از واژه‌های عامیانه، تعبیرهای غیرعلمی و عبارتهای تبلیغاتی پرهیز شود. استفاده صحیح از نیم‌فاصله، علائم نگارشی و قواعد املایی فارسی الزامی است و عنوان‌های اصلی و فرعی باید شماره‌گذاری شوند. از نقل‌قول‌های طولانی غیرضروری خودداری شود. مجله از نظام ارجاع درون‌متنی (نام نویسنده، سال، صفحه) استفاده می‌کند؛ مانند: (عابدی، ۱۳۸۰: ۲۴۵) و در صورت ارجاع به چند اثر: (صفا، ۱۳۷۴: ۱۸؛ جعفریان، ۱۳۹۵: ۵۸). منابع در پایان مقاله به ترتیب الفبایی و به این شیوه تنظیم می‌شوند: برای کتاب، نام خانوادگی، نام. عنوان کتاب. محل نشر: ناشر، سال؛ برای مقاله، نام خانوادگی، نام. «عنوان مقاله». نام مجله. سال، دوره، شماره، صفحات؛ برای رساله، نام خانوادگی، نام. عنوان رساله. دانشگاه، سال؛ برای منبع اینترنتی، نام نویسنده یا سازمان، عنوان، نشانی کامل اینترنتی، تاریخ دسترسی.

در نخستین ارجاع به نسخه‌های خطی، ذکر نام کتابخانه یا مرکز نگهداری، شماره نسخه، عنوان اثر، نام کاتب (در صورت وجود)، تاریخ کتابت و شماره برگ یا صفحه الزامی است؛ مانند: کتابخانه آرشیو ملی هند دهلی‌نو، ش ۴۲۱۵، شاهنامه، برگ ۷۲. در ارجاع به اسناد آرشیوی نیز ذکر نام آرشیو، نام مجموعه، شماره پرونده، شماره سند، تاریخ و شماره صفحه یا برگ ضروری است. تصاویر باید کیفیت مناسب چاپ داشته باشند و شماره، عنوان و مأخذ هر تصویر ذکر شود؛ اخذ مجوز انتشار تصاویر دارای حق مالکیت بر عهده نویسنده مسئول است. آیات قرآن با ذکر شماره سوره و آیه، احادیث با مأخذ معتبر و اشعار با ذکر شاعر و منبع درج شوند. واژه‌های عربی، اردو، هندی، سانسکریت، تلگو، گتادا، بنگالی و انگلیسی باید بر اساس شیوه‌ای یکسان نوشته شوند و در نخستین کاربرد، صورت اصلی یا آوانویسی علمی آن‌ها در صورت لزوم ذکر شود.

نویسندگان متعهد می‌شوند مقاله حاصل پژوهش اصیل آنان باشد، از سرقت علمی، جعل، تحریف یا دستکاری داده‌ها بپرهیزند، همه منابع را به‌درستی ذکر کنند، تعارض منافع احتمالی را اعلام نمایند و در صورت استفاده از ابزارهای هوش مصنوعی، نوع و میزان استفاده را به‌طور شفاف در بخش سپاسگزاری یا یادداشت نویسنده اعلام کنند. مسئولیت کامل صحت، اصالت و محتوای علمی مقاله بر عهده نویسندگان است. مقالات در چهار مرحله بررسی می‌شوند: ارزیابی شکلی توسط دبیرخانه، بررسی اولیه توسط سردبیر، داوری دوسویه ناشناس توسط حداقل دو داور متخصص و تصمیم نهایی هیئت تحریریه که ممکن است پذیرش، پذیرش پس از اصلاحات جزئی، بررسی مجدد پس از اصلاحات اساسی یا رد مقاله باشد. پس از پذیرش، حقوق انتشار چاپ نخست در اختیار مجله قرار می‌گیرد و استفاده مجدد با ذکر مشخصات کامل انتشار اولیه و رعایت ضوابط حقوقی مجله بلامانع است. مسئولیت محتوای علمی مقاله بر عهده نویسندگان است، هیئت تحریریه در ویرایش ادبی و فنی بدون تغییر محتوای علمی اختیار لازم را دارد و ارسال مقاله به منزله پذیرش کامل مفاد این شیوه‌نامه است.

بسم الله صفحه نخستین، از نسخه قرآن به خط نسخ عالی خفی، به کتابت ملا عبدالله رنانی اصفهانی به سال ۱۲۳۳ قمری، اهدائی قائد شهید، **حضرت آیت الله العظمی شهید سید علی الحسینی خامنه‌ای** (قدس الله نفسه الزکیه) به آستان قدس رضوی گزینش شده است.

فهرست مطالب

سخن مدیر مسئول	۷
سخن سردبیر	۹
کتاب‌شناس مجاهد	۱۱
حسینی برهمنان	۱۹
از آموزش فارسی تا مهندسی دانش شرقی	۴۳
رساله موجلکه	۵۵
بازنگری تاریخ سیاسی پادشاهان هندوسکایی و پهلوه	۶۷
مطالبات دولت سَنّیه	۸۹
از سمرقند تا قلعه سرخ دهلی (بخش نخست)	۹۹
ترجمه هنرّیه	۱۱۹
هزارآفسانِ فردوسی در سرزمین هندوان	۱۴۱
سیاست پروانه‌ای	۱۶۱
یادداشت‌های یک دیپلمات	۱۸۷
معرفی کتاب	۲۰۵

سخن مدیر مسئول

تاریخ فرهنگی ایران و هند را نمی‌توان تنها در رویدادهای بزرگ سیاسی یا روایت‌های رسمی جست‌وجو کرد؛ بخش مهمی از این تاریخ در نسخه‌های خطی، رساله‌ها، سکه‌ها، فرمان‌ها، پروانه‌ها، مکاتبات دیوانی، آثار ادبی و بناهایی نهفته است که هر یک گوشه‌ای از حافظه مشترک دو سرزمین را در خود نگاه داشته‌اند. «نورنامه» می‌کوشد این نشانه‌های پراکنده را در کنار یکدیگر بنشانند و از خلال آن‌ها، سیمای روشن‌تری از پیوندهای دیرپای ایران و شبه‌قاره به دست دهد. مقالات این شماره، با وجود تنوع موضوع، همگی در همین مسیر گام برمی‌دارند. پژوهش درباره آموزش زبان فارسی و نقش آن در تولید و سازمان‌دهی دانش، بررسی رساله‌ها و اسناد تاریخی و سیاسی، مطالعه سکه‌ها و شیوه‌های ثبت مطالبات و مکاتبات دولتی، و بازخوانی فرمان‌ها، پروانه‌ها، قلعه‌ها و یادداشت‌های دیپلماتیک، نشان می‌دهد که اسناد به‌ظاهر کوچک و پراکنده، چه اندازه در شناخت ساختار قدرت، مناسبات اجتماعی و روابط میان سرزمین‌ها اهمیت دارند. گاه یک سکه، فرمان یا حاشیه نسخه‌ای خطی، ناگفته‌ای را آشکار می‌سازد که در روایت‌های مشهور تاریخی اثری از آن نیست. در کنار این مباحث، نوشته‌هایی درباره «هزار افسانه»، ترجمه‌های هنری و جایگاه فردوسی در سرزمین هندوان، از حضور ژرف و ماندگار زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره حکایت می‌کند. شاهنامه و دیگر آثار فارسی در هند تنها خوانده یا ترجمه نشدند، بلکه در محیطی تازه بازآفرینی شدند و در ادبیات، هنر، تاریخ‌نگاری و حافظه فرهنگی این سرزمین نقشی پایدار یافتند. بدین‌سان، مطالب این شماره از اسناد دیوانی تا متون ادبی، از سکه و فرمان تا ترجمه و حماسه، اجزای گوناگون یک حقیقت واحد را بازمی‌نمایانند: پیوند ایران و هند، پیوندی گذرا و محدود به یک دوره تاریخی نبوده، بلکه جریانی ریشه‌دار و تمدن‌ساز است. امید است این شماره «نورنامه» نیز بتواند پژوهشگران را به بازشناسی منابع دست‌اول، توجه به میراث‌های کمتر شناخته‌شده و جست‌وجوی دقیق‌تر در لایه‌های پنهان تاریخ و فرهنگ شبه‌قاره فراخواند. پاسداری از این میراث، تنها حفظ یادگارهای گذشته نیست؛ بازیابی حافظه‌ای است که شناخت امروز و ساختن آینده، بدون آن کامل نخواهد بود.

مهدی خواجه پیری

مدیرمسئول

سخن سردبیر

گامی دیگر در مسیر شناخت میراث مشترک با نگاهی به دستاوردها و افق های پیش روی نورنامه در آستانه دهمین شماره

انتشار دهمین شماره فصلنامه نورنامه فرصتی است برای مروری کوتاه بر مسیری که این نشریه تاکنون پیموده است. نورنامه، به عنوان نشریه ای تخصصی و بین المللی در حوزه کهنه چاپ ها، اسناد و نسخ خطی ایران و شبه قاره هند، از آغاز کوشیده است معیارهای علمی و پژوهشی خود را با دقتی درخور یک نشریه دانشگاهی حفظ کند. رسیدن به این شماره، گواهی است بر روندی رو به رشد در پذیرش و اعتبار این نشریه در میان جامعه علمی مرتبط با این حوزه، هم در داخل کشور و هم در سطح بین المللی.

سیاست هیئت تحریریه از ابتدا بر تکیه بر پژوهش های اصیل، مستند به منابع دست اول و متکی بر روش علمی استوار بوده است. جای خرسندی است که این رویکرد با اقبال گسترده ای از سوی پژوهشگران این حوزه مواجه شده و در ماه های اخیر شمار قابل توجهی از مقالات پژوهشی برای بررسی و داوری به دفتر نشریه ارسال شده است. این استقبال، مسئولیت هیئت تحریریه را در پاسداری از استانداردهای داوری علمی و دقت در گزینش محتوا دوچندان می کند و در عین حال، دلیلی است بر ضرورت وجود چنین بستری تخصصی برای این حوزه مطالعاتی.

هدف بنیادین نورنامه از آغاز فراتر از انتشار دوره ای مقالات بوده است: تبدیل شدن به یکی از قطب های علمی مطالعات نسخه شناسی، سند شناسی و کهنه چاپ های ایران و شبه قاره هند. پیوندهای فرهنگی و علمی میان این دو منطقه، در قالب هزاران نسخه خطی، سند دیوانی، فرمان و اثر چاپ سنگی، میراثی گسترده و در بخش قابل توجهی ناشناخته برجای نهاده است. بررسی علمی این میراث، جز از رهگذر همکاری منسجم شبکه ای از پژوهشگران دو سو میسر نخواهد بود، و نورنامه تلاش می کند بستر لازم برای شکل گیری چنین همکاری ای را فراهم آورد.



تحقق این هدف بدون مشارکت فعال جامعه پژوهشی امکان‌پذیر نیست. از این رو، از تمامی خوانندگان نورنامه دعوت می‌شود که، اعم از دسترسی به نسخه چاپی یا نسخه دیجیتال از طریق کانال‌ها و پایگاه اینترنتی نشریه، دیدگاه‌ها، نقدها و پیشنهادهای خود را برای هیئت تحریریه ارسال کنند. این بازخوردها با دقت گردآوری و بررسی می‌شود و مبنایی برای ارتقای کیفیت علمی و ساختاری شماره‌های آتی خواهد بود. تعامل مستمر با مخاطبان، از ارکان اصلی رشد و اعتباربخشی به هر نشریه علمی است و نورنامه بر تقویت این تعامل تأکید ویژه دارد.

شایسته است در پایان این سخن، به جایگاهی اشاره شود که نسخ خطی و میراث مکتوب این سرزمین همواره نزد قائد شهید انقلاب اسلامی داشته است؛ میراثی که به تعبیر ایشان، بخشی از هویت علمی و فرهنگی ملت ایران را در خود نگاه داشته و پاسداری از آن وظیفه‌ای بر عهده اهل علم و فرهنگ است. یاد رهبر شهید انقلاب، حضرت آیت‌الله العظمی سیدعلی الحسینی خامنه‌ای (قدس الله نفسه الزکیه)، که در دوران زمامداری خویش بر لزوم شناخت و احیای این گنجینه‌های مکتوب تأکید می‌فرمودند، گرامی باد؛ و برای مقام معظم رهبری، حضرت آیت‌الله العظمی سیدمجتبی الحسینی خامنه‌ای (حفظه الله)، از خداوند متعال توفیق روزافزون و سلامتی کامل مسئلت می‌نمایم.

محمدرضا بهزادی

سردبیر فصل‌نامه نورنامه

کتاب‌شناسی مجاهد

انس و صمیمیت امام شهید (قدس الله نفسه الزکیه) با نسخه‌های خطی

محمد وفادارمرادی^۱



این نوشتار به مجموعه‌ی ارزشمندی از نسخه‌های خطی می‌پردازد که توسط مقام معظم رهبری به کتابخانه‌ی آستان قدس رضوی اهداء و یا وقف شده‌اند. این کتاب‌ها از دو راه اصلی به دست ایشان رسیده‌اند: یا توسط ارادتمندان اهدا شده و پس از مطالعه و یادداشت‌نویسی توسط ایشان، به کتابخانه منتقل گردیده‌اند، یا از کتابخانه‌های شخصی بزرگان خریداری شده‌اند. تنوع موضوعی این نسخه‌ها بسیار گسترده و شامل فقه، اصول، نجوم، پزشکی، ادبیات، اخلاق و ریاضیات است. کتابخانه‌ی آستان قدس نیز ضمن نگهداری استاندارد، این آثار را در قالب چهارده جلد فهرست‌بندی کرده و در اختیار پژوهشگران قرار داده است. در پایان، نمونه‌هایی از نفایس این مجموعه مانند دست‌نوشته‌های علمای بزرگ و نسخه‌های کهن و تصحیح‌شده معرفی شده‌اند.

کلمات کلیدی:

وقف، نسخه‌های خطی،
کتابخانه آستان قدس رضوی،
مقام معظم رهبری،
میراث مکتوب، نسخه‌شناسی،
نفایس خطی



سال ۱۳۶۵ مقارن با برگزاری کنگره جهانی حضرت شمس الشموس علیه آلاف التحية والثناء دست‌نویس نامه‌ای از امام شهید (قدس الله نفسه الزکیه) (رئیس‌جمهور محترم وقت) زیارت شده که قلم‌های متفاوت در ازمنه مختلف اعم از خودکار آبی، خودنویس و بعضاً به صورت کپی نگاشته و تهیه شده بود. این دست‌نویس نامه به نام "گزارش سابقه تاریخی و اوضاع کنونی حوزه علمیه مشهد مقدس" تسمیه شده که نگارش اولیه‌ی آن به مهر و موم‌های دور برمی‌گشت. نسخه خطی دست‌نویس، تماماً به خط زیبای معظم له کتابت شده و بر آن در همان سال (۱۳۶۵) مقدمه‌ای جامع شامل شرح مفصل سلوک نگارش و تألیف کتاب را از سال ۱۳۴۷ تا زمان وقف، مرقوم فرموده بودند.

در متن کتاب اطلاعات راهگشا و مفیدی از مدارس تاریخی مشهد مانند مدرسه دودر، پریزاد، بالاسر، نواب، خیرات خان، میرزا جعفر، باقریه و مدارس جدیدالتأسیس مانند: موسوی نژاد، مدرسه حجت، مدرسه مهدیه، مدرسه سیدان نقل‌شده است. هنوز خاطره شیرین قراءت و معرفی دست‌نویس فراموش نشده بود که در آذر ۱۳۶۶ کتب سنگی چندی از بیت فقید سعید، آیت‌الله حاج سید جواد خامنه‌ای رضوان‌الله تعالی علیه، والد مقام معظم رهبری به گنجینه کتب چاپ سنگی کتابخانه آستان قدس رسید که بعضاً مانند دو جلد کتاب بحارالانوار علامه مجلسی چاپ ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ ق. متعلق به کتابخانه آقا محمدحسن اصفهانی بوده و توسط ایشان به همراه کتب خویش وقف و نیاز بر آستان قدس رضوی گردیده بود.

خط ممتد منور وقف در کتابخانه کهن سال رضوی از سال ۳۲۷ ق. صد و اندی سال بعد از شهادت حضرت رضا (علیه آلاف التحية و الثناء) شروعی پرفتوح در حفظ و صیانت میراث مکتوب اسلام و تشیع و ایران داشت و هر دوره یا به نیات خیر مؤمنین و ارادتمندان حریم ولایت به‌ویژه با همت علماء امامیه از ابن خاتون و شیخ بهایی و شهید ثالث تا خان بابا مشار و علی‌اصغر حکمت و آیت‌الله محمد صالح علامه حائری و مقام معظم رهبری حیات تازه یافته است. اگرچه اصرار خاص معمار انقلاب اسلامی، حضرت امام خمینی (قدس الله نفسه الزکیه) مبنی بر انتقال نسخ نفیس خطی به گنجینه کتابخانه حضرت رضا علیه‌السلام مستغنی از یادآوری است زیرا علاوه بر وقف قرآن خطی نفیس محرر قرن ۶ ق. به خط احمد بن محمد راوندی شهیر در مرداد ۱۳۶۳، مجموعه نسخه‌های نفیس خطی متعلق به بنیاد مستضعفان تهران در ۱۳۶۷ به اوامر ایشان به کتابخانه حضرت منتقل گردید.

بنابراین حدیث دلدادگی به حیات جاودانه وقف کتاب با پرتو رنگین‌کمان مقام معظم رهبری رونق دوباره یافت چراکه از اوایل دهه هفتاد خورشیدی تا زماننا هذ، بالغ بر ده‌هزار عنوان خطی ارزشمند نفیس مستقیماً به کتابخانه هزار و صدساله آستان قدسی حضرت رضا علیه السلام وقف و اهداء و نیاز داشته‌اند.



این مجموعه گران‌قدر به طرقی چند به کتابخانه وزین شخصی مشارالیه عزّ وصول یافته ازجمله:

الف

نسخه‌هایی که توسط ارادتمندان ایشان، اهداء شده و معظم له، بعد از مطالعه و یادداشت نویسی برخی از اوراق آن برسم رعایت امانت، شرح واقعه اهداء را بر ورق بدرقه به خط خویش نگاشته و عیناً به کتابخانه حضرت انتقال فرموده‌اند. مانند:

۱) نسخه بسیار نفیس دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی به قلم استادان شکسته‌نستعلیق عبدالله مسیح حسینی بر کاغذ ترمه اصفهان در سفر خیر مشهد رضوی در شوال ۱۱۲۴ کتابت شده و در ظهیریه برگ اول به عبدالمجید درویش طالقانی منسوب گردیده و معظم له در تیرماه ۱۳۷۴ به کتابخانه حضرت علیه‌السلام وقف نموده‌اند و یادداشتی به امضاء ایشان در برگ اول الصاق گردیده با عبارت زیر:

"باسمه‌تعالی. این نسخه نفیس دیوان لسان‌الغیب حافظ شیرازی رحمت‌الله را که هنرمند برجسته زمان آقای غلامحسین امیرخانی به این جانب اهدا کرده‌اند به آستان والای کتابخانه ثامن‌الحجج علیه الصلوة والسلام تقدیم می‌دارم. سید علی خامنه‌ای"

۲) کتب خطی کتابخانه حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای محمدی گلپایگانی که در ۲۷ مرداد ۱۳۸۰ توسط معظم له بعد از مطالعه دقیق و یادداشت‌برداری و ترقیمه نویسی به کتابخانه منتقل فرموده‌اند. ازجمله، یادداشت ایشان بر نسخه خطی کتاب "جامع المقاصد فی شرح قواعد" علامه حلی از محقق کرکی عاملی که به خط نستعلیق محمدعلی بن حمید استرآبادی در سنه ۹۷۶ق. از خط شارح است کتابت شده است و در ظهر برگ اول، ذیل یادداشت تملک محمد آل بحر العلوم طباطبایی در تاریخ ۱۳۰۰ق. مقام معظم رهبری مرقوم فرموده‌اند:

"بسم‌الله الرحمن الرحیم. نسخه نفیس کتاب جامع المقاصد اهدایی جناب آقای محمدی گیلانی حفظه‌الله به کتابخانه آستان قدس رضوی (علی مشرفها آلاف التحية والثناء) تقدیم می‌گردد و انا الاحقر، علی الحسینی خامنه‌ای ۳۰ جمادی‌الاول ۱۴۲۲"

ب

نسخه‌هایی که توسط کتابخانه داران به ایشان پیشنهاد و اگذاری حق تملک شده و معظم له به دلیل تعلق وافر به کتاب، موافقت فرموده‌اند، مانند کتابخانه بزرگ مصطفی



حسینی خوانساری و کتابخانه نفیس خاندان آیت‌الله کلباسی و غیر این‌ها که راقم سطور توفیق کارشناسی و تقویم کتابخانه اخیر را داشته است.

ایشان با تمام مسئولیت‌های خطیری که دارند به دلیل عشق و مهری که به کتاب و آثار علماء متقدم و متأخر دارند اکثر قریب به اتفاق نسخه‌های خطی را ملاحظه و نگارش برخی نکات دقیق کتابشناسی و نسخه‌شناسی به قلم دقیق معظم له بر اوراق بیاض صدر نسخه‌ها، گواه بر این سخن است.

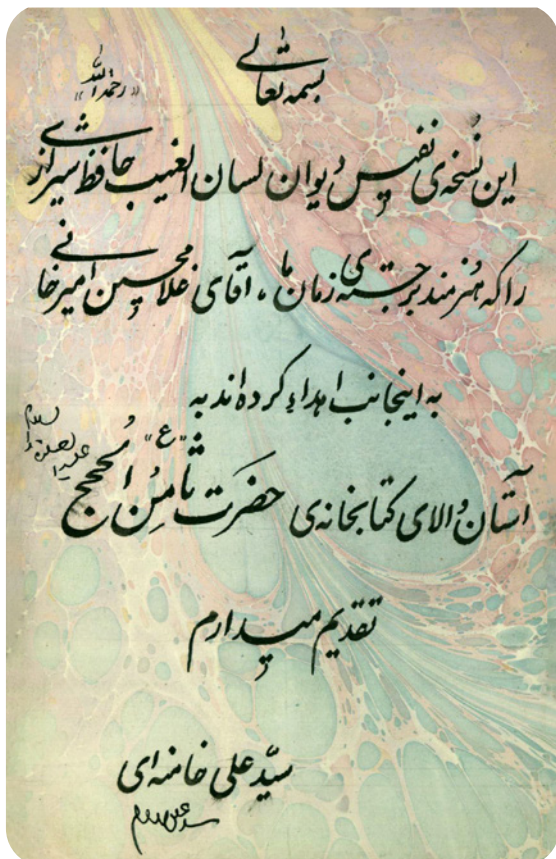
ازجمله، هنگامی که نسخه نفیس و کهن کتاب شریف نهج‌البلاغه علوی علیه السلام به تملک ایشان رسیده چون جان‌عزیز داشته و آن در گرانمایه را به مرمت کاران و صحافان زبده و کار بلد سپرده تا آن را چون روز کتابت یعنی روز مباحله سال ۶۷۴ (۲۴ ذی‌حجه) که توسط محمد بن حسین معروف به برهان نظامی جهت استادش ابو یوسف یعقوب بن احمد نیشابوری نگاشته بود، سالم‌سازی کنند و شرح این سرگذشت را در ظهر برگ اول ضمن یادداشتی به زبان عربی و به خط خویش در یک صفحه در شب نیمه شعبان ۱۴۱۹ مفصلاً ترقیم فرموده‌اند.

و یا وقتی که قرآن ممتاز مذهب مرصع به قلم خوشنویس مشهور قرن ۱۳ ق.، محمدصادق بن محمد خوانساری در ۱۲۵۴ ق. دریافت می‌نمایند و در ظهريه برگ اول تمام دقایق نسخه‌شناسی را به قلم زیبا مسطور می‌فرمایند:

"بسم الله الرحمن الرحيم. این نسخه شریفه کلام الله مجید العزیز را اهدا می‌کنم به کتابخانه آستان قدس رضوی علی مشرفها آلاف التحية والسلام و لا يخفى که نسخه حاضر از جهت خط و تذهیب و تنمیق و ورق و جلد، خالی از نفاست نیست و لذا در شمار سرمایه ملی است و الحمد لله اولاً و آخراً و انا العبد ضياء الدين على الحسيني الخامنه ئى غفر الله له و لوالديه كتبت السطور فى شهر شعبان من سنة ۱۴۱۶."

هرچند این مصحف شریف را ده‌ها جلد قرآن ممتاز هنری دیگر با تذهیب‌های هرات و اصفهان و شیراز و کشمیر و عثمانی همراهی می‌کند و بدیهی است که سرآمد نسخ موجود قرآن پوست آهو شامل سور شریفه: سجده و احزاب و لقمان و سبا است که به خط کوفی با ترقیمه: "کتابه حسین بن علی" علیهما السلام نگاشته شده و توسط شاه اسماعیل صفوی زیارت و در اسفند ۱۳۸۶ به مجموعه و مصاحف شریفه اهدایی خویش ملحق فرموده‌اند.

کتابخانه آستان قدس رضوی بنا به وظیفه حفاظت و اطلاع‌رسانی، اولاً به نحو مطلوب و استاندارد همچون جان، کتابخانه معظم له را صیانت نموده و ضمن چهارده جلد به صورت موضوعی توسط فهرست نگاران زبده خویش معرفی و به اطلاع اهل تحقیق و پژوهش رسانده و خواهد رساند. کتابخانه‌ای که آئینه تمام نمای تاریخ تطور خطوط اسلامی و ایرانی اعم از خط کوفی و ثلث و انواع خط نسخه (یاقوتی، ایرانی، عثمانی و هندی) و نستعلیق و شکسته نستعلیق



است و منظره‌ای به بستان چراغان تذهیب و ترصیع و کتیبه و قندیل و شمسه و سرلوح است که در میان انواع جلدهای لاک‌ی و سوخت و ضربی طلایی محصور گردیده و چشم هر بیننده را مسحور جلوه‌گری خویش می‌نماید.

بی‌سبب نیست که برخلاف کتابخانه‌های وقفی دیگر اندیشمندان و علماء، مجموعه کتب خطی ایشان به دلیل جامعیت ذوق و مشرب معظم له دون موضوع خاصی است زیرا در میان نفایس وقفی مشاراله به میزان کتب احکام و اصول، رسایل نجومی و هیأت و ریاضیات و حکمت و منطق و پزشکی و داروسازی و ادب و اخلاق قابل‌مشاهده و استفاده است و در کنار "زبدة الہیئہ" خواجه نصیرالدین طوسی در حرکات افلاک، رساله "تکلیفیه" شهید اول متوفی ۷۸۶ق. در

اخلاق قرار گرفته است و "صاحح اللغه" ابونصر جوهری در لغت محرّر ۷۷۹ق.، "تقویم علایی" تالیف عقل حادی عشر، خواجه طوس در نجوم محرّر ۶۸۵ق. را و "شرح منهاج" قاضی بیضاوی در اصول فقه عامه محرّر ۷۹۳ق. را به آرامی در کنار گرفته است و همراهی ابن هبل بغدادی طبیب (اختیارات پزشکی محرّر ۷۵۰ق.) با متکلم قرن ۹ امامیه، ضیاءالدین سدید جرجانی (رساله اعمال و ادعیه سال محرّر ۹۲۲ق.) نکته‌گوی جامعیت حوزه‌های مطالعه و دل‌مشغولی‌های ایشان است.

در خاتمه اگرچه کمترین منتخبات از نفایس ممتاز کتابخانه اهدایی را در کتاب حاضر "گل‌صدبرگ" به استیفاء، اداء دین در معرفی نموده‌ام، اما برخی از نفایس را در کمال اختصار در سطور زیر جهت تتیمم فایده معروض می‌دارم:

الف برخی از نفایس که به قلم علماء نگاشته شده و با مسودات اولیه تألیف فرزنانگان امامیه است مانند:

۱ مجموعه رسایل به خط شهید ثالث، قاضی نورالله شوشتری که در ۹۸۲ق. در مشهد مقدس قلمی فرموده است. مانند: رساله تقلیدیه شهید ثانی متوفی ۹۶۶ق. که در ۹۴۹ق. جهت جد صاحب مدارک الاحکام نگاشته است.

۲ اربعینات تألیف عارف متشرّع، قاضی سعید قمی متوفی ۱۱۰۳ق. که به تاریخ ۱۰۹۸ق. در اصفهان به قلم مؤلف کتابت گردیده است.



۳ دستخط ملاجلال دوانی متوفی ۹۰۷ق. در رساله تربیتی وی - تربیة الاولاد - محرر ۹۰۴ق.

۴ کتاب استدلالی طهارت از رشحات حاج شیخ مرتضی انصاری متوفی ۱۲۸۱ق. که شهید مشروعه، شیخ فضل‌الله نوری آن را استکتاب نموده و مهر کتابخانه کاتب به همراه یادداشت معرفی کتاب به قلم همو در نسخه آمده است.

ب نوع دیگر از مجموعه نفایس کتب خطی کتابخانه اهدایی ایشان، نسخه‌هایی است کهن سال که با مسودات اصلی علماء مقابله و تصحیح شده است مانند:

۱ تهذیب الکمال در رجال عامه که توسط جمال‌الدین دمشقی در محرم ۷۰۵ق. از کتاب الکمال فی معرفة الرجال عبد الغنی مقدسی تلخیص نموده و نسخه وقفی مقام معظم رهبری بسیار نفیس است زیرابه تاریخ ۷۳۹ق. توسط سبط مالکی اسکندری کتابت و با نسخه مؤلف مقابله و تصحیح شده است.

۲ نسخه بسیار کهن از کتاب معروف انساب قریش معروف به "المُنْمَقُ فی اخبار القریش" تألیف محمد بن حبیب بغدادی متوفی ۲۴۵ق. معاصر زبیر بن بکار قرشی صاحب کتاب جمهرة نسب قریش محرر قرن ۶ق.

۳ رساله معرفة جیب مستوی در ستاره‌شناسی و عمل به اسطرلاب آفاقی تألیف ابو محمد خجندی که به خط نسخ خوب در ربیع الآخر ۶۸۵ق. در اصفهان استنساخ شده است.

۴ المفهم لما اشکل من تلخیص کتاب مسلم در شرح استدلالی کتاب جامع صحیح مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری متوفی ۲۶۱ق. تألیف ابوالعباس احمد قرطبی اندلسی متوفی ۶۵۶ق. نسخه به خط عالم قرن ۸ق. ابن بلال عجمی شافعی است که در رجب ۷۳۱ق. کتابت نموده و توسط همو با واسطه با مسوّدۀ اصلی مقابله و تصحیح شده است و صدها نسخه دیگر در مباحث حکمت و عرفان و منطق و تفسیر و شعر و ادب و فقه و پزشکی که نقل و ذکر آنها خارج از حوصله این مقال است.

شمعی به‌پیش روی تو گفتم که برکنم حاجت به شمع نیست که مهتاب خوش‌تر است هر باب از این کتاب نگارین که برکنی همچون بهشت گویی از آن باب خوش‌تر است

بسم الله الرحمن الرحيم

این نسخه شریفی کلام الله المجید بعزیزا
 احمد اوستی کنم به یک بنیادی است نقدی
 علی مشرق آلف لیمه و سلم و کفیه
 نزهی حضرت از جلیست خط و نزهت
 و ورق و جلد، خالی از نقص است
 و لذت دارد برای آملی است و لذت
 اول و آخر و در این بعد
 علی الحسین بنی هاشم غفر
 و الوالدیه و کتبت
 الخطیر بنی هاشم
 غفر بنی هاشم
 سنه ۱۴۱۶



۱۱۱

بسم الله الرحمن الرحيم

لقد رضي ان يعثر على هذه النسخة القديمة الشريفة من كتاب نهج السادة العظمى
الذي هو تالی کتاب نهج العزیز الحمد و فرق ما صدر عن ائمة اهل بیت بعد ربهم العظیم
صلی الله علیه و آله وسلم من الطلام و کتاب و حکمة و الهیة، کان من اجل و اهل
ما من اجل من العبد الضعیف ذی حد المعارف الهیة و آثار النعمان
اهل بیت الهی و ائمة. و قد رضی کاتبه بآراء کتاب فی آخر سنة اربع
و سبعین و مائة و مائة. و قد جعله تحت من بعض الاخوة الفضلاء
حفظه به فی حاله کما یشرع للقرن و الا نسخ من کثرة ما طغی علیه من الترقی
و التقلد و الاخذ اس فی طی الزمان، و لذلك عهد اوله
عبدی بن الداء الذي كان آخره قد علی الفناء، و من بعض الاخوة
الموظفين فمال ذلك بمساجبة و ما اکر فی مرتبة « الترمیم » الثانية
لمصلحة الاسناد التاريخية و غيرها. فظهر لکتاب بیکرة جديهم و
عملهم اباد اسواهل بنده لصدقة القبوله لرضیة و الهیة. ثم رأیت
من اهل بیت حفظه بنده بوجهة الرضیة فی القرن و حفظه بنده
لکتابه البدار، الا هو خزانة کتب مران و موهب الکفرین الام
لهیة باطن طرس و المسترق بینه، الطاهر الزکیة ارضی
خزانة بر جمیع بکادایان، الامام الامام الحسن علی
مرس ارض علیه و علی آیه و ابنه المعصیان آله و اوف
بکتابه و اسهم و ارضی. و من اجله اقبل و من اجله اقبل
بن جواد الخیرین فی سنة عشرين و مائة و مائة و مائة

شهر محرم سنة ۱۶۱۹ هجری

حسینی برهمنان

امام حسین (ع) و واقعه کربلا در شعر هندوان

عمادالدین ربانی^۱



این مقاله به بررسی ارادت و عشق ورزی گروهی از هندوان، به ویژه طبقه برهمنان حسینی، به امام حسین (ع) و واقعه کربلا می پردازد. برهمنان حسینی، طبقه ای از برهمنان جنگ جو و شجاع در شبه قاره هند هستند که علیرغم پیروی از آیین هندو، ارادتی خاص به خاندان پیامبر (ص) داشته و در مراسم سوگواری محرم شرکت می کنند، لباس سیاه می پوشند و تعزیه برپا می دارند. این پژوهش نشان می دهد که بسیاری از هندوان، امام حسین (ع) را نه فقط یک شخصیت دینی، بلکه الگویی جهانی برای آزادگی، ایثار و مبارزه با ظلم می دانند. نمونه هایی از توسل به آن حضرت برای رفع گرفتاری ها، حضور گسترده در عزاداری های لکهنو و حیدرآباد در دوره ی نواباوده، و سرودن مرثیه به زبان فارسی توسط شاعران هندو از طبقات مختلف مانند کایسته و کهتری، نشان از تأثیرپذیری فرهنگی و عاطفی عمیق آنان از حماسه ی کربلا دارد. اشعار موجود در مقاله، که توسط شاعرانی همچون موزون عظیم آبادی، زاری، شکری، ضیایی، باقی و شعله سروده شده، گواهی بر این پیوند است و ثابت می کند که عشق به امام حسین (ع) نه محدود به مرزهای دین، بلکه فراتر از آن، در دل های مردمانی از ادیان و فرهنگ های گوناگون، جایگاهی رفیع یافته است.

کلمات کلیدی:

برهمنان حسینی،

امام حسین (ع)، واقعه ی کربلا،

هندوان، عزاداری محرم،

مرثیه سرایی، تعزیه، لکهنو،

ادبیات فارسی در هند، عاشورا.



امام حسین^(ع) مظهر آزادگی و خدا دوستی است، بشریت مَرهون این انسان کامل است. هندوان نیز به آن حضرت و اصحاب مطهرشان ارادت دارند. امام حسین^(ع) الگوی خیلی از هندوان بوده است، گاندی، آزادی هند را در گرو پیروی از امام می‌دانست.

سرویش تریپاتی متخلص به سرمست می‌نویسد:

اگر که کشته شوم چون حسین^(ع) در میدان هزار مرتبه بهتر ز مرگ در بستر!^۱

و جای دیگر او به حسینی‌برهمنان اشاره می‌کند و می‌نویسد:

برهمن هستم، قدیمی نسبتم با کربلا روز میدان خاندانم با تو باشد یا حسین^(ع)!^۲

این طبقه از برهمنان جنگ‌جو و شجاع هستند و بعضی از آنان نیز به زراعت مشغول هستند.^۳ آنان در ده روز ماه محرم عزاداری می‌کنند و لباس سیاه می‌پوشند.^۴ در این پژوهش اشعار هندوان در رثای امام حسین^(ع) مورد بررسی قرار گرفته است.

توسل هندوان به امام حسین^(ع)

خیلی از هندوان به اهل بیت ایمان دارند و به آنان توسل می‌کنند. مهاراجه کلیان سینگ متخلص به عاشق، تولد خود را مدیون امام حسین^(ع) می‌داند و می‌نویسد:

در خانه شتاب‌رای منصور جنگ فرزندانی که متولد می‌شدند پس از یک یا دوسالگی فوت می‌شدند. باوجود تمامی اقدامات مناسب پنج پسر وی در ایام شیرخوارگی از جهان رفتند در نتیجه شتاب‌رای غمگین و پریشان شد. سید محمدحسین علی درویش که سیدی بزرگوار و از نسل امام ابرار و حیدر کرار بود و کشف و کرامات بسیار داشت با مهاراجه شتاب‌رای ملاقی شد. مهاراجه موصوف از درویش کمال استدعا برای فرزندی نمود. درویش چون آگاه شد گفت که اگر تو تعزیه‌دار حضرت امام علیه‌السلام شوی و آن فرزندی را که به دعای من متولد شود و عمرش دراز و معزز و سرافراز گردد و او را از تعزیه‌داران امام مظلوم من نمای، من دعا می‌کنم. مهاراجه بهادر حرف درویش را قبول کرده، عهد و پیمان بر قول درویش بست. درویش خاک شفا داد که تو و همسرت غسل کرده، طعام پاکیزه نذر امام علیه‌السلام... خورانیده و قدری از این خاک هر دو بخورید، از برکت این خاک فرزندی در خانه تو پیدا خواهد شد... مهاراجه شتاب‌رای بهادر [پدر کلیان سینگ] مطابق ارشاد درویش حق نما آنچه دستور داد به عمل آورد. حقا از برکت خوردن خاک شفا همان سال زنش حامله گشت.^۵

۱. تریپاتی، سرویش، گنگا و جوی مولیان، ج ۱، دهلی نو، مؤسسه فرهنگی شاعران پارسی‌زبان، ۱۴۰۰، ۳۲.

۲. همان، ۵۲.

۳. اعظم‌لطفی، فرزانه، «بررسی و تحلیل فلسفه عاشورا در میان برهمنان حسینی هندوستان»، نشریه پژوهش‌نامه معارف حسینی، پاییز ۱۳۹۵، شماره ۳، ۱۱۷.

۴. همان، ۱۲۲.

۵. محمد منصور عالم، «نظری به نسخه خطی عجایب البلدان فارسی تألیف مهاراجه کلیان سینگ عاشق»، فصلنامه قند پارسی، انتشارات مرکز تحقیقات فارسی خانه فرهنگ ج.ا.ایران، دهلی نو، شماره ۱۳ (بهار ۱۳۷۸)، ۲۲۷.



راجہ مَکھن لَعْل^۱ شاه جهان پوری متخلص به مکهن می نویسد:

در کفم نیست ز سرمایۀ تحسین عمل ای حسین ابن علی^(ع) شاه شهیدان! مددی^۲

منشی لچمی نرائن متخلص به سخا می نویسد:

مشکلم آسان کنی بهر حسین^(ع) ای که می دانم تویی مشکل گشا^۳

حضور هندوان در عزاداری و تعزیه خانه: خیلی از هندوان در مراسم عزاداری امام حسین^(ع) شرکت می کنند، و درگذشته نیز حضور داشتند. عبداللطیف شوشتری می نویسد: هندوان در مساجد و تعزیه خانه ها روند و خود تعزیه گیرند و به ائمه اطهار توسل جویند و استدعای انجام مطالبه نمایند.^۴

عزاداری در شهرهای لکهنو و حیدرآباد نمود بیشتری داشت. در عهد نوابان آوده، لکهنو به بزرگترین مرکز عزاداری در هند تبدیل شده بود. در این دوره در ماه محرم اغلب هندویان بالباس سیاه در مراسم عزاداری شرکت می کردند و به زبان های فارسی و هندی مرثیه می خواندند و به حرمت آن ایام از شرب شراب اجتناب می کردند، در کوچه ها سقا خانه برپا می کردند و به مردم شیرینی و شربت می دادند. هندوان با چوب و کاغذ، ضریح هایی شبیه به ضریح های شهدای کربلا درست می کردند و در ده روز محرم بنابر آداب خود آن را پرستش می کردند و بعد از مراسم عاشورا آن را در مکان هایی که کربلا نام داشت، دفن می کردند.^۵ در حیدرآباد امرا برای آنکه بتوانند هندوان را جذب مراسم های عزاداری کنند، مردم را از خوردن گوشت و خرید و فروش تنبول^۶ نهی می کردند، زیرا خوردن گوشت و مصرف تنبول برای هندوان در برخی از ایام یا در همه روزها حرام بود، به همین دلیل هندوان زیادی جذب این مراسم شدند. تاریخ دانان و سفرنامه نویس ها در دوره های مختلف از حضور هندوان در مراسم محرم نوشته اند، عبداللطیف شوشتری (۱۱۷۲- ۱۲۲۰ق) سفرنامه نویس دوره آصف جاهیان درباره هندوان می نویسد: «با این حالات که بویی از مسلمانی و بانگ محمدی نیست، اعظم و متمولین هنود تعزیه خانه های عالی به تکلف دارند و بعد از دیدن هلال ماه عزا، همگی رخت سوگواری پوشیده و ترک لذات کنند و بسیاری اند که بالمره از طعام و شراب کف نفس نمایند.»^۷

۱. Makhan Lal

۲. مکهن، مکهن لال، دیوان مکهن لال، حیدرآباد دکن، کتابخانه آصفیه سرکار عالی، شماره ۱۰۶۷۸، ۲/ ۱۷.

۳. سخا، لچمی نرائن سریواستوا، معراج محبت، ۲۵.

۴. روزنامه عبداللطیف شوشتری، نسخه خطی کتابخانه ایالت حیدرآباد، حیدرآباد، شماره ۲۳۹۵۲، ۱۹/۱.

۵. ن. ک: محسن م، فهیمه م، مریم ع؛ «هندوان و آیین های محرم در لکهنو در دوره نواب آوده»، پژوهشنامه تاریخ تمدن اسلامی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ش ۵۰ (شهریور ۱۳۹۶)، ۹۶.

۶. برگی باشد که در هندوستان پان گویند و با آهک و فوفل خورند (دهخدا، ۱۵/ ۹۸۵).

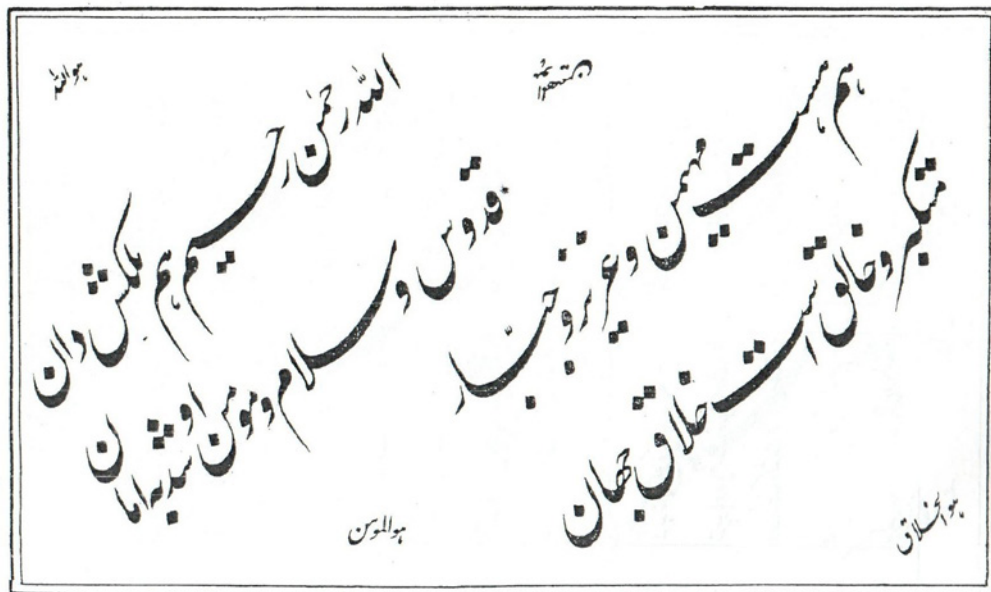
۷. شوشتری، عبدالطیف، تحفة العالم و ذیل التحفة، ۴۳۴ و ۴۳۵؛ (معصومی، محسن، «هندوان و آیین های محرم در دکن»، ۱۷۶).



راجه الفت رای بهادر متخلص به ألفت لکهنوی هرساله مراسم عزاداری امام حسین^(ع) را در خانه‌اش برگزار می‌کرد. سلیم بهوپالی می‌نویسد: «باوجود صنم پرستی، میل به مذهب تشیع و اهتمام در تعزیه‌داری و ترتیب مجالس جناب سیدالشهدا علیه التحیه و الشنا داشت.»^۱

هندوان در تعزیه خانه‌ها شرکت داشتند و بعضی از اشعار آن‌ها تحت تأثیر آن مکان مقدس سروده شده است. منشی منوال متخلص به زاری می‌نویسد:

در تعزیه خانه بی‌طلب باید رفت	پا کرده ز سر به صد ادب باید رفت
نزدیک ضریح بادشاه دو جهان	تسلیم کنان به صد ادب باید رفت ^۲
در تعزیه خانه حسین(ع) آی و ببین	آن نور کزوست لامکان را تزئین
بر خاک درش به‌سان «زاری» امروز	خم بهر سجود می‌شود عرش برین ^۳
بَرَهْمَن هستم، قدیمی نسبتم با کربلا	بر نقش و نگارش دل حور است فدا
از رفعت پایه‌اش می‌رس از من هیچ	هم‌پایه او عرش نباشد به خدا! ^۴
بَرَهْمَن هستم، قدیمی نسبتم با کربلا	تخم امل از برای خود می‌کارد
خندد به سیاه‌بختی ظلّ هما	آن‌کس که به سایه علم جا دارد ^۵



تصویر شماره ۱: نمونه‌ای از دستخط و اشعار باقی حیدرآبادی، راجه گزدهاری پرساد

۱. سلیم بهوپالی، علی‌حسن خان، صبح گلشن، به‌اهتمام مولوی محمد عبدالمجید خان، بهوپال، شاه‌جهانی، ۱۲۹۵ق، ۳۲.

۲. زاری، منوال، دیوان منوال زاری، رامپور، کتابخانه رضا رامپور هند، شماره ۳۷۷۷، ۴۲۲.

۳. همان، ۴۰۰.

۴. همان، ۴۲۶.

۵. همان، ۴۲۷.

کربلا در شعر هندوان

در شعر هندوان به کربلا اشاره شده است.

می‌گذرد چون سخن کربلا خون همه خاک شهدا می‌شود^۱
 کربلای که ز خون شهدا می‌روید؟ کی در او جز گل تسلیم و رضا می‌روید؟^۲
 آتش ز هوای کربلا می‌ریزد رنگش همه اخگر و شرر می‌بیزد
 گر چشمه کسی کند در آنجا ز آبش فریاد و فغان العطش می‌خیزد^۳
 قاصد صحرا چو در یثرب رسید از کربلا ماجرا می‌گفت و خون از دیده‌تر می‌گریست^۴
 شهدای کربلا در شعر هندوان: در شعر هندوان به فرزندان، مخدرات، و اصحاب آن

حضرت نیز اشاره شده است. در ادامه به ابیاتی از هندوان اشاره می‌شود.

اکبر به مصاف چون کمر را بر بست برجست و به توسن سبکپی بنشست
 شیون ز مخدرات اطهر برخاست پشت و کمر صبر و تحمل بشکست^۵
 بگفت حرّ جری با حسین^(ع) وقت و غا: فدایی تو شها! هم رکاب خواهد شد
 ندا رسید که امروز، حضرت عباس^(ع) غریق رحمت حق بهر آب خواهد شد
 بگفت بنت علی^(ع) با یزید شوم ای «شاد»! حساب ما و تو روز حساب خواهد شد^۶
 عباس که بود روی او سوی حسین^(ع) غمخوار وفا شعار و دلجوی حسین^(ع)
 گردید جدا چو دست او از دوشش گویی که شکسته است بازوی حسین^(ع)^۷
 عباس که بوده‌ست هوادار حسین^(ع) جان وقف و نثار کرد در کار حسین^(ع)
 در هر دو جهان علم چو مهر و مه شد زان روز که گردید علم‌دار حسین^(ع)^۸
 عباس که بر حسین^(ع) بوده‌ست فدا کردند جدا روسیهان دستش را
 بی‌دست و قلم نوشت بر صفحه‌دهر حرفی ز محبت شه هر دو سرا^۹
 شد چون هدف تیر گلوی اصغر می‌کرد پدر نگه به سوی اصغر
 شد زرد گل رخس چو از باد اجل بوسید ز روی مهر روی اصغر^{۱۰}

۱. تفتنه سکندرآبادی، هرگوپال، دیوان تلمیذ غالب، ۳۴۸.

۲. همان، ۲۶۲.

۳. زاری، منوالال، دیوان منوالال زاری، ۴۲۱.

۴. دیوان شکری، لکهنؤ، کتابخانه تاگور دانشگاه لکهنؤ، شماره RP/۸۹۱/۵۵۱/۵۲۱۳۵، ۶۱ الف.

۵. همان، ۴۱۹.

۶. خمخانه شاد، به کوشش: دکتر محمد ضیاءالدین احمد شکیب و دکتر نارائن راج، چ ۱، حیدرآباد، مهاراجه کشن پرشاد کمیٹی، ۲۰۱۲م، ۱۶۶ و ۱۶۷.

۷. دیوان منوالال زاری، ۴۱۹.

۸. همان، ۴۰۴.

۹. دیوان منوالال زاری، ۴۰۴.

۱۰. همان، ۵۷.



پیوسته به بادشاه دین نوحه کنید بر زاری زینب حزین نوحه کنید
داغ غم او سوخت ز مه تا ماهی در ماتم آن مهرجبین نوحه کنید!^۱
در غم اکبر تو حال شهربانو را می‌پرس گاه می‌زد دست بر سر گاه می‌کندید مو
نه لشکری، نه سپاهی، نه کثرت‌الناسی نه قاسمی، نه علی‌اکبری، نه عباسی^۲

اشعار شاعران هندو در رثای امام حسین(ع)

موزون عظیم‌آبادی، راجه رام نراین^۳ بهادر (- ۱۱۷۷ یا ۱۱۸۷ ق)

فرزند رَنگ لعل، از طبقه کایسته سری باستو^۴ و اهل عظیم‌آباد بود. نواب مهابت جنگ (حک: ۱۱۵۳-۱۱۶۹ ق/۱۷۴۰-۱۷۵۶ م) در سال ۱۷۵۲ م موزون را به‌عنوان نائب صوبه‌دار^۵ عظیم‌آباد منصوب کرد. بعد از آنکه نواب قاسم‌علی خان (حک: ۱۱۷۴-۱۱۷۷ ق) بنگال را در سال ۱۱۷۴ ق فتح کرد، دستور داد راجه رام نراین عزل و در قلعه مونگیر^۶ محبوس شود. دو روایت از سرانجام موزون نقل شده است؛ عده‌ای نقل کرده‌اند که او بعد از حمله انگلیسی‌ها و شکست قاسم‌علی خان از زندان آزاد و برای بار دوم صوبه‌دار عظیم‌آباد شد و در سال ۱۱۸۷ ق فوت کرد که درست به نظر نمی‌آید.^۷ بعضی آورده‌اند که بعد از حمله انگلیسی‌ها در سال ۱۱۷۷ ق نواب قاسم‌علی خان دستور داد تا او را از زندان بیرون بیاورند و در دریای گنگ غرق کنند.^۸ در تذکره نشتر عشق این چنین آمده است: «... و تحقیق این است که هرگاه نواب مرحوم از صاحبان انگلستان هزیمت یافته به هزاران یأس و ناامیدی و ناکامی عازم دیار مغرب شد راجه رام نراین را از قید برآورده حکم کرد که به دریا غرق سازند. راجه در آن وقت تشنه بود آب طلبید، چون جام به دستش دادند، این بیت فی‌البداهه برخواند:

محروم رفت از تو لب تشنه حسین^۹ ای آب! خاک شو که تو را آبرو نماند
و جام آب را بر روی خاک زد.^{۱۰}

او در عظیم‌آباد خدمت حزین لاهیجی می‌رفت و حزین تخلص موزون را برای او انتخاب کرده بود، در ستایش استادش می‌نویسد:

۱. همان، ۴۲۱.

۲. حیدری کشمیری، اکبر، هندو مرثیه‌گو شعراء، ۱۱۳.

۳. Raja Ram Narayan.

۴. Rang Lal.

۵. Kayastha Srivastva.

۶. صوبه‌دار: استان‌دار.

۷. Munger Fort.

۸. شفیق اورنگ آبادی، لچهمی نرائن، گل رعنا، فصل دوم، ۱۴۷.

۹. ن.ک: کرم علی، تاریخ بنگال و بهار (مظفرنامه)، ۳۵۵ و ۳۵۶؛ شفیق اورنگ آبادی، گل رعنا، فصل دوم، ۱۴۲؛ علی ابراهیم‌خان خلیل بنارسی، صحف ابراهیم، ۲۱۹.

۱۰. عاشقی عظیم‌آبادی، حسین قلی‌خان، تذکره نشتر عشق، ۲ الف / ۱۵۳۸.



در طبع من از فیض «حزین» نکته‌سرایی‌ست هر چیز که او یاد به ما داد نوشتم^۱
دیوان او بعد از حمله نواب قاسم‌علی‌خان از بین رفته بود اما میر غلام حیدر بلگرامی
توانست اشعار او را جمع‌آوری کند.^۲

پست است فلک ز قدر والای حسین^(ع) آغوش محمدی بُود جای حسین^(ع)
بر پشت نبی مهر نبوت روشن غالب که بُود نقش کف پای حسین^(ع)
ای نور دو دیده ولایت: حسنین^(ع) ای ترجمه حدیث و آیت: حسنین^(ع)
ای معنی ذوالفقار و اعجاز رسول ای قوت بازوی هدایت: حسنین^(ع)!

زاری، منشی منول لال^۳

از طبقه کایسته و اهل لکهنو بود. در ابتدا از محضر میر قمرالدین منت (-۱۲۰۸ق) و
در ادامه از قتیل لاهوری استفاده می‌کرد. او در عهد نواب آصف الدوله (۱۱۱۸-۱۲۱۲ق) و
نواب نصیرالدوله فارس الملک محمدعلی‌خان بهادر (۱۱۹۰-۱۲۵۸ق) خدمت می‌کرد.

قصیده در منقبت نوح سفینه امت، گل گلزار شهادت، جگرگوشه رسول الثقلین، حضرت امام حسین(ع)

فتاده است به کارم ز روزگار گره ز غنچه دل من وا نشد زهی قسمت
چگونه چرخ گره وا کند ز کار کسی؟ در این زمانه به جز لطف سیدالشهدا
شکفته‌روی برآید ز سنگ لعل چو گل شود به ناخن شمشیر آب‌دارش وا
چو آب‌داری تیغ تو دید بدخواهت بُود به پیش جبین شکفته تو خجل
نظاره کرد صفای کلام شیرینت گره‌گشایی دست عنایت عام است
به کار عاشق آشفته‌روزگار گهی به خاک‌بوس درت آمده‌ست «زاری» زار
به یک نفس گره از کار بسته‌اش وا کن! بجز دعای تو حرفی دگر نمی‌گویم
همیشه تا که کند وا دم نسیم بهار ز پای تا به‌سرم همچو زلف یار گره
به سعی ناخن کس اندرین بهار گره ز انجم است به‌کارش دو صد هزار گره
که وا کند من دل‌خسته را ز کار گره؟ گشوده دست وی از کار کوهسار گره
ز رشته رگ جانِ عدو هزار گره دلش شده‌ست به‌مزگان اشک‌بار گره
ز غنچه‌ها بنگر در دل بهار گره بسان ژاله شده آب خوش‌گوار گره
به‌کار کس نزنند چرخ بی‌مدار گره کجا ز بیم تو انداخت زلف یار گره؟
فتاده در دلش از چرخ کین‌شعار گره که وا شده‌ست ز لطف به هر کنار گره
ادب زده‌ست به‌نطق من نزار گره ز کار غنچه لب‌بسته در بهار گره

۱. موزون عظیم‌آبادی، رام نرائن، دیوان موزون، ۲۶۰.

۲. شفیق اورنگ آبادی، لچهمی نرائن، گل رعنا، فصل دوم، ۱۴۳.

۳. همان، ۳۰۷.

۴. همان، ۳۰۷.

۵. Mannu Lal؛ ن.ک: نریندر بهادر سریواستوا، نوایی عهد کے ہندوؤں کا فارسی ادب میں یوگدان، ۱۳۱ و ۱۳۲؛ محمد مظفر صبا، تذکرہ روز روشن، ۳۲۳.



همیشه وا کنی از دست، مشکل آسان کن
شهید خنجر جور و جفا امام حسین^(ع)
شده دو سنبل او رشک ارغوان از خون
چو شمع کشته شده از دم فسرده دلان
به زیر تیغ سر خود نهاده دم نزده
به راه راست پی کج روان شده هادی
جهان ز رفتن آن نور حق سیاه شده
نبود جای وی این برج خاکی بی آب
یگانه با احد و بی خبر ز هستی خویش
کبوتر حرم قدس کبریا یعنی
به سوی خلق همی داشت روی تا دم مرگ
شدند مانعش از آب و دانه بدگهران
به تیره شام غریبی شده اسیر جفا
به رغم نوح شده غرق خون پی امت
نگشت او به سر خوان مرگ، سرکه جبین
خراب ساز بنای خراب کفر و ضلال
به بازو زده صد بوسه شیر حق به جهاد
نگاه دار به صد آبروی «زاری» را

ز کار بسته بیچارگان زار گره!^۱
مقیم منزل صبر و رضا امام حسین^(ع)
بهار گلشن آل عبا امام حسین^(ع)
چراغ دوده خیرالنسا امام حسین^(ع)
نهاده سر به رضای خدا امام حسین^(ع)
امام راهبر رهنما امام حسین^(ع)
فروغ دیده خیرالورا امام حسین^(ع)
ستاره فلک «اٹما» امام حسین^(ع)
جدا ز غیر و به حق آشنا امام حسین^(ع)
طپیده خم دام بلا امام حسین^(ع)
امام آینده دل، بی ریا امام حسین^(ع)
دُر محیط رضای خدا امام حسین^(ع)
صبح روشن اهل صفا امام حسین^(ع)
سفینه زیر محیط بلا امام حسین^(ع)
نمک چش سر خوان بلا امام حسین^(ع)
فروغ شمس طاق هدا امام حسین^(ع)
غزال مرتع شیر خدا امام حسین^(ع)
که هست خاک جناب تو یا امام حسین^{(ع)۲}

شکری، گنور دولت سینگ^۳ (۱۲۱۸- پس از ۱۲۵۱ق)

فرزند راجه رتن سینگ زخمی، از طبقه کایسته سکسینا و متولد لکنؤ بود. او در عهد
نواب ابوالفتح محمد علی (حک: ۱۲۵۳-۱۲۵۸ق) در دربار خدمت می کرد. مثنوی افسانه
محبت، تحفة الحساب و دیوان اشعار از آثار اوست.

می زنند آه به سر دست، عزیزان حسین^(ع)
می وزد صرصر غم در چمنستان بتول
آه! در ماتم فرزند فرو می ریزد
گریه کن گریه که امروز ز جور اعدا
چون کمر بست پی رفتن میدان ستم
شاه فرمود که در خیمه نشین با مادر
شد چسان سرور دین از حرم خویش [جدا]؟
طوق در گردن و زنجیر به پا بود ز غم

می رود بهر و غا یوسف کنعان حسین^(ع)
دارد امروز خزان رو به گلستان حسین^(ع)
پاره های جگر از دیده به دامان حسین^(ع)
بود خونابه فشان دیده گریان حسین^(ع)
دست زد دختر معصوم به دامان حسین^(ع)
از پدر باش جدا یک نفس ای جان حسین^{(ع)۱}
شور محشر شده بر پا ز غریبان حسین^(ع)
قمری آسا به فغان، سرو خرامان حسین^(ع)

۱. دیوان منوال زاری، ۴۵ و ۴۶.

۲. دیوان منوال زاری، ۱۲۲ و ۱۲۳.

۳. Kanwar Daulat Singh؛ ن.ک: صبا، محمد مظفر، تذکره روز روشن، ۴۲۸؛ آفتاب رای لکهنؤی، تذکره ریاض العارفین، ۳۵۷/۱.

۴. صبا، محمد مظفر، تذکره روز روشن، ۴۲۸؛ ۱۲۰۰ق؛ آفتاب رای لکهنؤی، تذکره ریاض العارفین، ۳۵۷/۱؛ ۱۲۱۸ق.



اشک حسرت به زمین ریخت ز مژگان حسین^(ع)
 بی‌کسی بود عیان از رخ تابان حسین^(ع)
 گشت هر زخم نمایان لب خندان حسین^(ع)
 نور ایوان حسن^(ع) شمع شبستان حسین^(ع)
 شکر صد شکر که هستم ز غلامان حسین^(ع)

سر بر زمین، ملائکِ هفت آسمان زدند
 آتش چو در خیام امام زمان زدند
 در قتلگاه آمده، آه و فغان زدند
 تیری به حلق اصغر^(ع) تشنه‌دهان زدند
 چون کوسِ فتح اهل ستم، ناگهان زدند
 در دشت کربلا ره آن کاروان زدند
 شمشیر و تیر و نیزه و خنجر بر آن زدند
 آن آستان که بوسه بر آن قدسیان زدند
 چون اهل کین به‌سینه اکبر سنان زدند
 از بس که دست و پائی به‌خون کشتگان زدند
 نقد عیار بر محک امتحان زدند
 کامروز دست بر سر خود، انس و جان زدند^۲

تیر بیداد چو بنشست به‌حلق اصغر
 ناله می‌کرد دریغا که بتول زهرا^(س)
 بس که راضی به رضای صمدی بود آن شاه
 عوض مهر عروسی سر خود کرد نثار
 «شکری!» از آتش دوزخ خطری نیست مرا

خنجر چو بر گلوی شه انس و جان زدند
 دود از نهاد حضرت زهرا^(س) بلند شد
 فریاد از آن زمان که اسیران اهل بیت
 خون شد دل حسین^(ع) چو اعدا به جای آب
 زینب به گریه گفت: برادر شهید شد!
 آمد ز کعبه قافله غیرت حسین^(ع)
 جسمی که یافت پرورش از شیر فاطمه^(س)
 وا حسرتا! گذرگه اهل شقاوت است
 عالم به‌چشم سبط پیمبر سیاه گشت
 دریای خون روان شده در دشت ماریه
 هنگام کارزار رفیقان شاه دین
 «شکری!» به گریه دست به سر زن درین عزا

ضیایی حیدرآبادی، راجه گویند بخش بهادر^۳

برادر کوچک راجه چَندو لعل شادان از طبقه گهتری و از امرای دربار آصف‌جاهی بود.
 او در سال ۱۸۰۶م به‌عنوان صوبه‌دار^۴ اورنگ‌آباد و گهات^۵ انتخاب شد.

قصیده در مرثیه جناب سیدالشهدا، امام حسین^(ع)

گشت از لطف نمایان حسین ^(ع)	طوطی کلکم، ثناخوان حسین ^(ع)
«فقر فخری» سرو بستان حسین ^(ع)	«لی مع الله» گوهر کان حسین ^(ع)
از غلط همسوی جنت پا فکند	گوشه چشم خودارکان حسین ^(ع)
ظاهراً بشکسته‌بال و باطناً	لامکان‌طیرند مرغان حسین ^(ع)
وارث ورث نبی و مرتضی	آیه «تطهیر» در شان حسین ^(ع)
قاب قوسینش بُود میراث جد	«هل اتا» شد دُرِّ عَمّان حسین ^(ع)
چشمه حیوان و ریحان بهشت	بس خجل از چشم و مژگان حسین ^(ع)
راستی از قامتش شد سرفراز	قدر را قدری‌ست از شان حسین ^(ع)

۱. شکری، کنور دولت‌سنگه، دیوان شکری، نسخه خطی کتابخانه تاگور دانشگاه لکهنؤ، شماره ۵۲۱۳۵/۵۵۱/۸۹۱/۸۹، ۶۱ الف- ۶۱ ب.

۲. همان، ۶۰ ب.

۳. Raja Govind Baksh Bahador؛ ن.ک: دانشنامه ادب فارسی، ۱۶۲۴/۴.

۴. صوبه‌دار: استان‌دار.

۵. Ghat . o



ورد می‌سازند از جوش سرور
هر دو عالم زیر فرمان حسین^(ع)
تیره‌اختر شب، برات قدر یافت
غرق کوثر، خوشه پروین نور
بر سر کُروبیان و جن و انس
بهر بیماران هستی گزاف
در وغا کُروبیان قربان شوند
مطلع رابع ز روی صدق دل
محو ذات حق بُود جان حسین^(ع)
غم بُود غمخوار شه در کربلا
آن اعدا، لشکر شیطان بُود
بر زمین خندد عدو لیکن به عرش
از برای مقدمش، حوران عرش
تن به خاک و بر سما، قدوسیان
خانمان بهر شفاعت داد و جان
ای موالی! باغ رضوان روز حشر
می‌برد جنس شفاعت گر دهد

مطلع ثالث، غلامان حسین^(ع)
مهر و مه، نعلین گردان حسین^(ع)
از مثال زلف پیچان حسین^(ع)
زیر لب لؤلؤی دندان حسین^(ع)
در تقاطر، ابر احسان حسین^(ع)
هست «الّا الله» درمان حسین^(ع)
بر کمان و تیر و قربان حسین^(ع)
بشنوید ای دوست‌داران حسین^(ع)!
محو سرور، روح اعیان حسین^(ع)
جز مصیبت نیست مهمان حسین^(ع)
فوج تسلیم و رضا، آن حسین^(ع)
چشم روح‌القدس، گریان حسین^(ع)
دیده‌ها دارند نگران حسین^(ع)
بر سلام استاد بر جان حسین^(ع)
زین شفاعت هست قربان حسین^(ع)
می‌شود حاصل ز رضوان حسین^(ع)
دل به داغ او ز دگان حسین^(ع)

باقی حیدرآبادی، راجه گِردْهاری پرساد^۲

از طبقه کایسته سَکسینا، فرزند رای نَرهَری پرساد^۲ و اهل حیدرآباد دکن بود. او بنّسی راجه^۴ لقب داشت و به محبوب‌نواز و نّت بهادر شهره بود. در دربار میر محبوب علی‌خان (حک: ۱۸۶۹-۱۹۱۱ م) سر رشته‌دار^۵ بود.

از تعصّب دوری و از عرفان پناه می‌جست، در مورد مذهب خود می‌گوید: «باقی! از مذهب هیچ می‌رس و از مشربم، تشریحی مجو و در جاده استدراک ملت که هفتادودو راه پریچ دارد، زنه‌ار میو، هندویم مگر سنگ دست‌نشانده خود را نام خدا نهاده مشرکی نمی‌کنم. مسلمانم اما خاص مسجد را خانه خدا تصوّر ساخته بر زمین افتاده سر بر سنگ نمی‌زنم. بت من در بت‌خانه من است نه در معبد برهمن! نماز گاهم در طاق دل است نه در کعبه آب و گل!»^۶

او شاعری را نزد مولوی میر شمس‌الدین فیض حیدرآبادی مشق می‌کرد. بهاگوت شریف، قصاید

۱. ضیایی، راجه گویندبخش: چمنستان خیال (دیوان فارسی ضیایی)، مرتبین: پروفیسر شاهد نوخیز اعظمی و داکتر سیده عصمت جهان، ج ۱، حیدرآباد، تنویر پبلیشرس، ۲۰۲۲م، ۷۸-۷۱.

۲. Raja Girdhari Prasad؛ ن.ک: دانشنامه ادب فارسی، ۴/ ۴۰۳ و ۴۰۴.

۳. Rai Narahari Prasad.

۴. Bansi Raja.

۵. سر رشته‌دار: کسی که امور حسابداری دربار را بر عهده دارد.

۶. باقی، گردهاری پرشاد، درد باقی دُرد ساقی، مرتبه راجه سنگه راج بهادر، حیدر آباد، سردار پریس، ۱۳۴۲، ۵۰.



باقی، توشه آخرت، زمزمه باقی، منشآت باقی، باقی‌نامه و رباعیات بابرکات^۱ از جمله آثار اوست. یکی از آثار منحصربه‌فرد او ترجیع‌بند الفبای ماتم غم است که قافیه هر بند به ترتیب الفبا است.

ترجیع‌بند الفبای ماتم غم

آه و غم، درد و الم رنج و عزا داریم ما
جزو جزو جسم چون نی بانوا داریم ما
آمده ماه محرم ماتم حَسَنِین^(ع) را
سبزی او زهر باشد، سرخی او خون بُود
تا بمالد بر رُخ گردون دون در ماتمش
در غم بی‌آبی آن شه ز چشم خود روان
گفت شاه دین که ما را نیست باکی از لعین
از جفای کافران ما را هراسی هیچ نیست
با گشاد دل به میدان و غا استاده‌ایم
هست در نعم‌البدل آرام ما در اندر ارم
حیف زینب^(س) گفت یا ستار اکنون چاره چیست؟
گفت از اهل حرم، عابد به‌آواز حزین:

وای ویلا وای ویلا، حسرتا وا حسرتا

وا دریغا وا دریغا، حسرتا وا حسرتا!

ردیف ب

ای فلک! نگذاشتی نام و نشانِ بوترا ب
شد جهان تاریک از باد حوادث کشته گشت
حیف از دست لعینان، شد نهان زیر زمین
جسم پاکش شد به خاک و خون چنین زار و زبون
آن یکی مسموم رفت و وین دگر پر خون گذشت
هر گلی نشگفته و بشگفته را گردون بچید
لحمک لحمی ست پیدا، فرق نبود زینهار
رنج پیغمبر نباشد از چه رو رنج علی^(ع)؟
شان اکبر را مپرس، الله اکبر هر شقی
بود پیدا از جبینش شوکت و شان حسین^(ع)
های زینب^(س) گریه می‌کردی و گفتی یا خدا!

وای ویلا وای ویلا، حسرتا وا حسرتا

وا دریغا وا دریغا، حسرتا وا حسرتا!

ردیف ت

صبح عاشورا حسین^(ع) ابن علی^(ع) بیدار گشت بهر جنگ کافران خصم دین، تیار گشت

۱. مجموعه‌ای است شامل: تأثیرات اسمای حسنی باری تعالی، تأثیرات نود و نه نام آن حضرت صل الله علیه و سلم، قصیده بحر فیض آن حضرت صل الله علیه و سلم، هفت‌بند نعتیه آن حضرت صل الله علیه و سلم، تاریخ تولد مبارک آن حضرت و الفبای ماتم غم حسنین^(ع) علیهما السلام.



عاقبت آن شاه دین خود عازم پیکار گشت
بر یکی زد دو بشد، بر دو اگر زد چار گشت
هرکه آمد پیش او چون گرد ره، مسمار گشت
دل فگار از زخم‌هایش حیدر کرّار گشت
حلقه جوشن بعینه دیده خونبار گشت
شد تن تنها شهید و واصل دادار گشت
روز روشن تیرگی‌افزای شام تار گشت
منحرف از وعده‌های باطل و اقرار گشت
هر گل باغ رسول مجتبی چون خار گشت
پشته‌پشته کشته شد وز لاشه‌ها انبار گشت

وای ویلا وای ویلا، حسرتا وا حسرتا

وا دریغا وا دریغا، حسرتا وا حسرتا!

ردیف ث

از تو پر خون شد دل مولا و زهرا^(س) الغیاث
از تلاطم کرده بانگ و شور دریا الغیاث
کوه، نالان گشته زین ماتم به صحرا الغیاث
زین تظلم تیغ شاکی هست گویا الغیاث
می‌نمودی الحذر، یا الامان یا الغیاث
ناله کرد از دو زبان بر وقت انشا الغیاث
یک طرف از رنج سر می‌کوفت کبری الغیاث

وای ویلا وای ویلا، حسرتا وا حسرتا

وا دریغا وا دریغا، حسرتا وا حسرتا

ردیف ج

آه! فرقتش را نکردندی به فرق نیزه تاج
در مسلمانان چسان خون مسلمان شد حراج؟
نیست بهر این شهیدان از شهادت احتیاج
من چه شرح درجه شبر نمایم اندراج
می‌دهد هر دم خدا او را نشاط و ابتهاج
در شبستان حسین ابن علی^(ع) گل شد سراج
مژده باد ای زائران صادق راه حجاج!
بهر قاسم صبح محشر بود شام ازدواج
عابد بیمار را افسوس کی کردی علاج؟

وای ویلا وای ویلا، حسرتا وا حسرتا

وا دریغا وا دریغا، حسرتا وا حسرتا!

ردیف ح

در حق آل رسول حق چنین ظلم صریح؟

از عزیزان و رفیقان چون کسی باقی نماند
ذوالفقار حیدری را از کمرگه برکشید
رخش را برتاخت آن سان بر سر فوج شقی
یکهزار و سه صدش زخم شدید آمد به رو
بسکه پر خون شد تنش از خنجر و تیر و سنان
داد! داد! از دست بیداد لئمان، داد! داد!
از جفای شامیان در دیده اهل حرم
از عداوت کرد دعوت شاه را شمر لعین
از سموم صرصر رنج و هجوم درد و غم
نی کفن بود و نه مدفن بد نه آب غسل بود

الغیاث ای آسمان زین ظلم بی‌جا الغیاث
نیست این آوازه رعد آسمان کرد الامان
ای صدای کوه! نبود چار سو در رزم‌گاه
نیست این شور چقاچق اندر آن میدان رزم
هرکه اندر کربلا دیدی چنین کرب و بلا
این صریر خامه ما نیست خالی از اثر
یک طرف در خیمه زینب^(س) ساخت بانگ الحذر

تاجدار تخت دین را گو ندادندی خراج
ای لعین! گو وارث پیغمبرش نشناختی؟
می‌دهد هر دم شفق رنگ گواهی تا کنون
آیه تطهیر نازل هست اندر شان او
ماتم و غم هرکه می‌سازد پی سبط رسول
حیف اکبر کشته گشته و تیره شد کؤن و مکان
سرزمین کربلا هم قبله ایمان شده‌ست
شادی و غم گشته توأم وادریغا وادریغ!
خاندان شاه شد مقتول در قید شهید

ای شقی بدسرشت! ای کافر زشت قبیح!



لاشی اورا کرده‌ای در خاک و خون زین سان فضیح
بس نمک بر زخم دل‌ها ریخت آن حسن ملیح
گو که اسماعیل هم گشته به‌راه حق ذبیح
واضح است و ثابت است این از روایات صحیح
چون نه اندر مدحتش از جان و دل باشم مدیح؟
بر زمین گریان ز چرخ چارمین آمد مسیح

وای ویلا وای ویلا، حسرتا وا حسرتا

وا دریغا وا دریغا، حسرتا وا حسرتا

ردیف خ

بسکه شد از خون آل حیدر کزار سرخ
روی کافر تیره گشت و چهره دین‌دار سرخ
آب شد چون خون به‌شریان اندر آن جویبار سرخ
سبزپوشان را بشد هر جبه و دستار سرخ
ظاهر و باطن همه چون غنچه گلنار سرخ
ای سپهر تیره‌رو کی بُد تو را رخسار سرخ؟
آنچنان بر زد سر خود را که شد دیوار سرخ
دامن اهل عزا از دیده خونبار سرخ
آه! این دست حنایی شد کنون بسیار سرخ

وای ویلا وای ویلا، حسرتا وا حسرتا

وا دریغا وا دریغا، حسرتا وا حسرتا!

ردیف د

کشته بر یک نیزه مثل مهر محشر ساختند
کین ستم تا بر بن ساقی کوثر ساختند
تر گلوی تشنه‌کامان ز آب خنجر ساختند
تیر زهرآلود وقف نای اصغر ساختند
در گلوی عابد بیمار زیور ساختند
از شرارت ناریان دوزخ شر ساختند
طایران قدس را بی‌بال و بی‌پر ساختند
طایران بر لاشه او سایه از پر ساختند
بر سر هر منزلی تعظیم آن سر ساختند

وای ویلا وای ویلا، حسرتا وا حسرتا

وا دریغا وا دریغا، حسرتا وا حسرتا!

ردیف ذ

گشت از حلوای دنیا، تلخی ایمان لذیذ
چون نشد کام و زبانِ شان ز آب و نان لذیذ

آنکه را جای فضیلت بُد به دوش مصطفی
شور و غوغای عجیب از قتل اکبر شد بپا
زین شهادت جمله امت را شفاعت شد حصول
قول من زنه‌ار مَشْمُر کز غلو شاعری‌ست
هر که وصفش می‌نماید می‌رود اندر بهشت
در غم سرور نه تنها خون‌فشان گشته رسول

شد زمین کربلا چون تخته و گلزار، سرخ
امتحان‌گاه وفاداران بُد آن میدان رزم
بسکه شد سیلاب خون آل پیغمبر روان
از جفای شامیان زردروی و تیره دل
دل پر از خون‌های ارمان، تن پر از زخم سنان
این ز تأثیر شهیدان است ورنه از شفق
عابد بیمار اندر خانه زندان ز غم
زین غم جان‌کاه مثل دامن گلچین نشد
دید قاسم را چو اندر خون طپان، زینب^(س) بگفت:

آه! فرق شاه را بی خود و افسر ساختند
شیشه ایمان خود بر سنگ عصیان برزدند
آبروی دین خود را زین تظلم ریختند
نیزه خون‌خواره را بر سینه اکبر زدند
از غل و زنجیر آهن آه! این بدگوهران
خیمه و خرگاه و ساز شاه را آتش زند
کتف و بازوی علمدار علی^(ع) کردند قطع
در تموز آفتاب انداخت گو شمر لعین
آدم، ابراهیم، اسماعیل و موسی یا رسول!

شربت مرگ است اینجا از شراب جان لذیذ
تلخی صبر و شکیبایی گوارا ساختند



ننگ باشد نام سازِ آب و خور بر وقت جنگ
گفت سقّای حسین^(ع) از سرگروه شامیان:
با مذاق لذّت غمخواری اَمّت بلی
در رضای حق رضای آل حیدر بوده است
هر دهان زخمِ شَبّر با زبان حال گفت:
نیست نام هفت خان رستم دستان لذیذ
آب ده از بس کباب است این دل بریان لذیذ!
شاه دینم را نبوده نعمت الوان لذیذ
عابد بیمار را درد است از درمان لذیذ
وه! چه شیرین است آب خنجر پیکان لذیذ

وای ویلا وای ویلا، حسرتا وا حسرتا
وا دریغا وا دریغا، حسرتا وا حسرتا!
ردیف ر

گفت شاه دین که ای فرزندِ اکبر! غم مخور
خاتم انگشت خود را در دهانش داد و گفت:
جام آب کوثر اندر جنان خواهند داد
گو میسر قطره آبی نشد در کربلا
در رضای حق رضای اهل بیت حق شمار
رنج بوبکر و عمر را در دل خود جامده
یاد حق کن از تر و خشک جهان کاری مدار
از شهادت کن حصول سرخرویی ای پسر!
هان! مترس از تشنگی وز تابش خور غم مخور
می دهد تسکین تو را ساقی کوثر، غم مخور!
غم مخور ای روح بابا! جان مادرا! غم مخور!
اَمّت ما را شفاعت شد میسر غم مخور
از پدر فکری مساز و وز برادر غم مخور
از حسن وز قاسم و عثمان و جعفر غم مخور
خشک لب گو شد بس است این هدیه غم، غم مخور
شاد باش و باش شاکر بر مقدّر غم مخور

وای ویلا وای ویلا، حسرتا وا حسرتا
وا دریغا وا دریغا، حسرتا وا حسرتا!
ردیف ز

چون علی اکبر ز حکم شه بر اعدا گشته باز
«طارق» و پسران او را کشته آن شیر شجاع
یک لعین چون دیده شان و شوکت او را به رزم
برق سان بر فرق صد کفّار تابید و بسوخت
بر فرات آن شاه دین گو رفت از بس تشنگی
بُد شهادت در مشیت، شاه بر اصرار حُر
باز آمد جان به خیمه در تن اهل حرم
لطف آن حضرت بگفت و حال حوران هم شنف
بعد بر بادی جان و مال از کرب و بلا
در گروه شامیان یک حشر برپا گشته باز
در همه روبه مزاجان، شور و غوغا گشته باز
گفته بی شک حیدر کَرّار پیدا گشته باز
معجزات ذوالفقار دین هویدا گشته باز
آب ناخورده به درد و غم ز دریا گشته باز
هفت شب در کربلا رفت و همانجا گشته باز
چشم اکبر چون در آغوش پدر واگشته باز
پس از آن راهی جَنّت با تمنا گشته باز
در مدینه عابد بیمار تنها گشته باز

وای ویلا وای ویلا، حسرتا وا حسرتا
وا دریغا وا دریغا، حسرتا وا حسرتا!
ردیف س

حال زار سیدالشهدا چه می پرسی؟ می پرس!
آن غم شد سرنگون، مشکیزه هم شد پر ز خون
آتش اندر جان فتاد از تلخ کامی حسین^(ع)
آشیان ول کرده بی پرواز افتاده به خاک
حشر شد در کربلا بر پا چه می پرسی؟ می پرس!
کشته شد عباس بر دریا چه می پرسی؟ می پرس!
آب گشته زهره زهرا^(س) چه می پرسی؟ می پرس!
طایران گلشن و صحرا چه می پرسی؟ می پرس!



شد زمین بر آسمان و آسمان زیر زمین
انس و جان، جنّ و ملک کردند هوهو ساختند
نام قاتل گفت و از وقت شهادت مژده داد
در شب عاشوره آمد حیدرش در خواب، گفت:

وای ویلا وای ویلا، حسرتا واحسرتا

وادریغا وادریغا، حسرتا واحسرتا!

ردیف ش

عابد بیمار گشتی مضطرب بر جای خویش
حُر بگفته: جان و سر را می‌کنم نذر حسین^(ع)
شهربانو را بشد رنج دوبالا آه! آه!
از عداوت کرده دعوت آن یزید پرفریب
هرکه همراه شهید کربلا گشته شهید
هرکه می‌آمد به‌جز شمر لعین از بهر قتل
آن سیه‌رویی که دارد سینه‌اش داغ سپید
یا الهی! من سر خود بر سر راه رضا
چون گلو در طوق و در زنجیر دیدی پای خویش
نی مرا پروای فرزند است و نی پروای خویش!
رخت جنگ آراست اکبر چون‌که بر بالای خویش
ورنه چون بگذاشتی آن شاه دین مأوای خویش؟
سرخ‌رو گردید روز حشر در ابنای خویش
شاه می‌فرمود: کای کافر برو بر جای خویش!
خود به‌خواهم داد زیر خنجر او نای خویش!
داده‌ام بهر نجات اُمّت بابای خویش

وای ویلا وای ویلا، حسرتا واحسرتا

وادریغا وادریغا، حسرتا واحسرتا!

ردیف ص

جَنّتی هر مُسلم است و شیعهٔ سلطان خصوص
گشته گو جور و جفا بر سبط پاک مصطفی
گو بسی مکر و دغا کرد آن یزید بی‌حیا
گو ز بی‌آبی بسی بی‌تاب بودند اهل بیت
حسرتا بر بی‌کسی بی‌نویان حسین^(ع)
از غم حسنین می‌گردد حصول خُرّمی
انبیا و اولیا گشتند محزون و ملول

وای ویلا وای ویلا، حسرتا واحسرتا

وادریغا وادریغا، حسرتا واحسرتا!

ردیف ض

شاه را بوده‌ست از بخشایش اُمّت غرض
داشتی پرواز سر نی التفاتی بر پسر
بهر حرص و آز دنیا، دین خود کردند خوار
نقد ایمان باختی دینار را دین ساختی
ورنه از آل نبی پاک و اولاد علی^(ع)
گفتگو پیش از شهادت کرد با کافر که بود
فرض ما حبّ حسین^(ع) و سنّت ما ماتم است
از مدینه چون طلب کردی به اصرار و قرار
سوی خیمه کافران را خوف شه رفتن نداد
خواهشی می‌داشت از حوران نه از جَنّت غرض
بود حُر را از وفاداری آن حضرت غرض
اهل کوفه را نبود از مذهب و ملّت غرض
هی یزید بدکنش! داری تو از دولت غرض
ای لعین! برگو چه بود از حَجّت بیعت غرض؟
شاه را بار دگر از ختم این حَجّت غرض؟
نیست ما را زاهد! از فرض و از سنّت غرض
بی‌گمان عین عداوت بود زین دعوت غرض
ورنه آن نامحرمان را بُد کجا حرمت غرض؟



وای ویلا وای ویلا، حسرتا وا حسرتا

وا دریغا وا دریغا، حسرتا وا حسرتا!

ردیف ط

هست حبّ سبط احمد بهر هر دین‌دار شرط
جمله باطل بود باطل آن‌چه باشد ساختند
شاه فرمودند: ما را از شهادت رنج نیست
فکر بی‌آبی نمی‌سازیم اندر کربلا
قوّت و ایمان بُود مهر و ولای پنج تن
دولت دین، عمر و عزّت، الفت خود ده مرا!
نیست غیر از طوق درمان در گلو سجّاد را
همچو بغض پنج تن کان است بر کفّار شرط
عهد و پیمان، وعده، پیوند و قسم اقرار شرط
کرده‌ایم از جان بابا از پی دیدار شرط!
جام کوثر ساختیم از حیدر کزّار شرط
زور پستی در جهان باشد پی دیوار شرط
می‌کنم اندر صله از فیض عامت چار شرط
این‌چنین بیمار را کی بود این تیمار شرط؟

وای ویلا وای ویلا، حسرتا وا حسرتا

وا دریغا وا دریغا، حسرتا وا حسرتا!

ردیف ظ

باقیا! تا کی تحمّل؟ تا کجا سازم لحاظ؟
بهر قتل آمد جوانی وز هدایت بازگشت
شد مسلمان و شهیدش ساختند آنکه بگفت:
شهربانو گفت: غارت برده‌اند از ما ردا
کافری را از گروه کافران نگذاشتی
زین سبب اندر رجز تنبیه دادی هر زمان
نالۀ اهل حرم می‌رفت بر عرش برین
بیش بادا لعنت از من بر یزید کم‌لحاظ!
آن زمان هم داشتی آن هادی عالم لحاظ
دین‌پناها! دار در محشر از این پرغم لحاظ
چون کنم ای آه! از کفّار نامحرم لحاظ!
گرنه کردی شاه از قتل بنی‌آدم لحاظ
زین جهت در کشت و خون می‌ساختی هر دم لحاظ
گر نبودی مانع شان حکم شاه و هم لحاظ

وای ویلا وای ویلا، حسرتا وا حسرتا

وا دریغا وا دریغا، حسرتا وا حسرتا!

ردیف ع

حیف از سبط نبی پاک، می‌سازی نزاع
از شرارت سوختی با خاک یکسان ساختی
آفرین، صد آفرین، صد آفرین، صد آفرین!
گه به‌مشرق بود تابان گه به‌مغرب شرقیان
هرکه آمد پیش او گردید فی نارالسقر
خواست از سبط نبی بیعت که تا باشد مطیع
چند برداری تو ای بی‌دین! ز دنیا انتفاع؟
شاه دین را خیمه و خرگاه و سامان و متاع
در وفاداری نبوده مثل حُر مرد شجاع
برق‌سان می‌تافتی هرسوز تیغ او شعاع
هرکه می‌گشتی مقابل می‌نمودش اندفاع
این ندانسته که ذاتش بُد دو عالم را مُطاع

وای ویلا وای ویلا، حسرتا وا حسرتا

وا دریغا وا دریغا، حسرتا وا حسرتا!

ردیف غ

آمده ماه محرم، وا دریغا وا دریغا!
نالۀ شد دم‌ساز جان‌ها، حسرتا واحسرتا!
قصر دین احمدی اقتاد از بنیاد، حیف!
جامۀ گل‌ها قبا شد در چمن‌زار جهان
هست در اطراف گیتی، شور و بانگِ های‌های
باز شد سامان ماتم، وا دریغا وا دریغا!
غم به دل‌ها گشته مُدغم وا دریغا وا دریغا!
نظم ایمان گشته برهم وا دریغا وا دریغا!
چشم شب‌نم گشته پر نم وا دریغا وا دریغا!
هست بر السان عالم: وا دریغا وا دریغا!



ظلم از تو شد زیاد ای لعنتی «ابن زیاد»!
 بر امید بیعت تو بی‌خطا و بی‌قصور
 نیست ای گردون! فقط بر گردنت خون حسین^(ع)
 چون سر سلطان دین را بر علم افراختند

وای ویلا وای ویلا، حسرتا وا حسرتا

وا دریغا وا دریغا، حسرتا وا حسرتا!

ردیف ف

روز عاشورا شه دین بود تنها یک طرف
 مؤمنان هفتاد و دو، کفار بست و دو هزار
 داشت یک سو چشم تر بر چشمه کوثر علی^(ع)
 با رسول پاک زین غم نوحه سر می‌ساختند
 شور محشر بود اندر خیمه اهل حرم
 مضطرب جن و ملک، یک سو به رنج و ماتمش
 زین بلا در کربلا شور قیامت شد بپا
 هم علم شد سرنگون، هم مشک شد خار و زبون
 بر تن بی‌فرق سلطان، اسپ‌ها برتاختند

وای ویلا وای ویلا، حسرتا واحسرتا

وادریغا وادریغا، حسرتا واحسرتا!

ردیف ق

چون سر خورشید را گردون گرفته در طبق
 گشته از خوف و نهیب او میان رزم‌گاه
 ماه هم در هاله اندر حلقه ماتم نشست
 های! حک شد نام آل مالک ام‌الکتاب
 بس که این گندم‌نمایان جو فروشی ساختند
 ای یزید حق تلف! برگو که دیگر کس که بود
 نی تو را باک قیامت، نی تو را بیم حساب
 شامیان را گشته چون شام ظلامت تیره‌رو
 ای فلک! دامان تو تر هست از خون حسین^(ع)

وای ویلا وای ویلا، حسرتا وا حسرتا

وا دریغا وا دریغا، حسرتا وا حسرتا!

ردیف ک

خاندان حیدری شد از تو برباد ای فلک!
 تو چه دانی قدر عزّ و جاه اولاد علی^(ع)?
 کی چنین رنج و غم و هم برکسی وارد شده‌ست?
 حیف بر آل رسول مجتبی^(ص) این جور و ظلم
 بس جفاکاری، رسول است از تو ناخوش ای سپهر!
 آن شه لؤلؤاک کان داده ظهورت در جهان

کیست اندر خانه او غیر سجّاد^(ع) ای فلک?
 او پیمبر را برادر بود و داماد ای فلک!
 بازگو اندر جهان داری اگر یاد ای فلک!
 خوار کی شد این چنین دیگر نبی‌زاد ای فلک?
 بس ستم‌گاری، بتول است از تو ناشاد ای فلک!
 این چنین بر سبط او سازی تو بیداد ای فلک?



مؤمنان را می‌دهی تکلیف و تعذیب ای لعین
تف به روی تیره‌گون شوم تو، صد بار تف!
این چنین آفت نشد بر جسم و جان هیچ‌کس
کاخ ایمان شد خراب از جورت ای خانه‌خراب!
اصغر بی‌شیر را اندر گلو پیوسته تیر
کافران را می‌کنی تأیید و امداد ای فلک!
خاک بر فرق و سر واژون تو باد ای فلک!
ز ابتدای خلقت ارواح و اجساد ای فلک!
قصر دین هم از تو شد بی‌بیخ و بنیاد ای فلک!
بر جفا کیشی تو فریاد فریاد ای فلک!
وای ویلا وای ویلا، حسرتا و حسرتا
وا دریغا و دریغا، حسرتا و حسرتا!

ردیف ل

ای به صورت مهبط نور جلال ذوالجلال
در نَسَب هستی تو زینت‌بخش اولاد علی^(ع)
در اصالت بی‌نظیری، در نبالت بی‌مثل
آسمانِ اعتلا و قطب چرخ ارتقا
شارع شرع نبوت، حامی دین مبین
آیت «تطهیر» نازل شد به‌شانت، بوده‌ای
خاک را با عالم پاک است کی نسبت روا؟
کی شود هم‌رنگ جوهرریزه‌ای، سنگ سیاه؟
کرده‌ای بهر شفاعت این شهادت را قبول
ای دریغ از ما، غم و ماتم نسازیم ای دریغ!
چون تو نبود تشنه‌کام منبع فیض و عطا
وی به معنی مظهر حسن و جلال لایزال
در حَسَب هستی پیمبر زاشرف افزای آل
در شریعت بی‌عدیلی، در کرامت بی‌مثال
مشرق مهر ولایت، مطلع بدر کمال
مرد میدان جَلادت، شیر غابات جدال
پاک‌دین، پاکیزه دل، پاکیزه‌رو، پاکیزه‌حال
هست بدبین، بدروش، بدخو، بدآیین، بدخصال
کی شود هم‌سنگ گوهرپاره‌ای، خوار سیفال؟
بهر عفو انتقام ما تو را شد انتقال
بهر امت چون تو نمودی دریغ از جان و مال
چون تو نبود بی‌نوالی مصدر بذل و نوال!
وای ویلا وای ویلا، حسرتا و حسرتا
وا دریغا و دریغا، حسرتا و حسرتا!

ردیف م

نور پیغمبر ز رویت هست روشن یا امام!
غیر تو پشت و پناهی نیست در کُؤن و مکان
ساز ایمن از غم و اندیشه روز جزا
در ره حب ولایت کرده‌ام از سر، قدم
از دل و جان هست این هندو، غلام نام تو
از پی بخشایش او حيله‌ای دیگر خواه
جزو جزو جسم پاکت حامی کُل شد به حشر
خضم ایمان بود، کی بوده‌ست خصم تو یزید؟
آدم و حواست از بهر تو در درد و الم
سینه‌ات رمز الهی راست مسکن یا امام!
درگه تو مؤمنان را هست مأمن یا امام!
بهر ذوالمن کن نگاه لطف بر من یا امام!
چون تو هستی راهبر کی بیم رهن یا امام؟
از کف «باقی» مکش زنه‌ار دامن یا امام!
این قدر بس «حیدرآباد» است مسکن یا امام!
وقف آمرزش نمودستی سر و تن یا امام!
دشمن دین بُد تو را کی بود دشمن؟ یا امام!
از غم تو حیدر و زهرا^(س) به شیون یا امام!
وای ویلا وای ویلا، حسرتا و حسرتا
وا دریغا و دریغا، حسرتا و حسرتا!

ردیف ن

هم رسول مجتبی را جانِ جانی یا حسین^(ع)
از علو درجت و اوج تفاخر حاصل است
در جهان او بی‌گمان، مسندنشین دولت است
هم بتول پاک را روح و روانی یا حسین^(ع)
خاکسار درگهت را آسمانی یا حسین^(ع)
آن‌که را بر صدر حُب خود نشانی یا حسین^(ع)



خاکسارم، ذَرّه وارم، ذَرّه وارم، ذَرّه وار
حاجت اظهار درد دل نباشد پیش تو
جز در درگاه تو، ملجا و ماوای دگر
رتبه‌ام برتر شود از رتبهٔ «رایان»^(۱) هند
کافر بی‌پیر اکبر را به تیغ جور کشت
تا سه روز آبت نداد و هفت سین از خون نهاد

وای ویلا وای ویلا، حسرتا وا حسرتا

وا دریغا وا دریغا، حسرتا وا حسرتا!

ردیف و

یافت چون فخر شهادت، شبر تشنه‌گلو
جام کوثر ساقی کوثر به‌دست آورد و گفت:
جرأت اکبر چه می‌پرسی که در هنگام رزم
در غم اکبر تو حال شهربانو را می‌پرسی
حیف از دست جفای کوفیان بی‌حیا
این‌چنین اهل حرم سرگشته و حیران شدند

وای ویلا وای ویلا، حسرتا وا حسرتا

وا دریغا وا دریغا، حسرتا وا حسرتا!

ردیف ه

حال صغری در وطن گردیده ابتر، آه! آه!
یاد هر یک می‌نمودی شور و غوغا می‌فروزد
گه به یاد جان بابا می‌نمودی آه آه
گاه گریان خون فشاند و گاه مویان مو بکند
زآستین روئیده زهرا^(س) قتل‌گاه شاه را
نقد ایمان را ز کف دادند آن بدگوهران
یا حسین^(ع) نیک‌اختر زادهٔ زهرا^(س) نبود

وای ویلا وای ویلا، حسرتا واحسرتا

وادریغا وادریغا، حسرتا واحسرتا!

ردیف لا

آفت و قهر و غضب، ظلم و فساد و شر، بلا
در گذشت از نای اصغر، بازوی شه را شکست
سنگ‌ها هم می‌زدند از دور آن سنگین‌دلان
حال زار زینب^(س) و کبری چه گویم، وای وای!
باکِ آتش، بیمِ غارت، خوفِ جان‌ها، الامان!
داغِ اصغر، دردِ شوهر، رنجِ اکبر، های! های!

وای ویلا وای ویلا، حسرتا وا حسرتا

وا دریغا وا دریغا، حسرتا وا حسرتا!

۱. رای: یکی از القاب پادشاهان در شمال هند است.



ردیف ی

داغ فرزندان مرا هم کرده محزون یا علی^(ع) چون کنم صبر و تحمّل، چون کنم چون؟ یا علی^(ع)
 چون نبارم خون دل، در یاد فرزندان تو؟ گشته زین غم زآسمان هم بارش خون یا علی^(ع)
 تشنه لب شد شیر تو چون بر لب دریا، شهید چون نسازم خون روان از دیده، جیحون؟ یا علی^(ع)
 اولیا و انبیا را هم نجات از غم نشد از جفای گنبد گردان گردون یا علی^(ع)
 نی دری باز است و نی راه است پیدا در نظر چون روم از گنبد افلاک بیرون؟ یا علی^(ع)
 هست گو هندو ز دل مدّاح اولاد تو هست بر تو حقّ «باقی» فانیست افزون یا علی^(ع)
 شاعر شیرین‌زبانم، لیک از تلخی رنج بر زبانم نیست غیر از درد مضمون یا علی^(ع)

شعله لکنوی، پندتِ اَمَرِ ناته^۲ (- ۱۲۵۸ق/ - ۱۸۴۲م): فرزند پندتِ داتا رام، اهل کشمیر، ساکن لکهنؤ و از طبقه برهمن بود. او در دربار امجدعلی شاه (حک: ۱۲۵۸-۱۲۶۳ق) خدمت می‌کرد و از دوستان قتیل لاهوری بود.

افتاد چون ز خانه زین شاه، دردناک کس خاک و خون ز چهره انور نکرد پاک
 ناگه ندا رسید که در منزل هلاک گر نیست بر سر تو کسی نوحه گر چه باک؟

ای از ازل به ماتم تو در بسیط خاک

گیسوی شام باز و گریبان صبح چاک

جسم تو ای که پاره به تیغ و تبر شدهست چشمی گشا! که فاطمه^(ص) را دیده تر شدهست
 در ماتم تو شیر خدا نوحه گر شدهست ارض و سما ز حادثه زیر و زبر شدهست

ای از ازل به ماتم تو در بسیط خاک

گیسوی شام باز و گریبان صبح، چاک

دامان دشت پر شده از گریه بتول امروز دست بر سر و رو می‌زند رسول
 هستند قدسیان همه با خاطر ملول جبریل کند شهپر و کرد از فلک نزول

ای از ازل به ماتم تو در بسیط خاک

گیسوی شام باز و گریبان صبح چاک

گیسو بریده ز بس مائل غم است در خون طپید ترک فلک این چه ماتم است؟
 تنها همین نه دیده خورشید پرnm است بر سر زند مسیح که ماه محرم است

ای از ازل به ماتم تو در بسیط خاک

گیسوی شام باز و گریبان صبح، چاک

مردی دگر ز دیده خورشید و ماه شد تاب و توان پیر فلک صرف آه شد
 در هر طرف صداست که عالم سیاه شد کشتی عیش آل محمد^(ص) تباه شد

ای از ازل به ماتم تو در بسیط خاک

گیسوی شام باز و گریبان صبح، چاک

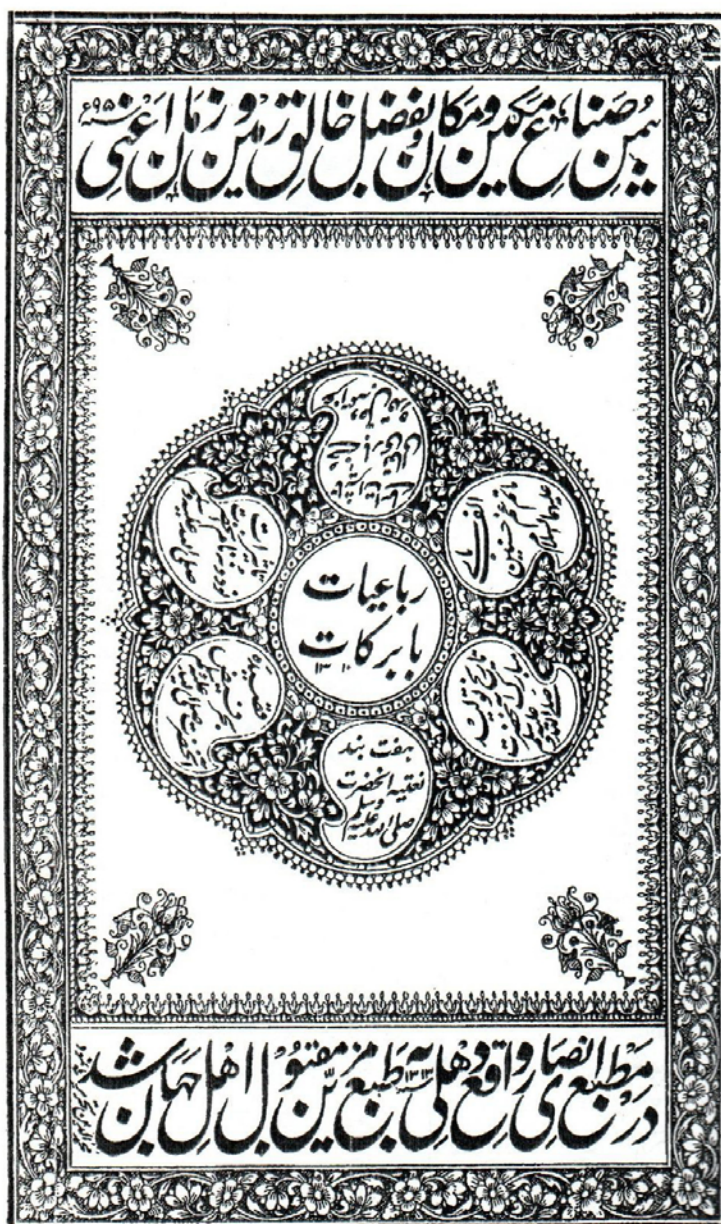
پیر فلک عمامه خود بر زمین زدهست برجیس دست بر سر و روی و جبین زدهست

۱. باقی، راجه گردهاری پرشاد باقی، رباعیات بابركات (الفبای ماتم غم)، ۲-۲۳.

۲. Pandit Amar Nath؛ ن.ک: بیخبر، پندت برجکشن کول؛ و شوق، پندت جگموهن ناته رینه، تذکره شعرای کشمیری پندتان (بهار گلشن کشمیر)، ۳۴۷/۱؛ صبا، محمد مظفر، تذکره روز روشن، ۴۲۱.



زهرة طپانچه‌ها به رخ نازنین زده‌ست در نیل جامه عیسی گردون‌نشین زده‌ست
ای از ازل به ماتم تو در بسیط خاک
گیسوی شام باز و گریبان صبح، چاک
«شعله»! خموش باش! مکش آه خون‌چکان خلقی به خون طپید، مکن بیش از این فغان
کی شرح این غم است به اندازه بیان؟ برگوی رخ به سوی شهنشاه انس و جان
ای از ازل به ماتم تو در بسیط خاک
گیسوی شام باز و گریبان صبح، چاک^۱



تصویر شماره ۲: کتاب چاپ سنگی رباعیات بابرکات اثر
گردهاری پرشاد متخلص به باقی حیدرآبادی

۱. شعله لکهنوی، پندت امرناته، دیوان شعله [میکروفیلم]، علیگر، کتابخانه دانشگاه علیگر، مرکز بین المللی میکرو فیلم نور، ۱۹۱۱م (تاریخ کتابت)، شماره ۲۹۷/۴، ۱۰ ب-۱۲ الف.

الف بای ماتم غم

اعنی ترجیح بند مرتبه سید الشهدا قره العین سید الثقلین صلی الله
 علیه و آله وسلم در عهد سعادت مهد فلک کاب ثریا جناب عالی
 نظام الملک نظام الدوله آصفجاه نواب میر محبوب علی خان
 شریار حیدر آباد دکن دام اقباله

از منظومات منبع افادات فصیح اللسان بلخ البیان فیض نبیاد
 محبوب نواز و نت بهادر اجه گرداری پرشاد صنا

بار دوم

حکیم فضل وحید جناب لوی محمد عبد الحمید صنا مالک مطبع باہتمام کارپردازان

۱۳۵۳

در مطبع ناگرا انصاری واقع دہلی کمال خوبی طبع شد

تصویر شماره ۲: بخش الف بای ماتم غم از کتاب چاپ سنگی رباعیات بابركات
 اثر گردھاری پرشاد متخلص به باقی حیدرآبادی



- آفتاب‌رای لکھنؤی. تذکرہ ریاض/عارفین. بہ تصحیح سید حسام‌الدین راشدی. ۲ ج. اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۹۶-۱۴۰۲ق.
- انوشہ، حسن (سرپرست). دانشنامہ ادب فارسی. ج ۴. چ ۱. تہران: مؤسسہ فرهنگی انتشاراتی دانشنامہ، ۱۳۸۰.
- باقی، گردہاری پرشاد. درد باقی درد ساقی. بہ اہتمام راجہ سنگہ راج بہادر. حیدرآباد: Sardar Press، ۱۳۴۲.
- بیخبر، پندت برجکشن کول؛ و شوق، پندت جگموہن ناتہ رینہ. تذکرہ شعری کشمیری پندتان (بہار گلشن کشمیر). ۲ ج. الہ آباد: Indian Press Limited، ۱۹۳۱-۱۹۳۲م.
- تریپاتی، سرویش. گنگا و جوی مولیان. چ ۱. دہلی نو: مؤسسہ فرهنگی شاعران پارسی‌زبان، ۱۴۰۰.
- حیدری کشمیری، اکبر. ہندو مڑیہ گو شعراء. دہلی نو: شاہد پبلیکیشنز، ۲۰۰۴م.
- خمخانہ شاد. بہ کوشش محمد ضیاء الدین احمد شکیب و نارائن راج. چ ۱. حیدرآباد: Maharaja Kishen Prashad Committee، 2012.
- سخا، لچھمی نارائن سریواستوا. معراج محبت. بہ اہتمام سید احمد علی شاہ جعفری قمر. چ ۱. [بی‌جا]: [بی‌نا]، ۱۹۷۷م.
- سلیم بھوپالی، علی حسن خان. صبح گلشن. بہ اہتمام محمد عبدالمجید خان. بھوپال: شاہ جہانی، ۱۲۹۵ق.
- صبا، محمد مظفر. تذکرہ روز روشن. بہ تصحیح محمد حسین رکن زادہ آدمیت. تہران: رازی، ۱۳۴۳.
- ضیائی، راجہ گویند بخش. چمنستان خیال (دیوان فارسی ضیائی). بہ کوشش شاہد نوخیز اعظمی و سیدہ عصمت جہان. چ ۱. حیدرآباد: Tanvir Publishers، 2022.
- عالم، محمد منصور. «نظری بہ نسخہ خطی عجایب البلدان فارسی تالیف مہاراجہ کلیان سنگہ عاشق». فصلنامہ قند پارسی، ش ۱۳ (بہار ۱۳۷۸): ۲۲۵-۲۳۱.
- سریواستوا، نریندر بہادر. توابی عہد کے ہندوؤں کا فارسی ادب میں یوگدان. چ ۱. لکھنؤ: اردو اکادمی، ۱۹۷۹م.
- ہرگوپال، تفتہ. دیوان تلمیذ غالب. آگرہ: مفید خلائق، ۱۸۶۹م.

نسخ خطی

- شوشتری، عبداللطیف. *روزنامه‌چه*. نسخه خطی، کتابخانه ایالت حیدرآباد، حیدرآباد، ش ۲۳۹۵۲.
- زاری، منولال. *دیوان منولال زاری*. نسخه خطی، کتابخانه رضا رامپور، رامپور، هند، ش ۳۷۷۷.
- شعله لکهنوی، پندت امرناته. *دیوان شعله* [میکروفیلم]. کتابخانه دانشگاه علیگر، مرکز بین‌المللی میکروفیلم نور، ۱۹۱۱ م (تاریخ کتابت)، ش ۲۹۷/۴.
- مکهن، مکهن لال. *دیوان مکهن لال*. نسخه خطی، کتابخانه آصفیه سرکار عالی، حیدرآباد دکن، ش ۱۰۶۷۸.

مقالات

- اعظم‌لطفی، فرزانه. «بررسی و تحلیل فلسفه عاشورا در میان برهمنان حسینی هندوستان». *پژوهش‌نامه معارف حسینی*، ش ۳ (پاییز ۱۳۹۵): ۱۱۳-۱۲۷.
- محسن، فهیمه، و مریم. «هندوان و آیین‌های محرم در لکهنؤ در دوره نواب اوده». *پژوهش‌نامه تاریخ تمدن اسلامی*. تهران: دانشگاه تهران، ش ۵۰ (شهریور ۱۳۹۶): ۹۳-۱۱۰.



از آموزش فارسی تا مهندسی دانش شرقی

فورت ویلیام کالج و نقش آن در آموزش فارسی، نشر متون شرقی و شکل‌گیری نثر جدید در هند

مهدی خواجه‌پیری^۱



فورت ویلیام کالج که در سال ۱۸۰۰ میلادی به ابتکار لرد ولزلی در کلکته تأسیس شد، در آغاز نهادی برای تربیت مأموران کمپانی هند شرقی و آشنا ساختن آنان با زبان‌ها، قوانین و ساختار اداری هند بود. با این حال، این کالج به تدریج به یکی از مراکز مهم آموزش و نشر زبان‌های شرقی، به ویژه فارسی، تبدیل شد. فارسی به سبب جایگاه آن در اسناد، مکاتبات و نظام اداری و قضایی هند، در برنامه آموزشی کالج موقعیتی ممتاز یافت و با تدوین دستور زبان و کتاب‌های آموزشی، از آموزش خصوصی به نظامی رسمی و سازمان‌یافته منتقل شد. در این میان، منشیان و مولویان هندی در آموزش، تصحیح، ترجمه و آماده‌سازی متون فارسی نقشی اساسی داشتند. کالج همچنین با چاپ و آماده‌سازی شماری از متون ادبی، اخلاقی، حقوقی و آموزشی، ایجاد کتابخانه‌ای از نسخه‌های خطی و ارتباط با چاپخانه‌های کلکته و سرامپور، در حفظ و گسترش میراث مکتوب فارسی مؤثر بود. فعالیت‌های آن در حوزه هندوستانی، اردو، بنگالی و هندی نیز به انتقال بخشی از میراث فارسی و شکل‌گیری نثر جدید این زبان‌ها کمک کرد. با وجود این، تغییر سیاست آموزشی بریتانیا و کاهش تدریجی جایگاه زبان‌های شرقی، به افول کالج و سرانجام انحلال رسمی آن در سال ۱۸۵۴ انجامید. از این رو، فورت ویلیام را باید نهادی دوچهره دانست: از یک سو ابزاری برای تربیت کارمندان و تثبیت حکومت استعماری، و از سوی دیگر یکی از آخرین مراکز مهم حضور رسمی فارسی و انتقال میراث آن به زبان‌های جدید هند.

کلمات کلیدی:

فورت ویلیام کالج، آموزش فارسی، کمپانی هند شرقی، کارمندان استعماری، نسخه‌های خطی فارسی



فورت ویلیام کالج^۱ از مهم‌ترین نهادهای آموزشی، زبانی و اداری هند در آغاز قرن نوزدهم بود. این کالج در سال ۱۸۰۰ میلادی به ابتکار لرد ریچارد^۲ ولزلی، فرمانروای کل هند، در کلکته تأسیس شد. هدف نخستین آن ایجاد دانشگاهی عمومی برای مردم هند نبود، بلکه تربیت مأموران جوان کمپانی هند شرقی بود؛ مأمورانی که از انگلستان وارد هند می‌شدند و باید در زمانی کوتاه با زبان‌ها، قوانین، آداب اجتماعی، ساختار اداری و نظام حقوقی سرزمینی گسترده و پیچیده آشنا می‌شدند. ولزلی معتقد بود که اداره هند تنها با نیروی نظامی و فرمان سیاسی ممکن نیست؛ حکومت پایدار نیازمند کارمندانی است که زبان مردم، اصطلاحات دیوانی، قوانین مسلمانان و هندوها، شیوه مکاتبات رسمی و تاریخ اداری هند را بشناسند. از همین اندیشه، فورت ویلیام کالج پدید آمد؛ نهادی که در ظاهر مدرسه اداری کمپانی بود، اما در عمل به یکی از مراکز مهم آموزش فارسی، عربی، هندوستانی، بنگالی، سنسکریت و برخی زبان‌های دیگر هند تبدیل شد.

تأسیس فورت ویلیام را باید بخشی از برنامه وسیع‌تر ولزلی برای بازسازی دستگاه کمپانی در هند دانست. در پایان قرن هجدهم، قلمرو کمپانی گسترش یافته بود و کارمندان جوان انگلیسی، بی‌آنکه زبان و جامعه هند را بشناسند، در منصب‌های قضایی، مالی و اداری قرار می‌گرفتند. این مأموران اگر فارسی، هندوستانی یا بنگالی نمی‌دانستند، نمی‌توانستند با منشیان بومی کار کنند، اسناد را

بفهمند، مکاتبات را بخوانند یا در دادگاه‌ها و دفاتر مالی وظیفه خود را درست انجام دهند. از این رو، کالج از آغاز باهدف تربیت کارمندانی آشنا با زبان، قانون و جامعه هند بنیاد گذاشته شد. در گزارش‌های اولیه، از جمله گزارش کلادیوس بوکانن^۳ و سالنامه توماس روباک^۴، هدف کالج آشکارا تربیت فکری، اخلاقی و زبانی کارمندان اروپایی کمپانی معرفی شده است.



تصویر شماره ۱: دانشگاه فورت ویلیام (کالج فورت ویلیام) در سال ۱۸۰۰ میلادی به دستور لرد ولزلی در کلکته تأسیس شد.

۱. کالجی وابسته به مرکز کمپانی هند شرقی در کلکته و نام فورت ویلیام نیز برگرفته از ویلیام سوم پادشاه انگلستان بود.

۲. لرد ریچارد ولزلی لرد ریچارد کالی ولزلی، از سیاستمداران و مدیران برجسته بریتانیا او اواخر سده هیجدهم و اوایل سده نوزدهم میلادی و فرماندار کل هند در بین سال‌های ۱۷۹۸ تا ۱۸۰۵م شناخته می‌شود.

۳. Claudius Buchanan (۱۷۶۶-۱۸۱۵م) کشیش، مبلغ مسیحی و نویسنده اسکاتلندی بود که بخش مهمی از فعالیت خود را در هند تحت حاکمیت بریتانیا گذراند. بوکانن مدتی به‌عنوان کشیش و معاون آموزشی در کالج فورت ویلیام فعالیت داشت.

۴. Thomas Roobuck (۱۷۸۱-۱۸۱۹م) افسر کمپانی هند شرقی، شرق‌شناس و زبان‌شناس بریتانیایی بود که در اوایل قرن نوزدهم در هند فعالیت می‌کرد. او بیشتر با فورت ویلیام کالج شناخته می‌شود.

فورت ویلیام از نظر تاریخی با دو تاریخ شناخته می‌شود.

۱ ۴ مه ۱۸۰۰ به عنوان تاریخ نمادین آغاز آن انتخاب شد؛ زیرا با سالگرد پیروزی انگلیسیان بر تیپو سلطان در سرینگاپاتم پیوند داشت. این انتخاب نشان می‌داد که ولزلی می‌خواست پیروزی نظامی را با سازمان‌دهی آموزشی و اداری تکمیل کند. با این حال، تنظیمات اداری و آغاز عملی فعالیت کالج در سال‌های ۱۸۰۰ و ۱۸۰۱ صورت گرفت و نخستین دوره آموزشی آن در ۱۸۰۱ آغاز شد.

۲ کالج در کلکته و در پیوند نزدیک با فضای اداری کمپانی شکل گرفت و به تدریج دارای استادان اروپایی، منشیان و مولویان هندی، پندیت‌ها، کتابخانه، شبکه چاپ و برنامه درسی منظم شد.

در میان زبان‌های تدریس شده در کالج، فارسی جایگاهی ممتاز داشت. این جایگاه به سبب علاقه ادبی انگلیسیان به فارسی نبود، بلکه از ضرورت اداری برمی‌خاست. تا آغاز قرن نوزدهم، فارسی هنوز زبان اسناد، مکاتبات رسمی، منشآت، فرهنگ دیوانی، دفاتر مالی، بخش مهمی از قضاوت و تاریخ‌نگاری در شمال هند و بنگال بود. مأمور انگلیسی اگر فارسی نمی‌دانست، نمی‌توانست بسیاری از فرمان‌ها، گزارش‌ها، اسناد ملکی، مکاتبات سیاسی و اصطلاحات قضایی را بفهمد. بنابراین فارسی در فورت ویلیام



تصویر شماره ۲: ریچارد مارکوس ولزلی
نائب السلطنه هندوستان و از مدیران
استعماری بریتانیا در شبه قاره هند

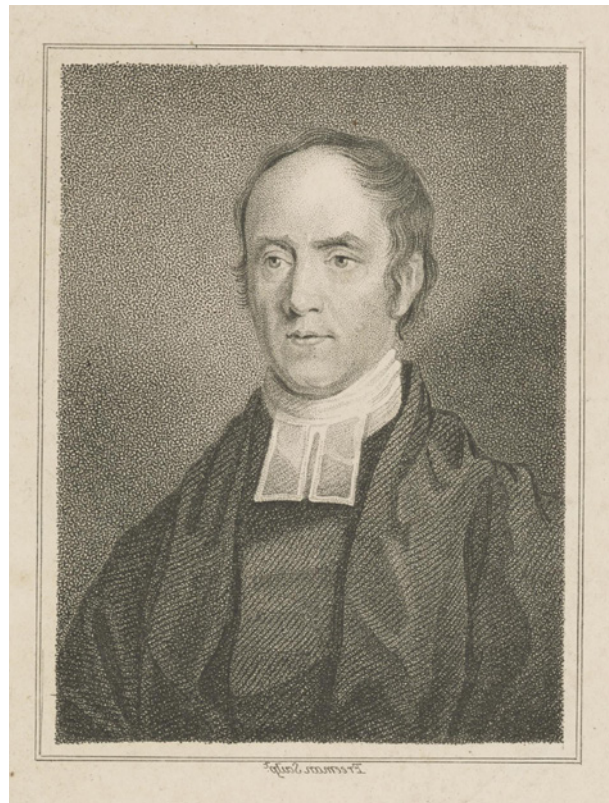
زبان حاشیه‌ای نبود، بلکه یکی از ابزارهای اصلی اداره هند به شمار می‌رفت. خدمت نخست کالج به فارسی همین بود که آموزش فارسی را از سطح آموزش خصوصی نزد منشیان به سطح برنامه رسمی، امتحان، کتاب درسی و رتبه‌بندی اداری رساند.

پیش از تأسیس کالج، مأموران انگلیسی غالباً نزد منشیان خصوصی فارسی و هندوستانی می‌آموختند. این آموزش‌ها پراکنده، وابسته به توانایی فردی معلم و فاقد نظام واحد بود. فورت ویلیام این روند را نهادینه کرد. دانشجو باید فارسی می‌خواند، ترجمه می‌کرد، نمونه‌های مکاتبه می‌نوشت، اصطلاحات دیوانی را



می‌آموخت و در امتحان زبان شرکت می‌کرد. به این ترتیب، فارسی وارد نظام آموزشی رسمی کمپانی شد. البته هدف این کار حفظ فارسی به عنوان میراث فرهنگی هند نبود، بلکه تربیت کارمند کارآمد برای حکومت استعماری بود؛ با این حال، نتیجه تاریخی آن این شد که فارسی در آغاز قرن نوزدهم یکی از آخرین حضورهای نیرومند خود را در یک نهاد رسمی وابسته به دولت تجربه کرد.

در بخش فارسی کالج، چند استاد اروپایی نقش شناخته شده داشتند. فرانسیس گلدوین^۱ از چهره‌های مهم آغازین آموزش فارسی بود و آثاری مانند راهنمای فارسی^۲ و منشی فارسی^۳ را برای آموزش مقدماتی فارسی و مکاتبات فارسی فراهم کرد. متیو لمسدن^۴ نیز با تألیف دستور زبان فارسی^۵ در سال ۱۸۱۰، یکی از مهم‌ترین دستورهای فارسی برای انگلیسیان در هند را پدید آورد. این آثار نشان می‌دهند که فارسی در فورت ویلیام تنها به صورت تجربی و شفاهی آموزش داده نمی‌شد، بلکه به زبان دستور، قاعده، تمرین و متن آموزشی تبدیل شده بود.



تصویر شماره ۳: کلادیوس بوکانن یک روحانی انگلیکن اسکاتلندی، مُبَلِّغ مسیحی و از چهره‌های مهم جریان میسیونری بریتانیا در هند.

با این همه، نقش واقعی منشیان و مولویان هندی و مسلمان را نباید در سایه نام استادان اروپایی پنهان کرد. ساختار رسمی کالج نام استادان اروپایی را برجسته می‌کرد، اما کار روزانه آموزش فارسی، خواندن نسخه‌ها، توضیح اصطلاحات، آماده‌سازی متون، تصحیح، مقابله و انتقال نثر عملی فارسی بر عهده منشیان و مولویان بود. در فهرست کارکنان فارسی کالج، نام‌هایی چون مولوی الل‌ه‌داد، هارون حسین، نظر اشرف، محمد آسلم،

۱ Francis Gladwin (درگذشته ۱۸۱۲م) از افسران کمپانی هند شرقی بریتانیا، خاورشناس، مترجم و پژوهشگر زبان فارسی بود. شماری از متون فارسی و تاریخ هند را ترجمه و منتشر کرد. او از اساتید زبان فارسی فورت ویلیام کالج بود.

2. Persian Guide.

3. Persian Munshi.

۴ Matthew Lumsden (۱۸۳۵-۱۷۷۷م) خاورشناس، زبان‌شناس و کارگزار اسکاتلندی کمپانی هند شرقی بریتانیا بود که بیشتر عمر خود را در هند گذراند. او به‌ویژه با کالج فورت ویلیام کلکته شناخته می‌شود.

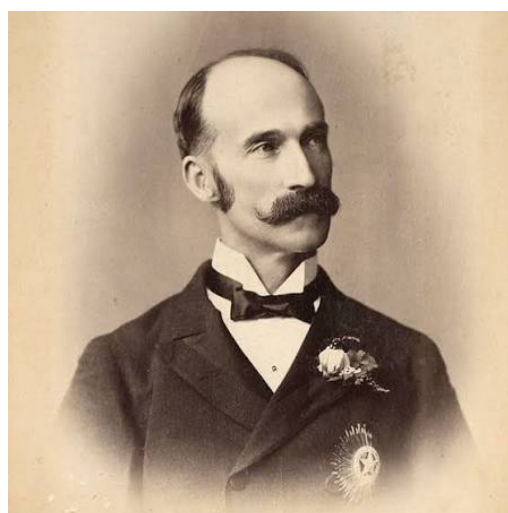
5. A Grammar of the Persian Language.



وارث علی، محمد غوث، بدرعلی، امام‌بخش، غلام بهیک، غلام یحیی، غلام احمد، شیخ علی، سلطان حسین، حسین علی، اسدالله، شهاب‌الدین، مظهر علی، تصدق علی، کریم حسین، محمد رشید، مولوی عبدالخیر، مولوی روشن علی و مولوی جان علی آمده است. مولوی الله‌داد از لکهنو آمده بود و در بخش فارسی جایگاه برجسته داشت. حضور افرادی از لکهنو، اوده، مرشدآباد، مظفرپور و دیگر مراکز علمی و اداری نشان می‌دهد که کالج بر شبکه گسترده فارسی‌دانان هند تکیه داشت، نه بر دانش اروپاییان به‌تنهایی.

خدمت دیگر فورت ویلیام به فارسی، چاپ، آماده‌سازی، تصحیح یا استفاده آموزشی از متون فارسی بود. باید در اینجا تفکیک روشنی برقرار کرد: همه آثاری که در فضای کالج مطرح بودند، «تألیف کالج» نبودند؛ برخی کتاب آموزشی تازه بودند، برخی متون کهن فارسی بودند که برای آموزش آماده یا چاپ شدند، برخی در کتابخانه و برنامه درسی کالج جای داشتند، و برخی در چاپخانه‌های وابسته به فضای علمی کلکته و سرامپور منتشر شدند. بنابراین عبارت دقیق این است که فورت ویلیام بخشی از متون فارسی را «چاپ، تصحیح، ترجمه، آماده‌سازی یا وارد برنامه آموزشی» کرد، نه اینکه همه آن‌ها را پدید آورد.

از آثار آموزشی فارسی وابسته به فورت ویلیام می‌توان به راهنمای فارسی منشی فارسی، دستور زبان فارسی اشاره کرد. این آثار برای آموزش فارسی به کارمندان انگلیسی فراهم شد و نشان می‌دهد که کالج فارسی را به‌صورت زبان نظام‌مند



تصویر شماره ۴: متیو لومسین

استاد فارسی و عربی در کالج فورت ویلیام و مصحح شاهنامه فردوسی و نسخه‌شناس برجسته کمپانی هند شرقی

آموزشی درآورد. راهنمای فارسی و منشی فارسی بیشتر جنبه مقدماتی و کاربردی داشتند؛ اما «دستور فارسی لَمَسِدِن» اثری مفصل‌تر و علمی‌تر بود که جایگاه فارسی را در آموزش رسمی کمپانی تقویت کرد.

در میان متون ادبی، اخلاقی و داستانی فارسی که در فضای فورت ویلیام چاپ یا برای آموزش آماده شد، نام انوار سهیلی ملاحسین واعظ کاشفی، دبستان مذاهب، حاتم طایی، شاهنامه، اسکندرنامه و مجموعه‌هایی از نظم و نثر فارسی دیده می‌شود. مجموعه‌های فارسی آموزشی شامل گزیده‌هایی از آثاری مانند گلستان و بوستان سعدی، اخلاق محسنی، بهار دانش،



یوسف و زلیخا، انشای ابوالفضل، اخلاق جلالی، لیلی و مجنون امیرخسرو، رقعات جامی و سبحةالابرار بود. اهمیت این مجموعه‌ها در آن است که فارسی در کالج فقط به‌عنوان زبان نامه‌نگاری اداری تدریس نمی‌شد، بلکه متون اخلاقی، ادبی، بلاغی و داستانی نیز برای پرورش توان خواندن و فهم نثر و شعر فارسی به کار می‌رفتند. در حوزه فرهنگ‌نویسی و علوم ادبی، برهان قاطع و حقائق‌البلاغت اهمیت داشتند. برهان قاطع به‌عنوان فرهنگ بزرگ فارسی برای فهم واژگان و متون فارسی کاربرد آموزشی داشت. حقائق‌البلاغت میر شمس‌الدین فقیر دهلوی نیز در حوزه بلاغت و صنایع ادبی فارسی قرار می‌گرفت. حضور این دو اثر نشان می‌دهد که آموزش فارسی در کالج تنها به کاربرد اداری محدود نبود، بلکه فهم دقیق زبان، واژگان، تعبیرات، بلاغت و سنت ادبی فارسی نیز موردتوجه قرار داشت.

در بخش متون علمی، حقوقی و آموزشی نیز آثاری مانند خلاصة الحساب، سراجیه و هدایه در فهرست آثار مرتبط با فعالیت کالج دیده می‌شوند. باید توجه داشت که برخی از این متون، از نظر اصل زبان یا سنت علمی، عربی یا فارسی‌اند، اما چون برای آموزش حقوق اسلامی، ارث، حساب و اصطلاحات علمی - اداری مأموران کمپانی به کار می‌رفتند، در کنار برنامه فارسی و عربی کالج اهمیت یافتند. برای مأمور انگلیسی که در دادگاه یا دفتر اداری با احکام ارث، حقوق مسلمانان یا محاسبات دیوانی روبه‌رو می‌شد، چنین متونی جنبه عملی داشتند.

در میان آثار فارسی نزدیک به عصر کالج، مسیر طالبی میرزا ابوطالب خان نیز جایگاه خاصی داشت. این اثر، سفرنامه‌ای فارسی از چهره‌ای هندی و فارسی‌نویس بود و برای فهم مواجهه نخبگان هند با جهان جدید، اروپا و تجربه سفر اهمیت داشت. حضور چنین اثری در فضای آموزشی و چاپی فورت ویلیام نشان می‌دهد که کالج تنها به متون کلاسیک فارسی توجه نداشت، بلکه فارسی معاصر هند را نیز در دایره توجه خود قرار می‌داد.

بنابراین، فهرست مهم‌ترین آثار فارسی و فارسی وابسته در فضای فورت ویلیام چنین است: راهنمای فارسی، منشی فارسی، دستور زبان فارسی، انوار سهیلی، دبستان مذاهب، برهان قاطع، حقائق‌البلاغت، خلاصة الحساب، سراجیه، هدایه، مسیر طالبی، حاتم طایی، شاهنامه، اسکندرنامه و مجموعه‌هایی از نظم و نثر فارسی شامل گزیده‌هایی از گلستان، بوستان، اخلاق محسنی، بهار دانش، یوسف و زلیخا، انشای ابوالفضل، اخلاق جلالی، لیلی و مجنون، رقعات جامی و سبحةالابرار. مقصود از این فهرست آن نیست که همه این آثار در فورت ویلیام تألیف شده‌اند؛ بلکه مقصود آن است که این آثار در انتشارات، آموزش، تصحیح، کتابخانه یا فضای چاپی وابسته به کالج حضور داشتند



و برای آموزش زبان و فرهنگ فارسی به مأموران کمپانی به کار می‌رفتند.

رشته‌ها و برنامه درسی فورت ویلیام گسترده بود. فارسی برای اسناد، مکاتبات و متون دیوانی؛ عربی برای فقه، حقوق اسلامی و متون دینی؛ هندوستانی برای ارتباط روزمره و اداری در شمال هند؛ سنسکریت برای شناخت قوانین و سنت‌های هندو؛ و بنگالی برای اداره بنگال و ارتباط با جامعه محلی تدریس می‌شد. افزون بر این‌ها، زبان‌هایی مانند مراتی، تامیلی، تلگو، کَناده، اوریه و گاه پنجابی نیز در برنامه آموزشی یا انتشاراتی کالج جای یافتند. در کنار زبان‌ها، درس‌هایی مانند حقوق اسلامی، حقوق هندو، تاریخ و جغرافیای هند، مقررات حکومت کمپانی، اخلاق اداری، ریاضیات، ادبیات انگلیسی، یونانی و لاتین نیز در نظر گرفته شده بود. البته همه این رشته‌ها به یک اندازه فعال نبودند، اما طرح کلی نشان می‌دهد که ولزلی فورت ویلیام را مدرسه‌ای برای تربیت همه‌جانبه کارمند اداری می‌خواست، نه فقط مدرسه زبان.

در میان استادان اروپایی کالج، دیوید براون^۱ نخستین پرووست^۲، کلائیوس بوکانن معاون پرووست، جان بورتویک گیلکریست^۳ استاد زبان‌های هندی، فرانسیس گلدوین و متیو لمسدن از چهره‌های مهم فارسی، جان بیلی^۴ از چهره‌های عربی و حقوق اسلامی، هنری توماس کولبروک از استادان برجسته سنسکریت و حقوق هندو، و ویلیام کری از استادان مهم بنگالی، سنسکریت و مراتی بودند. جان لیدن، ویلیام پرایس، توماس روباک و جیمز اتکینسون نیز در حوزه زبان‌ها و مطالعات شرقی نقش داشتند. این استادان چهره رسمی و اروپایی کالج را تشکیل می‌دادند، اما بخش زنده آموزش و تولید متن بدون منشیان، مولویان، پندیت‌ها و نویسندگان هندی ممکن نبود.

در بخش هندوستانی و اردو، فورت ویلیام نقش ماندگاری در تحول نثر جدید داشت. در منابع اردو، ازجمله آثار وقار عظیم، جمیل جالبی و مولوی عبدالحق، کالج یکی از مراکز مهم ساده‌سازی، آموزشی‌سازی و معیارسازی نثر اردو دانسته شده است. میر امن دهلوی با باغ و بهار، میر شیرعلی افسوس با آرایش محفل و باغ اردو، حیدربخش حیدری با توتا کھانی، و نویسندگانی مانند میر بهادرعلی حسینی و میرزا کاظم علی جوان در فضای کالج یا پیرامون آن به تولید نثر آموزشی و داستانی پرداختند. این آثار در آغاز برای آموزش زبان هندوستانی به مأموران انگلیسی فراهم شد، اما در عمل بر شکل‌گیری نثر جدید اردو اثر گذاشت.

۱. David Brown (۱۸۱۲-۱۷۶۳م) کشیش و مبلغ انگلیسی و از چهره‌های مؤثر در فعالیت‌های آموزشی تیشیری است که به سبب ارتباطش با کالج فورت ویلیام شناخته می‌شود.

۲. ناظر عالی مذهبی و آموزشی.

۳. John Borthwick Gilchrist (۱۸۴۱-۱۷۵۹م) پزشک، زبان‌شناس و خاورشناس اسکاتلندی وابسته به کمپانی هند شرقی بود.

۴. John Baillie of Leys (۱۷۷۲-۱۸۳۳م) افسر، خاورشناس و کارگزار اسکاتلندی کمپانی هند شرقی بود که فارسی و عربی، خصوصاً عربی بود و ازجمله کتاب‌های او حقوق اسلامی است.



در اینجا نیز فارسی نقش پنهان اما بنیادین داشت. بسیاری از متون اردو و هندوستانی فورت ویلیام از سنت فارسی، قصه‌های فارسی، اخلاق‌نامه‌ها و شیوه‌های نثر فارسی تغذیه می‌کردند. باغ اردو میر شیرعلی افسوس با سنت گلستان‌خوانی و ترجمه نثر اخلاقی فارسی پیوند داشت. توتا کهانی به سنت طوطی‌نامه و روایت‌های فارسی - هندی مربوط بود. باغ و بهار میر امن نیز در ادامه فضای قصه‌گویی فارسی و هندوستانی قابل‌فهم است. بنابراین فورت ویلیام فقط مرکز نثر جدید اردو نبود؛ بلکه یکی از حلقه‌های انتقال میراث فارسی به اردو و هندوستانی جدید نیز بود.

در بخش بنگالی و هندی نیز کالج اثر مهمی داشت. ویلیام کری، رامرام باسو، مرتیونجوی و دیالانکار و تارینی چرن میترا در بنگالی و سنسکریت فعال بودند و به پیدایش نثر جدید بنگالی کمک کردند. در بخش هندی، لالوجی لال و سدل میشر از چهره‌های مهم بودند و آثاری مانند پریم ساگر به شکل‌گیری نثر جدید هندی یاری رساند. این تحول ادبی در زبان‌های جدید، از نیاز اداری کالج به متون آموزشی ساده پدید آمد. چون مأمور انگلیسی باید زبان مردم را می‌آموخت، کالج ناچار شد متونی تولید یا بازنویسی کند که برای آموزش مناسب باشد و همین ضرورت، ناخواسته به تحول نثر جدید انجامید.

کتابخانه فورت ویلیام یکی از بخش‌های بسیار مهم کالج بود. این کتابخانه برای پشتیبانی از آموزش زبان‌ها و متون شرقی ایجاد شد و به تدریج مجموعه‌ای بزرگ از کتاب‌های چاپی و نسخه‌های خطی فارسی، عربی، سنسکریت، هندوستانی، بنگالی و دیگر زبان‌ها را در خود جای داد. نسخه‌های فارسی و عربی در موضوعاتی مانند تاریخ، شعر، فقه، فلسفه، تفسیر، حدیث، منطق، طب، ریاضیات، فرهنگ لغت و ادبیات بخش مهمی از این مجموعه بودند. کتابخانه فقط محل نگهداری کتاب نبود؛ بلکه ابزار آموزش، ترجمه، تصحیح و شناخت اداری هند به شمار می‌رفت.



تصویر شماره ۵: جان بُرت‌ویک

گیل کریست پزشک و جراح ارتش کمپانی هند شرقی و مؤسس مرکز آموزش زبان اردو و فارسی برای کارگزاران کمپانی در کلکته.

سرنوشت این کتابخانه پس از افول کالج نیز اهمیت دارد. با کاهش فعالیت فورت ویلیام و سپس انحلال رسمی آن، بخشی از



کتاب‌ها و نسخه‌های خطی آن به نهادهای علمی و آرشیوی دیگر منتقل شد. شماری از نسخه‌های خطی وابسته به کتابخانه فورت ویلیام سرانجام در مجموعه‌های آرشیوی هند، از جمله آرشیو ملی هند، جای گرفت. اهمیت این انتقال از آن جهت است که بخشی از میراث نسخه‌شناختی فورت ویلیام، به‌ویژه نسخه‌های فارسی، از فضای کالج به نهادهای حافظ اسناد و نسخه‌های خطی منتقل شد و امکان شناسایی و استفاده پژوهشی از آن‌ها در دوره جدید فراهم گردید.

در روزگار معاصر، این بخش از میراث نسخه‌ای فورت ویلیام با کار فهرست‌نگاری دوباره اهمیت تازه یافت. مرکز بین‌المللی میکروفیلم نور در دهلی، که از مراکز فعال در شناسایی، حفظ، میکروفیلم، دیجیتال‌سازی و فهرست‌نگاری نسخه‌های خطی اسلامی در هند است، مجموعه‌ای از نسخه‌های خطی فارسی محفوظ در آرشیو ملی هند، از جمله نسخه‌های منتقل‌شده از مجموعه فورت ویلیام، را بررسی و برای آن فهرست تفصیلی دوزبانه فارسی و انگلیسی فراهم کرد. این فهرست در دهلی به چاپ رسید



و از این جهت اهمیت دارد که حلقه‌ای میان میراث نسخه‌ای فورت ویلیام، آرشیو ملی هند و مطالعات جدید فارسی در هند ایجاد می‌کند. بدین ترتیب، کتابخانه فورت ویلیام فقط یک نهاد تاریخی پایان‌یافته نیست؛ بخشی از نسخه‌های آن هنوز در قالب فهرست‌های علمی و آرشیوی جدید زنده است و در اختیار پژوهشگران تاریخ فارسی، نسخه‌شناسی، ادبیات هند و مطالعات استعمار قرار دارد (مرکز بین‌المللی میکروفیلم نور، فهرست نسخه‌های خطی فارسی آرشیو ملی هند، دهلی).

چاپخانه‌ها نیز در اهمیت فورت ویلیام نقش اساسی داشتند. کالج با چاپخانه‌های کلکته و سرامپور ارتباط داشت و همین ارتباط به چاپ متون فارسی، عربی، هندوستانی، بنگالی، هندی و سنسکریت کمک کرد. پیش از گسترش چاپ، بسیاری از متون فارسی و اردو در قالب نسخه‌های خطی محدود می‌ماندند. نیاز کالج به کتاب درسی، فرهنگ، دستور زبان

تصویر شماره ۶: جیمز اندرو دالهورزی فرماندار کل هند بریتانیا و ملحق‌کننده سرزمین‌های بسیاری به قلمرو کمپانی هند شرقی. وی با تاثیر بر دولت‌های بومی و تغییر ساختار اداری و آموزشی در حذف زبان فارسی از نظام دیوانی هندوستان نقش مهمی را ایفا کرد.



و متون باعث شد چاپ متون شرقی رونق گیرد. ازاین‌رو، فورت ویلیام در گسترش چاپ زبان‌های شرقی در هند نقش غیرمستقیم اما مهم داشت.

باوجوداین اهمیت، کالج از آغاز با مخالفت مدیران کمپانی در لندن روبه‌رو شد. هزینه آن سنگین بود و هیئت‌مدیره کمپانی ترجیح می‌داد آموزش کارمندان در انگلستان انجام شود. تأسیس کالج هیلی‌بری در انگلستان در سال ۱۸۰۶ جایگاه فورت ویلیام را تضعیف کرد. پس از بازگشت وزلی، حمایت سیاسی از کالج کاهش یافت. دوره طلایی فورت ویلیام را باید تقریباً میان سال‌های ۱۸۰۱ تا ۱۸۰۷ دانست؛ دوره‌ای که کالج با قدرت در آموزش، ترجمه و نشر فعال بود. پس‌ازآن، فعالیت کالج به تدریج محدود شد، هرچند تا چند دهه به شکلی کم‌رنگ ادامه یافت.

در دهه‌های ۱۸۲۰ و ۱۸۳۰، با تغییر سیاست آموزشی انگلیسیان در هند، جایگاه زبان‌های شرقی و ازجمله فارسی محدودتر شد. حذف تدریجی فارسی از دستگاه اداری و قضایی، که در دهه ۱۸۳۰ به مرحله مهمی رسید، نشانه همین تحول بود. فورت ویلیام در این میان وضعی دوگانه داشت: از یک‌سو آخرین جلوه نیرومند فارسی در آموزش رسمی کمپانی بود؛ از سوی دیگر، خود به انتقال دانش فارسی به نظام آموزشی و اداری جدیدی کمک کرد که سرانجام جای فارسی را محدود ساخت. کالج در سال ۱۸۵۴، در دوره لرد دالهوژی^۱، رسماً منحل شد، هرچند پیش از آن نیز عملاً از شکوه نخستین خود فاصله گرفته بود.



تصویر شماره ۷: جان بیلی افسر

اسکاتلندی کمپانی هند شرقی و استاد عربی و فارسی و حقوق‌اسلامی در کالج فورت‌ویلیام کلکته. او سال‌ها نماینده بریتانیا در دربار نواب اوده بود و نزدیک به ۱۶۶ نسخه خطی بسیار نفیس عربی و فارسی را گردآوری نمود که بعدها توسط نوه‌اش به کتابخانه دانشگاه ادینبرو واگذار شد.

ارزیابی نهایی فورت ویلیام باید متوازن باشد. این کالج نهادی استعماری بود و هدف اصلی آن تربیت کارمندان آگاه‌تر برای حکومت کمپانی بود، نه خدمت مستقیم به جامعه هند. دانش فارسی، عربی، سنسکریت، هندوستانی و بنگالی در این نهاد گردآوری و آموزش داده شد تا حکومت بریتانیا بتواند هند

۱. سیاستمدار بریتانیایی و فرماندار کل هند از ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۶ بود. نام او در تاریخ هند بیشتر با سیاست توسعه طلبانه کمپانی هند شرقی و الحاق ایالات هند شناخته می‌شود.



را بهتر اداره کند. بااین‌همه، نتیجه تاریخی کار فقط همان نیت سیاسی بنیان‌گذاران نبود. فورت ویلیام ناخواسته به حفظ و آموزش فارسی، چاپ و تصحیح برخی متون، تدوین دستورها و کتاب‌های آموزشی، شکل‌گیری نثر جدید اردو، هندی و بنگالی، و انتقال میراث منشی‌گری فارسی به زبان‌های جدید کمک کرد. از سوی دیگر، انتقال بخشی از نسخه‌های خطی آن به آرشیو ملی هند و فهرست‌نگاری جدید آن‌ها توسط مرکز بین‌المللی میکروفیلم نور نشان می‌دهد که میراث نسخه‌ای کالج هنوز برای تاریخ فارسی در هند زنده و قابل‌مطالعه است.

خدمات فورت ویلیام به فارسی را باید در چند محور خلاصه کرد: رسمی کردن آموزش فارسی برای مأموران کمپانی؛ تدوین کتاب‌های آموزشی و دستور زبان فارسی؛ استفاده از متون فارسی در آموزش و فهم اسناد اداری؛ چاپ، تصحیح یا آماده‌سازی شماری از آثار فارسی و عربی - فارسی؛ ایجاد کتابخانه‌ای بزرگ از نسخه‌ها و کتاب‌های شرقی؛ انتقال بخشی از نسخه‌های خطی آن به آرشیو ملی هند؛ و به‌کارگیری گسترده مولویان و منشیان مسلمان در مقام معلم، مصحح و مترجم. در کنار این‌ها، کالج از راه آثار اردو و هندوستانی، بخشی از میراث فارسی را به نثر جدید شمال هند منتقل کرد. ازاین‌جهت، فورت ویلیام را باید نهادی دو چهره دانست: از یک‌سو مدرسه استعمار و ابزار حکومت کمپانی؛ از سوی دیگر یکی از آخرین مراکز بزرگ حضور رسمی فارسی و یکی از کارگاه‌های مهم انتقال میراث فارسی به زبان‌های جدید هند.



تصویر شماره ۸: نقش مهر کتابخانه کالج فورت ویلیام که در نسخ خطی این مجموعه دیده می‌شود؛

نقش مهر: کتاب کالج فورت ولیم
[در دو سطر بعدی نیز همین عبارت
به خط دیواناگری هندی و خط بنگالی
حک شده].

منابع

- Buchanan, Claudius, ed. The College of Fort William in Bengal. London: T. Cadell and W. Davies, 1805.
- Das, Sisir Kumar. Sahibs and Munshis: An Account of the College of Fort William. New Delhi: Orion Publications, 1978.
- Kidwai, Sadiq-ur-Rahman. Gilchrist and the "Language of Hindoostan." New Delhi: Rachna Prakashan, 1972.
- Kopf, David. British Orientalism and the Bengal Renaissance: The Dynamics of Indian Modernization, 1773–1835. Berkeley: University of California Press, 1969.
- Pritchett, Frances W. Selected Publications of Fort William College, Calcutta: First Editions, 1800–1817 Recommended for Preservation. New York: Columbia University, 1991.
- Roebuck, Thomas. The Annals of the College of Fort William, from the Period of Its Foundation, 1800, to the Present Time. Calcutta: P. Pereira, 1819.
- Siddiqi, M. Atique. Origins of Modern Hindustani Literature: Source Material: Gilchrist Letters. Aligarh: Naya
- اعظم، وقار. فورٹ ولیم کالج: تحریک اور تاریخ. به کوشش سید معین الرحمن. لاہور: یونیورسل بکس، ۱۹۸۶.
- افسوس، میر شیرعلی. باغ اردو.
- افسوس، میر شیرعلی. آرایش محفل. لکھنؤ: منشی نول کشور، ۱۸۶۹.
- جالبی، جمیل. تاریخ ادب اردو. جلد اول. دہلی: محمد مجتبیٰ خان، ۱۹۸۹.
- حیدری، سید حیدر بخش. توتا کہانی. لکھنؤ: ہندستانی پریس، ۱۸۰۹.
- دہلوی، میر امن. باغ و بہار. لاہور: دارالاشاعت پنجاب، ۱۹۳۴.
- عبدالحق، مولوی. اردو کی ابتدائی نشوونما میں صوفیائے کرام کا کام. دہلی: انجمن ترقی اردو (ہند)، ۱۹۷۹.
- مرکز بین المللی میکروفیلم نور. فہرست نسخہ های خطی فارسی محفوظ در آرشیو ملی ہند (فارسی و انگلیسی) - مجموعه فورت ویلیام کالج. دہلی: مرکز بین المللی میکروفیلم نور، بی تا.



رساله موچلکه

از امیر سید علی همدانی: معرفی نسخ و تصحیح متن

پیام طیبی زاده^۱



رساله «موچلکه» از آثار کمتر شناخته شده امیر سید علی همدانی در شمار نوشته های تعلیمی و تفسیری او قرار دارد. این اثر در پاسخ به یک پرسش آموزشی و به منظور رفع دشواری فهم یکی از مریدان به نام «موچلکه» در درک معانی باطنی قرآن کریم نگاشته شده و بر تبیین لایه های معنایی و اشارات عرفانی آیات تأکید دارد. در این پژوهش، نسخه موجود در کتابخانه شهید علی پاشا به عنوان کهن ترین شاهد متنی معرفی شده و ویژگی های نسخه شناختی آن بررسی شده است. سپس متن رساله بر اساس همین نسخه تصحیح و بازخوانی گردیده و جایگاه آن در میان آثار کوتاه سید علی همدانی تبیین شده است. یافته این پژوهش نشان می دهد که رساله «موچلکه» نمونه ای روشن از شیوه تعلیم تدریجی و مبتنی بر هدایت معنوی در آثار همدانی است؛ شیوه ای که در آن متن به مثابه ابزار آموزشی به کار رفته و ساختار آن بر انتقال مرحله ای فهم استوار است. این رساله از این منظر، پیوند میان تفسیر قرآن و آموزش عرفانی را در منظومه فکری نویسنده به خوبی نمایان می سازد.

کلمات کلیدی:

امیر سید علی همدانی،
رساله موچلکه، نثر صوفیانه،
نسخه خطی

مقدمه

امیر سید علی همدانی (۷۸۶ - ۷۱۴ قمری / ۱۳۸۵ - ۱۳۱۴ میلادی) از برجسته‌ترین عارفان و اندیشمندان سده هشتم هجری است که در تاریخ مکتب عرفان اسلامی جایگاهی ممتاز دارد. افزون بر نقش وی در گسترش آموزه‌های عرفانی، آثار متعددی در حوزه‌های علم و عرفان از او بر جای مانده است.^۱ بنابر منابع، وی در روز دوشنبه دوازدهم رجب سال ۷۱۴ هجری قمری برابر با ۸ آبان ۶۹۳ شمسی زاده و در ششم ذی‌الحجه سال ۷۸۶ قمری برابر ۸ بهمن ۷۶۳ شمسی، در هفتاد و سه سالگی، درگذشت. ولادت میر همدان در زمان سلطنت محمد خدابنده اولجایتو (۷۰۳ - ۷۱۶ ق / ۱۲۸۲ - ۱۳۱۶ م) هشتمین پادشاه از سلاطین مغولی ایلخانی^۲ و مولد شیخ همچنانکه از نسبت همدانی که به دنبال نام ایشان آمده، شهرهمدان از بلاد قدیمی ایران بود.^۳

در منابع تاریخی و تذکره‌ها القاب گوناگونی برای وی ذکر شده است که «میرکبیر»، «امیرکبیر»، «علی ثانی» و «شاه همدان» از مشهورترین آن‌ها به شمار می‌روند و نیز در شعر «علائی» و «علی» تخلص داشته است.^۴ نورالدین جعفر بدخشی (۷۴۰ - ۷۹۷ ق / ۱۳۳۹ - ۱۳۹۵ م)، از شاگردان سید علی همدانی، در کتاب «خلاصه المناقب» ضمن سلسله انساب شیخ می‌نویسد: «ذِکْرُ نَسَبِهِ وَ شَرَفُ حَسَبِهِ قَدْ سَلَ اللَّهُ رُوحَهُ وَ زَادَ لَنَا قُتُوحَهُ وَ هُوَ ابْنُ السَّيِّدِ شَهَابِ الدِّينِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِي بْنِ يَوْسُفَ بْنِ شَرَفِ بْنِ مُحَبِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِي بْنِ حَسَنِ بْنِ جَعْفَرِ الْحُجَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ زَاهِدِ بْنِ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ زَيْنِ الْعَابِدِينَ بْنِ حَسَنِ الشَّهِيدِ الزَّكِيِّ بْنِ عَلِيٍّ الْوَفِيِّ الرِّضِيِّ السَّخِيِّ سَلَامَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.»^۵ مادر وی، سیده فاطمه، از سادات حسینی بود و نسب او با هفده واسطه به حضرت رسول اکرم (ص) منتهی می‌شد.^۶

حافظ حسین کربلایی در «روضات الجنان» به نقل از رساله «انیس السالکین»، گزارش می‌کند که سید علی همدانی در جریان اسفار گسترده خود با شمار فراوانی از مشایخ عصر خویش دیدار کرد.^۷ اگرچه ایشان از محضر مشایخ متعددی بهره برد و در سیر تربیت

۱. احوال و آثار و اشعار میر سید علی همدانی (با شش رساله از وی)، تصحیح محمد ریاض، اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۴، مقدمه.

۲. مروج اسلام در ایران صغیر، دکتر پرویز اذکایی، همدان: نشر دانشگاه بو علی سینا، چاپ اول، ۱۳۷۰، ص ۱۳.

۳. میر همدان (احوال، آثار و آراء میر سید علی همدانی بانضمام پنج رساله وی)، پرویز اذکائی، همدان: بنیاد علمی و فرهنگی بوعلی سینا، چاپ اول، ۱۳۹۴، ص ۲۷.

۴. همان، ص ۲۷.

۵. خلاصه المناقب، نورالدین جعفر بدخشی، به کوشش دکتر سیده اشرف بخاری، اسلام‌آباد: انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، چاپ اول، ۱۳۷۴، ص ۱۱.

۶. تذکره علمای کشمیر، سید محسن حسینی کشمیری، به کوشش یوسف بیگ باباپور، تهران: سفیر اردهال، چاپ اول، ۱۳۹۱، ص ۱۰۳.

۷. روضات الجنان و جنات الجنان، حافظ حسین کربلایی تبریزی، به تصحیح جعفر سلطان القرائی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول، ۱۳۴۴، جلد ۱، صص ۱۰۸ - ۱۰۹.



معنوی خود از آنان تأثیر پذیرفت، منابع موجود بیشترین نقش را در شکل‌گیری شخصیت عرفانی وی به دو تن از استادانش؛ یعنی شیخ نظام الدین محمود مزدقانی (ف ۷۶۶ ق / ۱۳۶۵ م) و ابوالبرکات تقی الدین اخی علی دوستی سمنانی (ف ۷۳۲ ق / ۱۳۳۲ م)، نسبت داده‌اند.^۱ با این همه، در گزارش‌های مربوط به سلسله تربیت و ارشاد همدانی، نام شیخ محمود مزدقانی بیش از دیگران برجسته شده و غالباً به‌عنوان مهم‌ترین استاد و مرشد وی معرفی گردیده است.^۲

سفرهای سید علی همدانی در منابع به‌عنوان یکی از ارکان فعالیت‌های تبلیغی او نوشته شده است. بر اساس این منابع، نخستین سفر وی در کودکی، همراه با پدر و دایی، در حدود هفت تا دوازده‌سالگی و به دعوت سلطان محمد خدابنده به سلطانیه انجام گرفت.^۳ از حدود دوازده‌سالگی نیز رفت‌وآمد او میان همدان و مزدقان و حضور در محضر شیخ محمود مزدقانی و اخی علی دوستی ادامه داشت.^۴ پس از رحلت اخی علی دوستی و بازگشت به محضر شیخ محمود مزدقانی، وی به دستور استاد، سفرهای گسترده خود را آغاز کرد.

آغاز این دوره با استناد به منابعی چون مستورات^۵، خلاصه المناقب^۶ و روضات الجنان و جنات الجنان^۷ میان سال‌های ۷۳۳ تا ۷۵۳ هجری قمری و از حدود بیست‌سالگی دانسته شده است.^۸ بر پایه گزارش تذکرها، همدانی چندین بار به حج مشرف شده و در برخی منابع تعداد این سفرها تا دوازده مرتبه نیز ذکر شده است.^۹ همچنین در پاره‌ای از روایات، از همراهی او با حدود هفتصد تن از سادات و مریدان در سفر به کشمیر یاد شده است. در مجموع، وی بخش عمده‌ای از عمر خود را در سفر سپری کرده و کمتر در نقطه‌ای ثابت اقامت داشته است؛ تا آنجا که در منابع تذکرها از او با تعبیر «مسافر مقیم و مقیم مسافر» یاد شده است.^{۱۰}

۱. سفینه شاه همدان، نسخه برگردان مجموعه خطی آثار میر سید علی همدانی در کتابخانه شهید علی پاشا، سید رضا باقریان موحد و محمد سوری، قم: نشر مجمع ذخائر اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۰، مقدمه، ص ۹.

۲. روضات الجنان و جنات الجنان، جلد ۲، ص ۲۷۴.

۳. احوال و آثار و اشعار میر سید علی همدانی، ص ۲۷.

۴. مروج اسلام در ایران صغیر، ص ۳۷.

۵. احوال و آثار و اشعار میر سید علی همدانی، ص ۲۸.

۶. خلاصه المناقب، ص ۲۶۲.

۷. روضات الجنان و جنات الجنان، جلد ۲، صص ۲۵۴-۲۵۳.

۸. تذکره هفت اقلیم، امین‌احمد رازی، با تصحیح و تعلیقات و حواشی: محمدرضا طاهری، تهران: سروش (انتشارات صدا و سیما)

۹. تاریخ فرشته، محمداقاسم هندوشاه استرآبادی، تصحیح و تعلیق و توضیح و اضافات محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۷، جلد ۴، ص ۴۷۱.

۱۰. تذکره شعرای کشمیر، سید حسام الدین راشدی، لاهور: اقبال آکادمی پاکستان، چاپ دوم، ۱۹۶۷، جلد ۲، ص ۹۰۲.



کتاب‌شناسی آثار

آثار سید علی همدانی از حیث گستره موضوعی بسیار متنوع است و بر اساس گزارش منابع، مجموعه‌ای از رسائل و تألیفات او در حوزه‌هایی چون عرفان، حکمت، فقه، حدیث، منطق، کلام، فلسفه، طب و نجوم در منابع کتاب‌شناختی ثبت شده است. شمار قابل توجهی از این آثار نیز در قالب نسخه‌های خطی در کتابخانه‌های مختلف جهان محفوظ است. از نظر سبکی، آثار او مشتمل بر نظم و نثر است و در گونه‌های نثر ساده، مصنوع و مسجع نگاشته شده‌اند. نثر فارسی وی روان و منسجم و آثار عربی‌اش حاکی از تسلط او بر زبان عربی است. این متون عمدتاً در خانقاه‌ها به‌عنوان متون آموزشی به‌کار می‌رفته و پس از وفات وی نیز در محافل صوفیانه رواج داشته است. بخشی از رسائل او که در اصل نامه‌هایی خطاب به مریدان بوده، به‌تدریج به صورت رسائل مستقل درآمده‌اند. از مشهورترین آثار وی که تاکنون به دفعات به طبع رسیده است، عبارتند از: ذخیره الملوك^۱، رساله همدانیه^۲، سیرالطالبین، مرآة التائبین^۳، چهل اسرار^۴، شرح مرادات حافظ^۵، رساله مُشتیه^۶، چهل مقام صوفیه، رساله مختصر در علم نجوم^۷ و...^۸.

معرفی رساله موچلکه

رساله «موچلکه» از آثار کوتاه و تعلیمی سید علی همدانی است که در قالب شرح و تفسیر بخشی از آیات قرآن کریم، خاصه آیه «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَ أَلْوَانِكُمْ...» سامان یافته است. در ابتدای رساله آمده که یکی از شاگردان او به نام «موچلکه»، در پی قرائت و تفسیر شیخ، از درک معانی و اشارات آیات ناتوان می‌ماند؛ از این‌رو سید علی همدانی این رساله مختصر را در توضیح همان معانی و به‌منزله تقریر و تثبیت آن سخنان برای وی و امثال او تألیف کرده است.^۹ درباره عنوان «موچلکه» دیدگاه‌های متفاوتی ارائه شده است؛ برخی آن را واژه‌ای مغولی به معنای سند، دستخط و صورت‌مجلس دانسته‌اند که ناظر به کارکرد رساله به‌مثابه

۱. ذخیره الملوك، سید علی همدانی، به تصحیح و تعلیق: سید محمود انواری، تبریز: دانشگاه تبریز، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، موسسه تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۵۸.

۲. احوال و آثار و اشعار میر سید علی همدانی، صص ۱۳۸-۱۴۱.

۳. دو رساله سیرالطالبین و مرآة التائبین، میر سید علی همدانی، تصحیح: آذر اکبرزاده ابراهیمی و زهرا اختیاری، مشهد: انتشارات صبرا، چاپ اول، ۱۳۹۰.

۴. چهل اسرار (غزلیات میر سید علی همدانی)، تصحیح دکتر سیده اشرف بخاری، تهران: انتشارات وحید، آبان ماه ۱۳۴۷.

۵. شرح مرادات حافظ، میر سید علی همدانی، تصحیح ایرج گل‌سرخی، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ اول، ۱۳۷۳.

۶. رساله مُشتیه، میر سید علی همدانی، تصحیح نعمت‌الله ایران‌زاده، مجله: دانش (مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان) تابستان ۱۳۸۴ - شماره ۸۱ (۲۰ صفحه - از ۲۱ تا ۴۰).

۷. تصحیح و معرفی رساله مختصر در علم نجوم اثر سید علی همدانی، تصحیح: دکتر پیام طیبی‌زاده، نشریه نسخه‌های خطی، انتشارات دانشگاه تهران، جلد ۱۶، چاپ اول، ۱۴۰۵، ص ۶۳۱.

۸. اصول تصوف، احسان الله علی استخری، تهران: کانون معرفت (چاپخانه بوذرجمهری)، چاپ اول، ۱۳۳۸، صص ۲۹۰-۲۹۲.

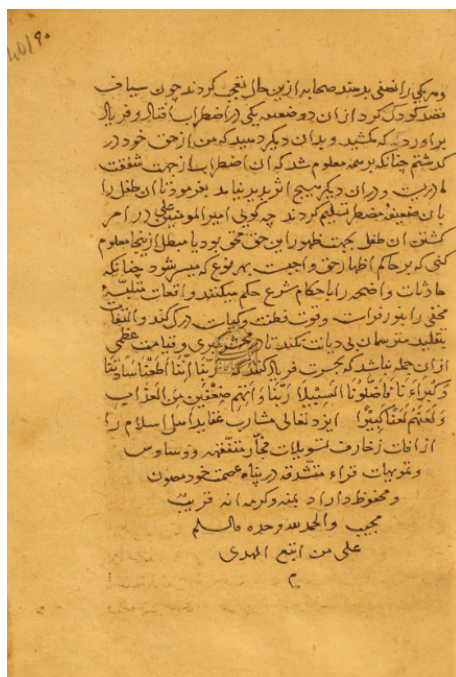
۹. احوال و آثار و اشعار میر سید علی همدانی، ص ۲۷.



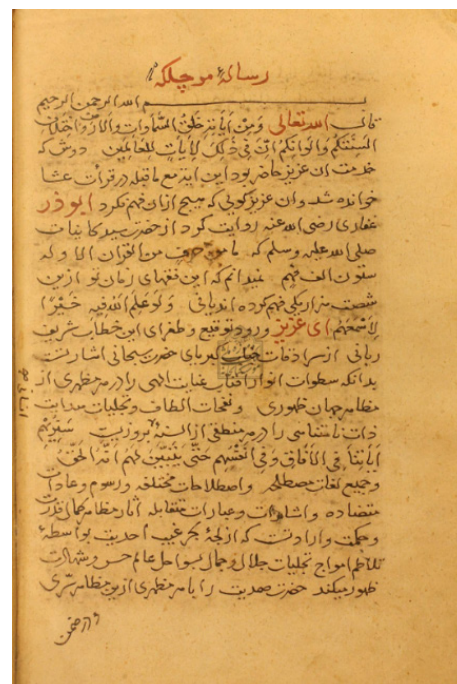
تقریر مکتوب یک بیان شفاهی است. در فرهنگ معین ذیل معنی موچلکه (یا مچلکا) آمده «کوچک، ظریف و آبدار» را گویند.^۱ وجه تسمیه رساله برگرفته از نام یکی از مریدان شیخ، «موچلکه»، است که این رساله در خطاب به وی تألیف شده است. رساله حاضر در مجموعه‌ای از نسخه‌های خطی محفوظ است، از جمله در کتابخانه آیت‌الله مرعشی قم (شماره ۷۷۴۲، کتابت ۱۲۸۶ ق)^۲، کتابخانه ملی ملک (شماره ۴۲۵۰، کتابت ۹۰۷ ق)، کتابخانه مجلس شورای اسلامی (شماره ۱۰۱۹۷، کتابت ۹۱۶ ق) و کتابخانه شهید علی پاشا استانبول (شماره ۲۷۹۴).

نسخه کتابخانه ملی ملک

یکی از نسخه‌های مورد استفاده در تصحیح رساله «موچلکه»، نسخه موجود در کتابخانه و موزه ملی ملک به شماره ۴۲۵۰ است. این رساله بیست‌ونهمین اثر از مجموعه‌ای خطی به شمار می‌رود که در سال ۹۰۷ ق کتابت شده است. در فهرست کتابخانه^۳، کاتب مجموعه ابوذر بن عبدالله سبزواری معرفی شده‌اند. نسخه در قطع ۱۷×۲۴/۸ سانتی‌متر و با جلد ترمه و چرم میشن ضربی طلاکوب نگهداری می‌شود. قدمت نسخه و نزدیکی تاریخ کتابت آن به روزگار مؤلف، این نسخه را به یکی از منابع مهم در مقابله و تصحیح متن رساله تبدیل کرده است (تصاویر ۱ و ۲).



تصویر شماره ۲: صفحه پایانی رساله «موچلکه» در نسخه کتابخانه ملی ملک.



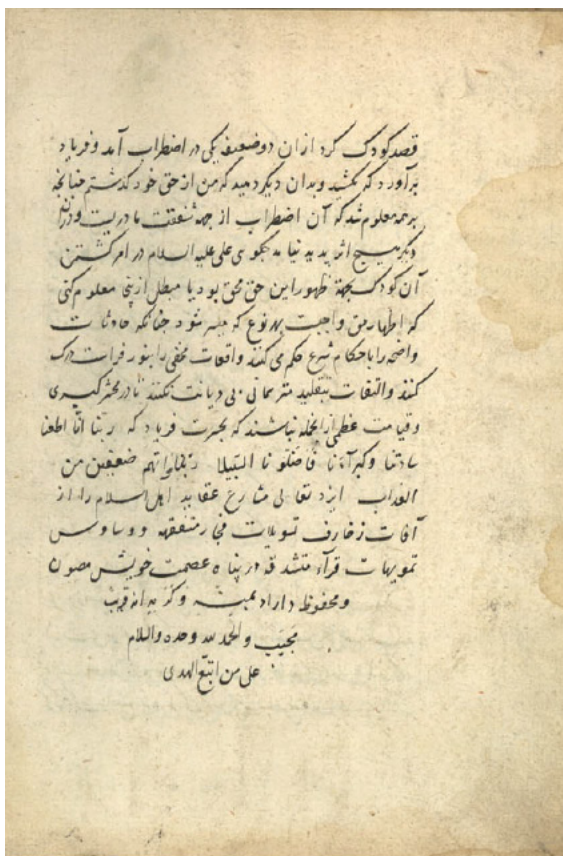
تصویر شماره ۱: صفحه آغازین رساله «موچلکه» در نسخه کتابخانه ملی ملک (ش ۴۲۵۰، کتابت ۹۰۷ ق).

۱. فرهنگ فارسی معین، محمد معین، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۵۱، جلد سوم، صص ۲۸۸۶ - ۲۸۸۷.
 ۲. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه بزرگ حضرت آیه‌الله مرعشی نجفی (ره)، قم: کتابخانه عمومی حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی (ره)، چاپ اول، ۱۳۷۱، جلد ۲، ص ۱۱۷.
 ۳. فهرست کتابهای خطی کتابخانه ملی ملک، ایرج افشار و محمد تقی دانش‌پژوه، تهران: نشر کتابخانه ملک، چاپ اول، ۱۳۶۱، جلد ۷، ص ۳۰۱.

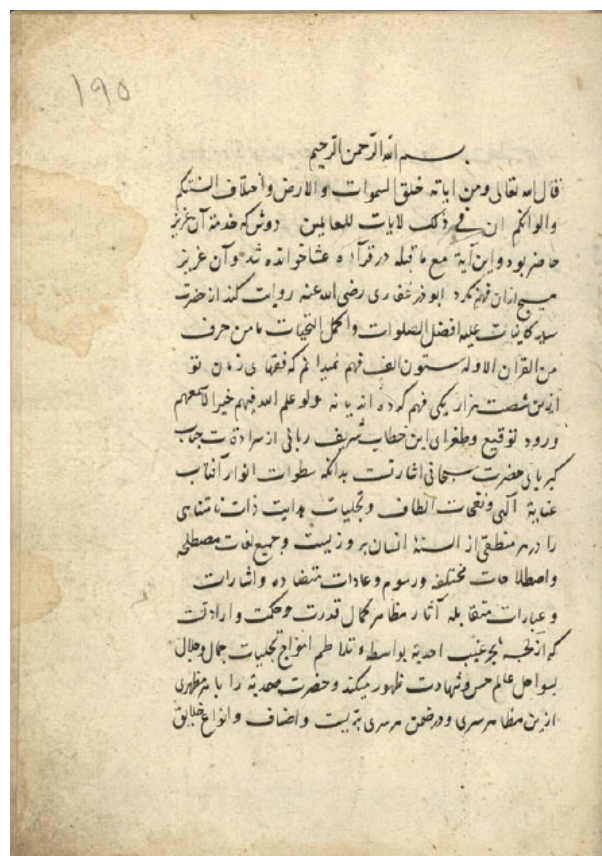


نسخه کتابخانه مجلس شورای اسلامی

نسخه دیگری از رساله «موچلکه» در کتابخانه مجلس شورای اسلامی نگهداری می‌شود. این رساله در ضمن مجموعه‌ای به شماره ۱۰۱۹۶/۱۷ قرار دارد و در فهرست نسخه‌ها با عنوان «رساله موچلکه (مجلکه)» ثبت شده است.^۱ کاتب نسخه محمد بن حسن شریف آملی است و کتابت آن در سال ۱۰۷۰ ق انجام گرفته است. متن رساله در صفحات ۱۹۵ تا ۱۹۸ مجموعه جای دارد و رساله شماره ۱۷ می‌باشد. این نسخه به خط تحریری کتابت شده و عناوین و نشانی‌های آن به شنگرف نوشته شده است. صفحات نسخه مجدول و مرصع بوده و دارای دو سرلوح مذهب است. همچنین در حواشی نسخه نشانه‌های مقابله و تصحیح دیده می‌شود که بر ارزش آن در بررسی ضبط‌های متنی می‌افزاید. جلد نسخه از تیماج مشکی با ترنج و لچکی زراندود ساخته شده و در آغاز آن یادداشت تملک و مهری بیضوی با سجع «یا حسن بن علی» مشاهده می‌شود (تصاویر ۳ و ۴).



تصویر شماره ۴: صفحه پایانی رساله «موچلکه»، نسخه کتابخانه مجلس شورای اسلامی.



تصویر شماره ۳: صفحه آغازین رساله «موچلکه»، نسخه کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ش ۱۰۱۹۶/۱۷، کتابت ۱۰۷۰ ق.

۱. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای ملی، عبدالحسین حائری، ایرج افشار، محمد تقی دانش‌پژوه، احمد منزوی، تهران: انتشارات کتابخانه مجلس، جلد ۲، ص ۱۴۲۹.



نسخه کتابخانه شهید علی پاشا؛ نسخه تصحیح شده

نسخه اساس این تصحیح در مجموعه‌ای از آثار سید علی همدانی، محفوظ در کتابخانه شهید علی پاشا استانبول، به شماره ۲۷۹۴، قرار دارد.^۱ این نسخه به دلیل آنکه قدیمی‌ترین نسخه موجود و در دسترس از این رساله است، به عنوان نسخه اساس تصحیح انتخاب شد. این مجموعه، از کهن‌ترین و جامع‌ترین مجموعه‌های شناخته‌شده آثار سید علی همدانی به شمار می‌رود و مشتمل بر ۳۸ رساله بوده و رساله «موچلکه» در این مجموعه به عنوان رساله بیست‌ونهم، در صفحات ۹۵۳ تا ۹۵۷ تقریر شده است.

کاتب مجموعه عبداللطیف قلندر بن عبدالله بن خضر سبزواری است که کتابت آن را در فاصله سال‌های ۸۹۹ تا ۹۰۱ ق در مشهد مقدس و در جوار بارگاه امام رضا (ع) به انجام رسانده است. وجود یادداشت‌های قلمک و وقف، از جمله قلمک عنایة‌الله احمد بن محمد، از عالمان مکه، و نیز مهر وقف شهید علی پاشا، از رجال فرهنگی و سیاسی دولت عثمانی، بر اهمیت نسخه افزوده است. قدمت نسخه، انتساب آن به یکی از کهن‌ترین سفاین آثار همدانی و سلامت نسبی متن، از مهم‌ترین دلایل انتخاب آن به عنوان نسخه اساس و قیاس با دیگر نسخ خطی موجود، در این تصحیح بوده است (تصاویر ۵ و ۶).

اضطراب از جهت شوق ما دریت و جان دیگر هیچ اثر بدید
بیاید چو کوئی علی (ر) مرگشتن طفل بجهت ظهور این حق
ممن بودی بسطل از بنیام معلوم کنی که بر حکم اظهار حق و محبت
به نوع کبیر شود چنانکه حادثات واضح را با حکام شرع
حکم میکنند و افعات مخفی را بنور فرات درک میکنند و انفعالات
تعلیم و تفریح بی دینت کنند تا در محشر کبری و قیامت عظمی
از آن جمله نباشند که بجزت فریاد کنند که رَبَّنَا اٰطَعْنَا سَاوَدَتَنَا
وَكَبَّرْنَا مَا صَلَّوْنَا السَّبِيْلَا رَبَّنَا اٰطَعْنَا سَاوَدَتَنَا
اَبْرَدُ تَعَالٰی مَآرِعَ غَنَائِدِ اسْلَامِ رَا اَزَا نَا ت
زخارف تسويلات تجار منفعتیه و رساوس
تجربیات قراء منشوریه در پناه عصمت
معصوم و محفوظ دارا دینه و کرمه
آله فزیت مجیب و الحمد لله
وحده هالک علی من
ایتع الهدی
۲

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ نَبِّیْنَا بَزْكَرَه وَ بِنَسْتَعِیْن
قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی وَمَنْ اَبَا تَهْطِیْ اَسْمَاوَاتِ وَاَلْاَرْضِ
وَ اَخْلَافِ السُّنَنِ وَاَلْوَاكِلِ فِیْ ذٰلِكَ لَآیَاتٌ لِّلْعَالَمِیْنَ
دوش که خدمت آن عزیز حاضر بود این آیه مع ما قبله در قراء
عشا خوانده شد و آن عزیز هیچ از آن هم نکرده بود و در غفاری
رضی الله عنه روایت میکند از حضرت سید کائنات علیه
افضل الصلوات و افضل الخیات که ما تخرج من انوار
اَلْاَوَّلِیْنَ اَنْتَ فِیْمَ نَبِّیْنَا مَ كَتَبَایْ زَمَانِیْنِ
سِتْ تَرَا بَیْ فِیْمَ كَرْدَه اَنْدِیَا بَیْ وَ كَوْنِیْمَ اَللّٰهُ جِیْرَا
اَلْاَسْمَیْمَ و رُود تَوْفِیْقِ و طَهْرَا اَبِیْ خَطَابِ شَرِیْفِ رِیَا بَیْ
از سر ذوات جناب کبریا و حضرت سبحانی اشارت بداد که
سطوات انوار انبیا غنائت الهی را در مظهری از مظاهر
جهان ظهوری و انوار الطاف و تجلیات مدایت ذات
ناشناهی را در مظهری از اسناد انسان برورزیت و جمیع
نغات مصطلحی و اصطلاحات مختلفه در رسوم و عادات
متضاده و اشارات و عبارات متقابله اما مظهر کمال
قدرت و حکمت و ارادنت که از لجه بحر غیب احدیت
بر اسطر تلام امواج تجلیات جلال و جمال بسوا حل عالم
حس و شاکت ظهور میکند حضرت صدیت را با مظهری
ازین مظاهر سترگی و در زمین سهری برینیت و اصنات
و انوار خلافت که در بلاد و اقالم اقطار زمین پالسته

مخلف

تصویر شماره ۶: انجامه رساله «موچلکه» در
مجموعه سید علی همدانی، کتابخانه شهید علی
پاشا استانبول.

تصویر شماره ۵: آغاز رساله «موچلکه» در
مجموعه رسائل سید علی همدانی، کتابخانه
شهید علی پاشا استانبول، ش ۲۷۹۴.

۱. مجموعه خطی آثار میر سید علی همدانی، کتابخانه شهید علی پاشا، استانبول، شماره ۲۷۹۴، مخطوط، برگ ۹۵۳ - ۹۵۷.



ساختار و ویژگی‌های محتوایی رساله

رساله موجز «موجلکه» در ساختاری تفسیری تقریر شده و محور اصلی آن، تأویل عرفانی بخشی از آیه «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَاخْتَلَفَ الْأَلْسِنَتَكُمْ وَالْوَأَنُكُمْ...» است. متن با ذکر بسم‌الله و طرح آیه آغاز می‌شود و سپس در قالب روایتی تعلیمی، به مناسبت ناتوانی یکی از مخاطبان در فهم معانی آیه، وارد شرح و بسط محتوای تفسیری می‌گردد. بدین ترتیب، ساختار رساله از یک مقدمه قرآنی - روایی آغاز و تدریجاً به سوی تأملات عرفانی و کلامی در باب نسبت کثرت و وحدت در وجود بسیط و لایتناهی، گسترش می‌یابد. از حیث محتوایی، رساله بر تبیین مفهوم تجلی حق در مظاهر متکثر عالم استوار و اختلاف زبان‌ها، فرهنگ‌ها و اصطلاحات انسانی را نه نشانه تعارض، بلکه از مظاهر تنوع تجلیات الهی در مرتبه خلق و شهادت تلقی می‌کند. میر همدان با بهره‌گیری از بیان عرفانی، کثرت ظاهری را در نسبت با وحدت باطنی تفسیر و بر این نکته تأکید می‌ورزد که همه تفاوت‌های زبانی و بیانی، نهایتاً به حقیقت واحدی بازمی‌گردند که سرچشمه آن اسماء و صفات الهی است. در این چارچوب، مسئله زبان و تفاوت آن، از سطح یک پدیده اجتماعی - زبانی فراتر رفته و به نشانه‌ای از حکمت و قدرت الهی تبدیل می‌شود.

در ادامه، رساله با اتکا به آیات قرآن، احادیث نبوی، حکایات تاریخی و اشارات روایی، به تبیین حدود و مراتب فهم انسانی از معارف دینی می‌پردازد. در این میان، نقش عقل، شهود و عشق در ادراک حقیقت مورد توجه قرار گرفته و نسبت میان ظاهر شریعت و باطن حقیقت به صورت ضمنی تحلیل می‌شود. استفاده از اشعار فارسی در متن، علاوه بر تقویت بُعد بیانی، کارکرد تعلیمی و اقناعی رساله را نیز افزایش داده است.

از منظر سبک‌شناختی، رساله «موجلکه» آمیزه‌ای از نثر خطابی، استدلالی و عرفانی است که در آن، زبان از حالت گزارشی صرف خارج شده و به ابزاری برای انتقال معانی شهودی و تأویلی تبدیل می‌شود. حضور روایات تاریخی و تمثیلی در کنار استدلال‌های کلامی، ساختاری چندلایه به متن بخشیده و آن را به نمونه‌ای از نثر تعلیمی در بین آثار امیر سید علی همدانی تبدیل کرده است. این ویژگی‌ها سبب شده رساله علاوه بر ارزش تفسیری، از حیث شناخت شیوه بیان عرفانی در قرن نهم هجری نیز واجد اهمیت باشد.

متن رساله



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ تَيْمُّنًا بِذِكْرِهِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ

قال الله تعالى: «وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَاللَّوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْعَالَمِينَ»^۱ دوش که خدمت آن عزیز حاضر بود این آیه مع ما قبله در قرائت عشاء خوانده شد و آن عزیز هیچ از آن فهم نکرد ابوذر غفاری رضی الله عنه روایت می کند از حضرت سید کاینات علیه افضل الصلوات و اکمل و التحیات که «ما من حرفٍ من القرآن الا و له»^۲ «و ستون ألف فهم»^۳ نمی دانم که فقهای زمان تو ازین شصت هزار یکی فهم کرده اند یا نی؛ «وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَّأَسْمَعَهُ»^۴ ورود توقیع و طغراء این خطابه شریف ربانی، از سرادقات جناب کبریا حضرت سبحانی اشارتست بدانکه سطوات انوار آفتاب عنایت الهی را در هر مظهري از مظاهر جهان ظهوری و نفحات الطاف و تجلیات هدایت ذات نامتناهی را در هر منطقی از السنه انسان بروزیست و جمیع لغات مصطلحه و اصطلاحات مختلفه و رسوم و عادات متضاده و اشارات و عبارات متقابله آثار مظاهر کمال قدرت و حکمت و ارادتست که از لجه بحر غیب احدیت بواسطه تلاطم امواج تجلیات جلال و جمال به سواحل عالم حس و شهادت ظهور می کند حضرت صمدیت را با هر مظهري از این مظاهر سرّی و در ضمن هر سری بریست و اصناف و انواع خلایق که در بلاد و اقالیم اقطار زمین بالسنه مختلف حق را جلت عظمت می خوانند مثلاً عرب الله می گوید و عجم خدا می خواند و ترک تنکری می داند و مغول بلواج بر زبان می راند و هر یک از این محجوبان استقباح منع زبان دیگری می کند و اصطلاح دیگری را کاره است زیرا که دیده بصریتش با دُخنه شهوات نفسانی و لذات بهیمی کور گشته است و در پس پرده بشریت از مطالعه آثار تجلیات قدرت و حکمت که در آن ساریست محجوبست که کل حزپ بما لدهیم فرحون اما حضرت صمدیت را که بارگاه قبول و مقام عنایت و مقعد صدقست نه کسوت اختلافست و نه نسبت امتیاز بلکه در هر زمانی بهر لسانی در آن حضرت مقبولست و منکر این حقایق از ادراک این سعادت محرومست و بر بساط قرب مخدول همچنین اگر کسی بجهت حصول مهابت در باطن فاجری لفظی از الفاظ شرعی به لفظ سیاسی مبدل کند بدین مقدار به هیچ وجه قدحی در دین آن کس واقع نگردد بلکه مثاب بود اما کوران در هر دو سرای کورند «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا»^۵

ای عزیز! دروغ در شرع حرامست و چون خون و مال مسلمانی از شر ظالمی به واسطه دروغی محفوظ ماند آن دروغ واجب شود و بدان دروغ نام وی در دیوان کذاب ثبت نگردد که «لَيْسَ

۱. سورة مبارکه روم (۳۰)، آیه ۲۲.

۲. مجمع البحرین و مطلع النیرین، فخرالدین بن محمد طریحی، تحقیق احمد الحسینی، تهران: نشر مرتضوی، ۱۳۷۵، ص ۹۱۴، صورت اصل حدیث اینطور ذکر شده: «ما من حرف من حروف القرآن إلا و له سبعون ألف معنی»

۳. البرهان فی علوم القرآن، بدر الدین محمد بن بهادر بن عبد الله الزرکشی، بیروت: دارالمعرفة، ۱۹۹۰، جزء ۲، ص ۲۹۰.

۴. سورة مبارکه انفال (۸)، آیه ۲۳.

۵. سورة مبارکه اسراء (۱۷)، آیه ۷۲.

بِكَذَّابٍ مَنْ أَصْلَحَ بَيْنَ اثْنَيْنِ»^۱ و راستی که موجب فتنه باشد گفتن آن حرامست «وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ»^۲. این جا بدانی که آن چه رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که رب سیئه یعملها الرجل و لا یكون له حسنة انفع له منها^۳ چه معنی دارد.

شعر

به نور عقل توان در طریق جان رفتن بیای وهم در این راه کی توان رفتن
جانان جان نتوان یافتن به وهم و خیال ز راه جان بتوانی در آن جنان رفتن
به عقل ره برو از حس ببر که جایز نیست یقین گذاشتن و در پی گمان رفتن
ز آفتاب خرد ذره طلب که بدو توان فراز مه و مهر آسمان رفتن
بنور عشق توان دید راز پنهان را به پای عشق توان در ره عیان رفتن

شنیده باشی که چون معاویه بر امیر المؤمنین علیه کرم الله وجهه خروج کرد بعد از آن که در جنگ صفین مغلوب گشت، گفت تا اهل شام مصحف ها بر سر نیزه ها کردند و فریاد برآوردند که ما به قرآن عمل می کنیم اهل کوفه با امیر مشاورت کردند^۴ فرمود که: «ذلک الکتاب الصامت و انا الکتاب الناطق»^۵. اگر مثل این سخن در زمان تو از درویشی صادر شود جمیع فقهای زمان به قتل او فتوا دهند. نقلست که در زمان عمر رضی الله عنه دو ضعیفه را در طفلی منازعت افتاد، هر یکی بغایت و غیره اثبات نمی توانستند کرد. چون خبر به امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه رسید، حاضر شد و فرمود: تا سیاف را آوردند پس امر کرد که کودک را به دو نیم کند و هر یکی را نصفی بدهند. چون سیاف قصد کودک کرد، از آن دو ضعیفه یکی در اضطراب افتاد و فریاد برآورد که: «مکشید و بدان دیگر دهید که من از حق خود در گذشتم»؛ چنان که بر همه معلوم شد که آن اضطراب از جهت شفقت مادرست و در آن دیگر هیچ اثر به دید نیامد. چه گویی علی در امر کشتن آن طفل به جهت ظهور این حق محق بود یا مبطل. از این جا معلوم کنی که بر حاکم اظهار حق واجبست به هر نوع که میسر شود، چنان که حادثات واضحه را باحکام شرع حکم می کنند واقعات مخفی را به نور فراست درک می کنند و التفات به تقلید مترسمان دیانت نکنند تا در محشر کبری و قیامت عظمی از آن جمله نباشند که به حسرت فریاد کنند که «رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا»^۶ «رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ»^۷ ایزد تعالی مشارع عقاید اصل اسلام را از آفات زخارف تسویلات فُجَّار متفقه و وسوس تمویهات قراء متشرقه در پناه عصمت مصون و محفوظ دارد به منه و کرمه إنه قَرِيبٌ مَجِيبٌ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَحْدَهُ السَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى

۱. جامع السعادات، المولى محمد مهدى النراقى، بيروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، چاپ چهارم، ۱۹۹۸، جلد ۲، ص ۲۹۱.

۲. سورة مبارکه بقره (۲)، آیه ۱۹۱.

۳. این روایت در بین نسخ اختلاف دارد.

۴. وَفَعَهُ صِبْغَيْنِ، نصر بن مزاحم (متوفای ۲۱۲ق)، المؤسسة العربية الحديثة، چاپ اول، ۱۳۸۲ ق.

۵. ر ک: بحار الأنوار، جلد ۷۹، ص ۱۹۹. ينابيع المودة، جلد ۱، ص ۲۱۴.

۶. سورة مبارکه احزاب (۳۳)، آیه ۶۷.

۷. سورة مبارکه احزاب (۳۳)، آیه ۶۸.



منابع و مآخذ

۱. احوال و آثار و اشعار میر سید علی همدانی (با شش رساله از وی)، تصحیح محمد ریاض، اسلام‌آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۴.
۲. مروج اسلام در ایران صغیر، دکتر پرویز اذکایی، همدان: نشر دانشگاه بو علی سینا، چاپ اول، ۱۳۷۰.
۳. میر همدان (احوال، آثار و آراء میر سید علی همدانی بانضمام پنج رساله وی)، پرویز اذکائی، همدان: بنیاد علمی و فرهنگی بوعلی سینا، چاپ اول، ۱۳۹۴.
۴. خلاصه المناقب، نورالدین جعفر بدخشی، به کوشش دکتر سیده اشرف بخاری، اسلام‌آباد: انتشارات مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، چاپ اول، ۱۳۷۴.
۵. تذکره علمای کشمیر، سید محسن حسینی کشمیری، به کوشش یوسف بیگ باباپور، تهران: سفیر اردهال، چاپ اول، ۱۳۹۱.
۶. روضات الجنان و جنات الجنان، حافظ حسین کربلائی تبریزی، به تصحیح جعفر سلطان القرائی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول، ۱۳۴۴.
۷. سفینه شاه همدان، سید رضا باقریان موحد و محمد سوری، نسخه برگردان مجموعه خطی آثار میر سید علی همدانی در کتابخانه شهید علی پاشا، قم: نشر مجمع ذخائر اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۰.
۸. تذکره هفت اقلیم، امین‌احمد رازی، با تصحیح و تعلیقات و حواشی: محمدرضا طاهری، تهران: سروش (انتشارات صدا و سیما)، ۱۳۷۸.
۹. تاریخ فرشته، محمدقاسم هندوشاه‌استرآبادی، تصحیح و تعلیق و توضیح و اضافات محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۸.
۱۰. تذکره شعرای کشمیر، سید حسام الدین راشدی، لاهور: اقبال آکادمی پاکستان، چاپ دوم، ۱۹۶۷.
۱۱. دو رساله سیرالطالبین و مرآة التائبین، میر سید علی همدانی، تصحیح: آذر اکبرزاده ابراهیمی و زهرا اختیاری، مشهد: انتشارات صبرا، چاپ اول، ۱۳۹۰.
۱۲. چهل اسرار (غزلیات میر سید علی همدانی)، تصحیح دکتر سیده اشرف بخاری، تهران: انتشارات وحید، آبان ماه ۱۳۴۷.
۱۳. شرح مرادات حافظ، میر سید علی همدانی، تصحیح ایرج گل‌سرخی، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، چاپ اول، ۱۳۷۳.
۱۴. رساله مُشتیه، میر سید علی همدانی، تصحیح نعمت‌الله ایران‌زاده، مجله: دانش (مرکز



- تحقیقات فارسی ایران و پاکستان» تابستان ۱۳۸۴ - شماره ۸۱ (۲۰ صفحه - از ۲۱ تا ۴۰).
۱۵. تصحیح و معرفی رساله مختصر در علم نجوم اثر سید علی همدانی، تصحیح: دکتر پیام طیبی زاده، نشریه نسخه‌های خطی، انتشارات دانشگاه تهران، جلد ۱۶، چاپ اول، ۱۴۰۵.
۱۶. اصول تصوف، احسان الله علی استخری، تهران: کانون معرفت (چاپخانه بوذرجمهری)، چاپ اول، ۱۳۳۸.
۱۷. فرهنگ فارسی معین، محمد معین، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۵۱.
۱۸. ذخیره الملوك، سید علی همدانی، به تصحیح و تعلیق: سید محمود انواری، تبریز: دانشگاه تبریز، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، موسسه تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۵۸.
۱۹. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه بزرگ حضرت آية الله مرعشی نجفی (ره)، قم: کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)، چاپ اول، ۱۳۷۱.
۲۰. فهرست کتاب‌های خطی کتابخانه ملی ملک، ایرج افشار و محمد تقی دانش‌پژوه، تهران: نشر کتابخانه ملک، چاپ اول، ۱۳۶۱.
۲۱. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای ملی، عبدالحسین حائری، ایرج افشار، محمد تقی دانش‌پژوه، احمد منزوی، انتشارات کتابخانه مجلس.
۲۲. مجموعه خطی آثار میر سید علی همدانی، کتابخانه شهید علی پاشا، استانبول، شماره ۲۷۹۴، مخطوط.
۲۳. مجمع البحرين و مطلع النیرین، فخرالدین بن محمد طریحی، تحقیق احمد الحسینی، تهران: نشر مرتضوی، ۱۳۷۵.
۲۴. البرهان فی علوم القرآن، بدر الدین محمد بن بهادر بن عبد الله الزرکشی، بیروت: دار المعرفة، ۱۹۹۰.
۲۵. جامع السعادات، المولی محمد مهدی الزراقی، بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، چاپ چهارم، ۱۹۹۸.
۲۶. وَقَعَةُ صَفَّین، نصر بن مزاحم (متوفای ۲۱۲ق)، المؤسسة العربية الحديثة، چاپ اول، ۱۳۸۲ ق.
۲۷. بحار الانوار، محمدباقر مجلسی، مصحح محمدباقر بهبودی، تهران: وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۰.
۲۸. ينابيع المودّة، حافظ سلیمان بن ابراهیم بن قندوزی حنفی، تحقیق: سید علی جمال اشرف الحسینی، ناشر: دارالأسوة للطباعة والنشر، الطبعة الأولى، ۱۴۱۶هـ.

بازنگری تاریخ سیاسی پادشاهان هندوسکایی و پهلوه

بر پایه‌ی لغت‌شناسی عناوین پادشاهان بر سکه‌ها (پیرامون ۱۰۰-۱۲ پیش از میلاد)

یوسف افتخاری^۱



هندوسکایی‌ها و پهلوه‌ها دو دودمان باستانی بودند که در هم‌زمان با اشکانیان، از پیرامون سده‌ی یکم پیش از میلاد در ناحیه‌ی شرق ایران و شمال غربی هند باستان پا گرفتند و برای نزدیک به یک سده فرمانروایان بی‌رقیب این سرزمین شدند. پادشاهان این دو دودمان بیشتر از سکه‌هایشان شناخته می‌شوند و تاریخ در بیشتر مواقع در سخن از ایشان مهر خاموشی به لب می‌زند. در این مقاله به روش کتابخانه‌ای و با بررسی لغت‌شناسانه‌ی عناوینی که بر سکه‌ها به پادشاهان این دو دودمان اختصاص یافته، تلاش شده است تا تاریخ دقیق‌تری از سال‌شمار پادشاهی ایشان به دست داده شود. این امر با فرض این‌که در دوران باستان و در سرزمین موردبررسی، دو «شاهنشاه» می‌توانستند در همسایگی یکدیگر بزیند و با بررسی عناوین یونانی سکه‌های هندوسکایی و پهلوه انجام یافت. بر این اساس، شاهنشاه یعنی شاه شاهان پذیرفته از سوی پادشاهان زیردست از نقطه‌نظر سیاسی به‌عنوان مقامی بالاتر به رسمیت شناخته می‌شد و سازوکار اداره‌ی این سرزمین بر پایه‌ی برهم‌کنش و سازش میان شاهان زیردست و نیز شهربانان انگشت‌شمار و برگزیده‌ی شاهنشاه وقت بود. بدین روش، می‌توان انگاشت که این مردمان سکایی و اشکانی که خاستگاهی ایرانی داشتند، برای فرمان راندن بر سرزمینی چنین پهناور به‌ناچار شیوه‌ی مملکت‌داری هخامنشیان را پذیرفتند و به کار بستند. با فرض بالا، تاریخ پادشاهی مائو، بنیان‌گذار دودمان هندوسکایی، از پیرامون ۱۰۰ تا ۷۳ پ.م.، تاریخ پادشاهی ونون بنیان‌گذار دودمان پهلوه، از ۷۳ تا ۶۰ پ.م. و اسپالیریسس نیز از ۶۰ تا ۵۷ پ.م. تخمین زده شد.

کلمات کلیدی:

هندوسکایی‌ها، پهلوه‌ها، اشکانیان، سکه‌شناسی، عناوین سلطنتی، شاهنشاه، گاهشماری پادشاهی، مائو، ونون، اسپالیریسس، اداره‌ی سرزمینی، هخامنشیان، تعامل سیاسی، ایران باستان، هند باستان.

مقدمه

پیشینه‌ی آنچه ما از تاریخ و باستان‌شناسی هندوسکایی^۱ ها و نیز پهلوه‌ها^۲ می‌دانیم به لطف وجود سکه‌ها و سکه‌شناسی است. بیشتر شخصیت‌های تاریخی این دو دودمان شرقی نیز نامشان تنها بر سکه‌ها آمده است و با خوانش کتیبه‌ی سکه‌ها و لغت‌شناسی^۳ آن‌ها تا حدودی پرده از پیوندهای خاندانی و درباری میان ایشان برداشته شده است. طبیعی است که هم به سبب روش‌شناسی موردنیاز در مواجهه با منابع و هم پیچیدگی بحث حاصل از برهم‌کنش و پیوند تاریخی میان این دو دودمان، پیشینه‌ی پژوهش تاریخ سیاسی ایشان نیز بر پایه‌ی سکه‌شناسی و استدلال‌هایی به نسبت طویل در قالب کتاب استوار باشد. با نزدیک شدن به پایان سده‌ی نوزدهم میلادی و علاقه نشان دادن مؤسسات دانشگاهی و پژوهشگران اروپایی به سکه‌شناسی شرق باستان، در سال ۱۸۸۶ م. گاردنر با نگارش کتاب سکه‌های یونانی و سکایی پادشاهان باختر و هند طلایه‌دار پژوهش در این موضوع شد. سپس، در سال ۱۸۸۸ م.، کانینگهام^۴ کتاب سکه‌های هندوسکایی‌ها را نگاشت. وی، سپس در سال ۱۸۹۳ م.، مقاله‌ای با عنوان «واپسین هندوسکایی‌ها» در تکمیل پژوهش پیشین به رشته‌ی تحریر درآورد. در سال ۱۹۱۴ م.، وایتهد^۵ در بخشی از پروژهای کاتالوگ سکه‌های موزه‌ی پنجاب در لاهور کتاب سکه‌های هندی-یونانی را به چاپ رساند. در سال ۱۹۴۹ م.، لوهویزن^۶ دوران سکایی را نوشت. تارن^۷ در سال ۱۹۵۱ م.، کتاب یونانیان در باختر و هند را در مجموعه‌ی تاریخ دانشگاه کمبریج به زیور طبع آراست. سکه‌خانه‌های هندوسکایی به قلم جنکینز و چاپ سال ۱۹۵۵ م. مقاله‌ای سکه‌شناسانه در این زمینه است. پس از وی، ناراین^۸ در سال ۱۹۵۷ م. در بخش‌هایی از یک بررسی تاریخی با عنوان هندی-یونانی‌ها، به روشنایی افکندن بر گوشه‌هایی تاریک از تاریخ این دو دودمان پرداخت. از واپسین پژوهش‌ها در این باره می‌توان کتاب واپسین پادشاهان یونانی در هند چاپ سال ۱۹۹۷، کتاب سکه زنی هرمایوس و تقلیدهای سکاها از آن چاپ سال ۱۹۹۹ و کتاب سکه‌ها و تاریخ هندوسکاییان چاپ سال ۲۰۰۱ همگی به قلم سینیور^۹ و همچنین سکه‌های یونانی-باختری و هندویونانی اثر بپراچی^{۱۰} چاپ سال ۲۰۰۳ را نام برد.

1. Indo-Scythians

2. Pahlavas

3. Philology

4. Cunningham

5. Whitehead

6. Lohuizen

7. Tarn

8. Narain

9. Senior

10. Boppearachchi



در زبان پهلوی پارسی سکه را «میخ» می‌گفتند. اگر تاریخ باستانی ایران را به سازه‌ی چوبی سترگی تشبیه کنیم، سکه‌های باستانی به‌راستی میخ‌های پیونددهنده میان پاره‌های مجزای این سازه هستند و بدون آن‌ها، یافته‌های تاریخی و باستان‌شناسی تنها تکه‌هایی مجزا و بی‌ربط به نظر می‌رسیدند. اهمیت سکه‌های تاریخی تا جایی است که نام بسیاری از پادشاهان باستانی و نیز امرای پس از اسلام این دیار تنها بر سکه‌ها آمده و تاریخ درباره‌ی آن‌ها مهر خاموشی به دهان زده است. از این میان می‌توان چند تن پادشاه هندوسکایی را نام برد که پیش از دو هزار سال پیش بر بخش‌هایی از شرق ایران و غرب هند فرمان می‌راندند. اینان نزدیک به یک سده پیام‌آوران فرهنگی و سیاسی میان این دو سرزمین پهناور با پیشینه‌ی زبانی مشترک و فرهنگ و تاریخ گاه درهم‌تنیده شدند.

پیرامون ۱۳۰ پ.م. سکاها^۱ی از آسیای مرکزی به پادشاهی یونانی باکتریا تاختند. سکاها بیابان‌گردانی ایرانی زبان بودند (میلوارد^۲، ۲۰۰۷: ۱۳) و سکا واژه‌ای ایرانی و معادل با سکوت^۳ یونانی است (کاراسولاس^۴، ۲۰۰۴: ۹). شواهدی از استرابو در دست داریم که قسمتی از باختر پس از غلبه بر سکاها به دست اشکانیان افتاد. می‌دانیم که این قوم سکاراوک‌ها و ناحیه‌ای که از چنگشان خارج شده است مرو بوده است. بر یکی از سکه‌های فرهاد دوم عبارت مرگیان است و این خود، سندی بر صحت این مدعاست (گوتشمیت، ۱۸۸۸: ۷۱). بر پایه‌ی منابع چینی، آن‌گونه که ژانگ چین^۵ در شیجی^۶ و سالنامه‌ی دودمان هان^۷ گزارش می‌دهد، بازیگران اصلی این رویداد یوئه‌چی‌ها^۸ سالاران اتحادیه‌ای متشکل از سکاها، آسیانی‌ها^۹ و دیگر قبایل بیابان‌گرد بودند. سکاها زیر فشار یورش یوئه‌چی‌ها ناچار به جنوب، به‌سوی هند، روان شدند. (فرای^{۱۰}، ۱۹۹۶: ۱). در طول دوران پادشاهی فرهاد دوم و اردوان یکم اشکانی (۱۳۸-۱۲۴ پ.م.) سکاها مشکلات فراوانی برای اشکانیان می‌کردند و هردوی فرهاد دوم و اردوان یکم در جنگ با سکاها کشته شدند (دوبوواز، ۱۹۳۸: ۳۷-۳۸). با دومین موج حرکت یوئه‌چی‌ها از ایللی^{۱۱} شمالی به‌سوی باختر، به نظر می‌رسد پس از

1. Sakas

2. Millward

3. Scythians

4. Karasulas

5. Jang Chien

6. Shihji

7. Han

8. Yuezhi

9. As (Asianoi in Greek)

10. Frye

11. Ili



مرگ هلیوس، در حدود ۱۳۹ پ.م. و با فشار وارده از سوی یوئه‌چی‌ها، قبایل سکایی ساکن در ناحیه‌ی میان سیر دریا و آمودریا به باختر آمده و بخش‌هایی از آن را اشغال کردند. با بر تخت نشستن مهرداد دوم در ۱۲۴ پ.م. سکاها سرکوب شدند و از راه مرو و هرات راه سیستان را پیش گرفتند و در آنجا به بازماندگان سکا‌هایی برخوردند که پیش‌تر بدان جا آمده و با اشکانیان درآمیخته بودند. احتمالاً لشکرکشی مهرداد دوم در برابر سکاها در تاریخی پس از ۱۲۰ پ.م. (تاریخ به زیر فرمان درآمدن بابل به دست مهرداد دوم) رخ داده است (ناراین، ۱۹۵۷: ۱۴۱). زیر فرمان مهرداد دوم، اشکانیان بر سرزمین‌های بسیاری از شرق ایران، افغانستان امروزی تا هند، فرمان می‌راندند. این‌که تا چه زمان سیطره اشکانیان بر این نواحی تداوم داشت، نامشخص است (فرای، ۱۹۹۶: ۱).

بر اساس یکی از منابع چینی، هان شو^۱، با کوچ یوئه‌چی‌ها^۲ و برخورد با آن‌ها، مردمان سکا (= سای^۳) ناچار به کوچ شدند (هالسوه^۴: ۱۴۴). هنگامی که یوئه‌چی‌ها به غرب روی آوردند، پادشاه سای را شکست دادند و آن‌ها را از راه گذرگاهی از پامیر^۵ به دره‌ی گیلگیت^۶ واداشتند. همچنین، احتمال دارد که سکاها از راه هرات به جنوب کوچیدند و از درگیانه و ناحیه‌ی پیچ هیرمند که بعدها به سکستان معروف گردید و نام کنونی ناحیه‌ی سیستان از آن گرفته شده، گذشتند. بعدها، آنان به دنبال خط سیر اسکندر، احتمالاً پیش از آن‌که به طرف مشرق برگردند و از راه تنگه‌های گوناگون کوه‌های سلیمان و مرز شمال غرب، رهسپار جلگه‌ی هند شوند، به سوی شمال غرب از آراخوسیه گذشتند. سرانجام توخری‌ها (= یوئه‌چی‌ها) صدسال پس از سکاراوک‌ها از راه سراسرتر ولی دشوار تنگه‌های کوهستانی راه گندهارا را پیش گرفتند. بدین‌سان، در سرتاسر سده‌ی یکم پیش از میلاد سکاراوک‌ها تقریباً بی آن‌که معارضی داشته باشند بر پنجاب فرمان راندند (بیوار، ۲۰۰۶: ۱۹۳). از دید جنکینز (۱۹۵۵: ۲) جای شگفتی نیست که پادشاهان بعدی سکا چون وُنون^۷، اسپالیریسس^۸ و آژس یکم نخست در آراخوسیه سکه زدند و از مهاجمانی که از سوی غرب وارد شدند چیزی جز این انتظار نمی‌رفت.

عنوان شاهنشاه بر سکه‌های باستانی

اشکانیان سکه‌ی زرین نداشتند و تاکنون سکه‌ی اصیل زرین از دوره‌ی اشکانی یافت

1. Han Shu

2. Ta Yüeh-chih

3. Sai

4. Hulsewé

5. Pamirs

6. Gilgit

7. Vonones

8. Spalirises



نشده است^۱ (افتخاری، ۱۳۹۶ ب: ۱). هندوسکاییان و پهلوه‌ها نیز، شاید به تبعیت از ایشان، دستگاه پولی‌ای را برگزیدند که اساس آن بر سکه‌های سیمین و مفرغی بود. بر این سکه‌ها، پادشاهان هندوسکایی و پهلوه عناوین گوناگونی دارند که از این میان عنوان «شاهنشاه»^۲ مدنظر این پژوهش است. در باب اول گلستان که «در سیرت پادشاهان» و باز تاباننده‌ی فلسفه‌ی سیاسی ایران کهن است عبارتی آمده که درگذر زمان در میان ایرانیان ضرب‌المثل شده است: «ده درویش در گلیمی بخشند و دو پادشاه در اقلیمی نگنجند» (سعدی، باب اول). این گفته با فرض این مقاله مبنی بر اینکه «در اقلیم بررسی‌شده دو شاهنشاه در همسایگی نگنجند» همسانی دارد. برای بررسی عنوان شاهنشاه ابتدا به لغت‌شناسی این واژه در متون تاریخی ایرانی و اسلامی و نیز سکه‌ها می‌پردازیم.

به گفته‌ی حمزه اصفهانی (۱۸۴۴: ۴۲)، ملوک‌الطوایف ۹۰ تن بودند و همه‌ی آنان پادشاه عراق را که تختگاهش تیسفون یعنی مداین بود، بزرگ می‌داشتند. بارتلمه (۱۹۲۰، ۳: ۵۲-۵۳) اینان را پادشاهان ۹۰ کدگ‌خودای می‌داند که اسکندر ایران‌شهر را میان آن‌ها بخش کرده بود و به گمان وی، واژه‌ی «خودای = خدا» در معنای سیاسی به «شاه» اطلاق می‌گشت. در تائید این نظر، برداشت معنای «پادشاه» را در عنوان پادشاه جوزجان نیز داریم: «پادشاه جوزجان را «کوزکان خداه» می‌نامیدند» (ابن خردادبه، ۱۸۸۹: ۴۰). بنا بر کریستنسن (۱۹۳۶: ۱۷)، گویا نه‌تنها فرمانروایانی که از خاندان شاهی بودند عنوان «شاه» داشتند (که این همیشه در ایران رسم بود)، بلکه هر یک از حکومت‌های هجده‌گانه‌ی ایران اشکانی را یک «پادشاهی» می‌خواندند. و این نابه‌جا نیست اگر تاریخ‌نگاران عرب روزگار میان اسکندر و برآمدن ساسانیان را روزگار پادشاهان خاندان‌ها «= ملوک‌الطوایف» نامیده‌اند. این عبارت برگردانی از واژه‌ی پهلوی «کدگ‌خودای» به معنی «سالار خاندان / رئیس طایفه» یا «شاهزاده‌ی فرمانروا»^۳ است. در پژوهش‌های تازه‌تر به زبان انگلیسی، کدگ‌خودای را petty ruler (مشایخ، ۲۰۱۰: ۵)، petty lord (دریایی، ۲۰۱۰: ۲۵۱) و یا petty king (کانپا، ۲۰۲۰: ۹)

۱. سکه‌های زرین منتسب به آن‌ها یا سکه‌های تقلیدی اقوام کوچ‌نشین هم‌زمان (اولبریخت، ۱۳۹۲: ۱۸) یا سکه‌های جعلی مدرن هستند. واکر (۱۹۵۰/۱۹۹۴: ۳۵-۱) نشان داد که سکه‌های زرین ونون یکم که سلوود در سال ۱۹۹۱ معرفی کرد، جعل امروزی هستند. آلام (۱۳۹۲: ۵۸۲) نیز این سکه‌های زرین ونون یکم را که در جریان کنفرانس جهانی سکه‌شناسی در بروکسل معرفی شدند، از همان نخست، جعلی دانست. سینیسی (۲۰۱۱: ۲۷۶)، جعفری دهقی (۱۳۹۱: ۲۴) و گوبل (۱۳۹۱: ۱۰۹) نیز با اطمینان بیان نموده‌اند که اشکانیان هرگز اقدام به ضرب سکه‌ی زر نکرده‌اند.

۲. نوشته‌ی یک چهاردرهمی از مهرداد سوم اشکانی (سلوود ۱/۴۴) «[سکه‌ی] شاهنشاه بزرگ ارشک و بنیان‌گذار» است و بر این سکه عنوان مهرداد سوم از «شاهنشاه» به «شاهنشاه بزرگ» ارتقا یافته است. عنوان «شاهنشاه بزرگ» تنها بر سکه‌های دو فرمانروای اشکانی، وی و مهرداد دوم، دیده می‌شود. به احتمال زیاد در رقابت با پادشاه هندوسکایی، آزیلیس که به تازگی بر سکه‌هایش خود را «شاهنشاه بزرگ» خوانده بود، مهرداد سوم نیز همین عنوان را اختیار کرده بود (افتخاری، ۱۳۹۶ ب: ۷۰).

۳. prince régnant به آلمانی: Landesfürst.



برگردانده‌اند که به فارسی معنی فرمانروا یا پادشاه خُرده‌پا می‌دهد. معادل یونانی باستان «شاه» «باسیلئوس»^۱ است.^۲

در دنیای باستان «شاهنشاه» یا «شاه شاهان» پادشاهی بود که بر پادشاهان زیردست فرمان می‌راند و ریشه‌ی این عنوان با کارکرد سیاسی آن نیز همخوانی داشت. در نوشته‌ی یونانی سکه‌های هندوسکایی و پهلوه معادل یونانی شاهنشاه با حروف یونانی بزرگ و به شکل «باسیلئوس باسیلئون»^۳ آمده است. بر سکه‌های ساسانی تا بهرام پنجم به ریخت هزوارش «مَلکان ملکاء» نوشته می‌شد و «شاهانشاه» خوانده می‌شد (گوبل، ۲۰۰۶: ۳۳۰). ریخت‌های دیگر این عنوان بر سکه‌های سامانی و بویی «شاهانشاه» (باغ‌بیدی، ۱۳۹۳: ۴۹۷) و بر سکه‌های نادرشاه «شاه شاهان» (افتخاری، ۱۳۹۴: ۸۵) آمده است. معادل‌های دیگر این عنوان نیز بر سکه‌های بویی «ملک الملوک» (باغ‌بیدی، ۱۳۹۳: ۵۰۶)، بر سکه‌ای مفرغی ضرب اوزجند به سال ۶۱۰ ه.ق. «خانان خان»^۴ (ناستیچ، ۲۰۱۰: ۱۷۲) و بر سکه‌های نادرشاه «سلطان بر سلاطین» (افتخاری، ۱۳۹۴: ۸۵) هستند. در فرهنگ‌های فارسی آمده است که شاهنشاه اوست که «به مدد او دیگران پادشاه شوند» (سروری، ۱۳۴۰: سرواژه‌ی شاهنشاه) و شاهنشاه «سرآمد پادشاهان و پادشاهی [است] که دیگران به مدد وی پادشاه شوند» و این تعبیر با مفهومی از شاهنشاه که در این مقاله به آن استناد می‌شود همخوانی دارند. بر این اساس، شاهنشاه یعنی شاه شاهان پذیرفته‌شده از سوی پادشاهان زیردست، از نقطه‌نظر سیاسی، به‌عنوان مقامی بالاتر به رسمیت شناخته می‌شد و سازوکار اداره‌ی سرزمین‌های زیر فرمان شاهنشاهان هندوسکایی و پهلوه بر پایه‌ی برهم‌کنش و سازش میان شاهان زیردست و نیز شهربانان انگشت‌شمار و برگزیده‌ی شاهنشاه وقت بود.

مهرداد دوم (پادشاه اشکانی: ۱۲۳/۱۴-۸۷/۸۸ پ.م.) که یکی از توانمندترین پادشاهان دودمان اشکانی بود، در سال ۱۱۳ پ.م. دورا اوروپوس را گشود و سه پادشاهی آدیابنه، کردونه و خسرونه، میان دجله و فرات، دست‌نشانده‌ی اشکانیان شدند (شیپمان، ۱۳۸۴: ۳۸). در پایان سده‌ی دوم پیش از میلاد، نینوا پایتخت کهن آشور نیز جایگاه سکه‌خانه‌ای اشکانی بود.^۵ بنا بر گمان شیپمان (۱۳۸۴: ۳۹)، مهرداد دوم پیرامون ۱۰۹ و ۱۰۸ پ.م. خود را «شاهنشاه» خواند؛ ولی پیش از آن تاریخ، و برای نخستین بار

1. βασιλεύς

2. Woodhouse, 1910: king

3. ΒΑΣΙΛΕΥΣ ΒΑΣΙΛΕΩΝ

4. MLK'n MLK'

5. سجع منحصربه‌فرد این سکه چنین است: «خانان خان عمرش برد هزار سال تا ولایت گرسنه سیر شود».

6. Nastich



در اسناد بابلی، در سندی به تاریخ ۱۱۱/۳/۲۸ پ.م. پادشاه اشکانی ایران «شاهنشاه» خوانده می‌شود (فان در اشپک، ۱۳۹۱: ۳۰۷ و ۳۰۸). گوتشمیت (۱۳۸۸: ۱۱۰) می‌پندارد که عنوان «شاهنشاه» را در ۱۱۳ پ.م. به مهرداد دوم داده‌اند و از آن زمان به بعد، به شکل قراردادی شاهنشاه (= شاه شاهان) پادشاهی بود که هم‌زمان بر چهار پادشاهی همسایه، یعنی آتروپاتن، آدیابنه، کردونه و خسرونه فرمان می‌راند. پس از درگذشت مهرداد دوم، تیگران پادشاه ارمنیان، از فرصت به‌دست آمده از درگذشت مهرداد دوم سود جست، سرتاسر ارمنستان را به زیر فرمان درآورد، میان‌رودان شمالی را گشود و تا نزدیکی اکباتان تاخت و عنوان «شاه شاهان یا شاهنشاه» را اختیار کرد (شیپمان، ۱۳۸۴: ۴). هنگامی که فرهاد سوم قمامی نواحی ازدست‌رفته‌ی غرب ایران، به‌ویژه این چهار شاه‌نشین کوچک را بار دیگر زیر فرمان اشکانیان درآورد، نخستین اشکانی پس از مهرداد دوم شد که «شاهنشاه» خوانده شد. کوتاه‌سخن اینکه می‌توان گمان کرد که مهرداد دوم از ۱۱۳ تا ۸۷/۸۸ پ.م. شاهنشاه می‌شود. پس از وی تیگران دوم از ۸۷/۸۸ پ.م. به این عنوان نائل می‌آید و پس از او فرهاد سوم شاهنشاه خوانده می‌شود و سپس به گواهی سکه‌ها^۱ این عنوان در دودمان اشکانی موروثی می‌شود. به این ترتیب، می‌توان پنداشت که در سرزمینی پهناور در غرب ایران و همسایگی‌اش، تنها یک‌تن می‌توانسته است عنوان پادشاه را اختیار کند. درواقع به نظر می‌رسد که از منظر سیاست خارجی، این عنوان دربردارنده‌ی ابعاد فرامرزی و از حساسیت زیادی برخوردار بوده است. بر این اساس، همسایگان حاضر در صحنه نیز می‌بایست آن را به رسمیت می‌شناختند و استفاده از آن بدون به رسمیت شناخته شدن توسط قدرت‌های باستانی منطقه به احتمال بسیار میان این قدرت‌ها ایجاد تنش می‌کرده است. مصداق این کلام آن است که در نامه‌ای به فرهاد سوم (پادشاه اشکانی: ۷۰-۵۷ پ.م.)، پومپیوس عنوان شاهنشاهی وی را به رسمیت شناخته بود (شیپمان، ۱۳۸۴: ۱۱۰). با این فرض که در اقلیم موردبررسی زیر فرمان پادشاهان هندوسکایی و پهلوه، دو «شاهنشاه» نمی‌توانستند در گستره‌ای مشخص از پادشاهی‌های همسایه بزنند، به بررسی عناوین پادشاهان هندوسکایی بر سکه‌هایشان می‌پردازیم و تاریخ سیاسی ایشان را به محک این فرض می‌زنیم.

۱. شوریختانه منابع ایرانی و اسلامی برگرفته از خدای‌نامه تنها به آوردن نام پادشاهان اشکانی بسنده می‌کنند و گرچه در مواردی انگشت‌شمار القاب پادشاهان اشکانی فهرست شده است (نک: خوارزمی، ۱۴۲۸: ۱۰۴؛ بیرونی، ۱۸۷۸: ۱۱۳ و میرخواند، ۱۳۸۹: ۱؛ ۷۳۲)، در هیچ یک از این منابع سخنی از عناوین ایشان به میان نمی‌آید (برای نمونه، نک: حمزه اصفهانی، ۱۸۴۴: ۲۶-۲۷؛ ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۱۶-۱۹؛ مسعودی، ۱۴۲۵: ۱؛ ۱۷۹؛ مسعودی، ۱۸۹۳: ۹۵-۹۶؛ و بلعمی، ۱۴۰۱: ۶۱-۶۱۱). (۱۵۹)



شاهنشاه بزرگ مائو بنیان‌گذار دودمان هندوسکایی

مائو پادشاهی سکا در هند و ونون پادشاهی نوپای پهلوه را در سیستان بنیان نهادند (ناراین، ۱۹۵۷: ۱۳۸). به نظر بیوار (۲۰۰۶: ۱۸۲)، فرمانده سکاها در جنگ گوگمل مائوآکس^۱ نام داشت و مائو ریخت پسین‌تر این نام است. شاید مائو^۲ فرمانده مزدوران سکایی بوده است که خدمت پادشاهان یونانی می‌کردند و در زمانی که گمان می‌رفت سکاها از بیرون دست به یورش بزنند، از داخل بر مملکت تسلط یافته است. به رأی ناراین (۱۹۵۷: ۱۴۵)، پادشاهی مائو اندکی پس از ۱۰۰ پ.م. آغاز گشته است و این تاریخ تقریباً با تاریخ براندازی آنتیالکیداس در تکسیله به دست آپودوتوس هم‌خوانی دارد. پس از به زیر فرمان درآوردن دره‌ی سوات^۳ و سرزمین هزاره^۴، مائو تکسیله را نیز تصرف کرد. فتح تکسیله بایستی پیش از ۷۷ پ.م. یعنی تاریخ بشقاب تکسیله و پیرامون ۸۵ پ.م. رخ داده باشد (ناراین، ۱۹۵۷: ۱۴۷). آنچه با قطعیت درباره‌ی مائو می‌دانیم این است که تختگاه او نه در درنگیانه یا آراخوسیه، که در هزاره‌ی کشمیر بوده است (گازرانی، ۲۰۱۵: ۱۵).

مائو بر نخستین سکه‌هایش عنوان «شاه» دارد. عنوان «شاه» برای مائو بر تنوع انگشت‌شماری از سکه‌های مفرغی به چشم می‌خورد. به نظر می‌رسد که وی سپس با فتح پادشاهی‌های کوچک همسایه به عنوان «شاهنشاه بزرگ» ارتقا یافته باشد. سکه‌های مفرغی مائو با عنوان «شاه» در سکه‌خانه‌ی الف، ب و پ ضرب می‌شدند و نقوش این سکه‌ها پیوند فرهنگی ایشان با پادشاهی اشکانی و نیز پادشاهی یونانی باختر را نشان می‌دهد. گروه نخست سکه‌های مائو در یک‌سو نقش کادوسه و در سوی دیگر نقش سر فیل دارند (تصویر شماره ۱: سکه‌ی ۱) و تقلیدی از سکه‌های دمتریوس، پادشاه یونانی باختر، هستند (ناراین، ۱۹۵۷: ۵۲). این سر فیل نماد پادشاهی یونانی باختر بر سکه‌هایشان بود (افتخاری، ۱۳۹۳: ۱۷) و شاید نشان از خدای هندو، گانش^۵، داشت^۱. شمار فراوان سکه‌های این گروه که از حفاری‌های گوناگون به دست آمده‌اند نشان از این دارند که این سکه‌خانه‌های مائو دست‌کم چند سالی به ضرب این سکه‌ها پرداخته‌اند و این بدان معناست که مائو برای چند سال پیش از آن‌که عنوان «شاهنشاه بزرگ» را اختیار کند، به‌سادگی «شاه» خوانده می‌شده است. گروه دوم این سکه‌ها با عنوان «شاه» در یک‌سو اسب و در دیگر سو نقش کمان و تیردان دارند (تصویر شماره ۱: سکه‌های ۳ و ۴) و این دو، نقوش رایج سکه‌های مفرغی دو

1. Mauakes
2. Maues
3. Swat
4. Hazara
5. Ganesh



اشکانی نخست، ارشک یکم و ارشک دوم، بود (افتخاری، ۱۳۹۶ الف: ۱۵۱ و ۲۲۷). گروه سوم از سکه‌های با عنوان «شاه» دربردارنده‌ی سکه‌های مفرغی و نقره‌ی کوچک است که نقش آپولو و سه‌پایه بر خوددارند (تصویر یک: سکه‌ی ۴) و این نقش آپولو و سه‌پایه برگرفته از سکه‌های سلوکی است. جای شگفتی ندارد که تا زمانی که مائو هنوز «شاه» خوانده می‌شده و تنها بر سرزمینی کوچک فرمان می‌رانده و هنوز دارایی چندانی به دست نیاورده بوده است، تنها به ضرب سکه‌های مفرغی و شمار اندکی سکه‌های سیمین سبک موفق شده باشد. ولی دسته‌ی بعدی سکه‌های مائو وی را «شاهنشاه بزرگ» می‌خوانند و به گواه مونوگرام‌ها، افزون بر سکه‌خانه‌های الف تا پ، دست‌کم در شش سکه‌خانه‌ی دیگر ضرب می‌شدند. به گمان ناراین (۱۹۵۷: ۱۱۱)، مائو در برقرار سازی دوباره‌ی قدرت استراتو در برابر آپلودوتوس از وی پشتیبانی کرده است. مونوگرام‌های ب، پ و ت نیز مونوگرام‌های رایج بر سکه‌های آپلودوتوس بود (ناراین، ۱۹۵۷: ۱۴۵) (نک: جدول ۱). سکه‌های تلفوس^۱ نیز به نوبه‌ی خود مونوگرام‌های ث و ح را دارند که بر سکه‌های هندویونانی دیده نمی‌شوند، ولی آن‌ها را بر سکه‌های مائو می‌بینیم (ناراین، ۱۹۵۷: ۱۴۷).

از آنجاکه چهاردرهمی‌هایی با نقش زئوس و نیکه در پیوند با یکدیگرند (تصویر شماره ۲: سکه‌های ۳ تا ۶)، سکه‌خانه‌های الف تا پ که گویا تنها سکه‌هایی هستند که سکه‌های با نوشته‌ی «شاه مائو» ضرب کرده‌اند باهم در ارتباط هستند. به همین ترتیب، سکه‌خانه‌های ب، ت، ث، ج و چ به دلیل ضرب سکه‌های سیمین با نقش ارابه در یک‌سو و زئوس نشسته در سوی دیگر در پیوند باهم‌اند. پس می‌توان فرض کرد که مائو در آغاز هنگامی که عنوان «شاه» داشت، سرزمین‌های مربوط به دو سکه‌خانه‌ی الف تا پ را گشوده است (تصویر یک: سکه‌های ۱ تا ۴) و سپس با فتح شاه‌نشین‌های دیگر در ارتباط با سکه‌خانه‌های «ت» تا «خ»، عنوان «شاهنشاه بزرگ» را اختیار کرده است (تصویر دو: سکه‌های ۷ و ۸؛ تصویر سه و تصویر چهار: سکه‌های ۱ و ۲). سکه‌های فیل و گاو نر مائو تقلیدی از درهم‌های نقره‌ی آپلودوتوس با همین طرح بود (ناراین، ۱۹۵۷: ۶۵) (نک: تصویر یک: سکه‌های ۶ و ۷). نقش نیکه با شاخه‌ی نخل و دیهیم در دست نیز از زمان اوکراتید دوم به بعد نقش رایج بر سکه‌های گندهاره^۲ شد و سکه‌های ضرب آنجا به دست پادشاهان پس از وی چون مناندر^۳، اپاندر، آنتیماخوس دوم، استراتو یکم، فیلوکسنس، آرمیدوروس، آرخیوس، مائو و آرس تقلید شد (ناراین، ۱۹۵۷: ۷۰) (نک: تصویر شماره ۲: سکه‌های ۳ تا ۶).

1. Telephos

2. Gandhāra

3. Menander

جدول ۱: شماری از مونوگرام‌ها بر پشت سکه‌های مائو

خ	ح	چ	ج	ث	ت	پ	ب	الف	*
									مونوگرام
 ۲					 ۱				
 ۳					 ۴				
 ۵					 ۶				
 ۷					 ۸				
 ۹									

تصویر شماره ۱: ۱-۴: سکه‌های شاه مائو؛ ۵-۹: سکه‌های شاهنشاه بزرگ مائو



تصویر شماره ۲: سکه‌های شاهنشاه بزرگ مائو



تصویر شماره ۳: سکه‌های شاهنشاه بزرگ مائو



تصویر شماره ۴: ۱-۲: سکه‌های شاهنشاه بزرگ مائو؛ ۳-۸: سکه‌های شاهنشاه بزرگ ونون به همراه اسپالاهور



تصویر شماره ۵: ۱-۴: سکه‌های شاهنشاه بزرگ ونون به همراه اسپالاگادامس؛ ۵: سکه‌ی شاهنشاه بزرگ اسپالیریسس

بر اساس گمان تُردی (۳۸۱-۳۸۰) مبنی بر اینکه نام «مائو» ریخت دیگری از نام «میوو/موکوا»، پادشاه فرغانه پیرامون ۱۰۰ پیش از میلاد است، ناراین (۱۹۵۷: ۱۴۲) یورش چینیان به فرغانه را پیرامون ۱۰۲ پ.م. می‌داند و مائو و موکوا را دو فرد متفاوت ولی دارای نام‌های سکایی مشابه می‌خواند. سنیور (۲۰۰۵: ۱) مائو را یکی از پادشاهان سکا (= سای) می‌داند. بر این بنیان، وی آغاز تاریخ پادشاهی مائو را ۱۲۰ پ.م. تخمین می‌زند. ولی با داوری از روی سکه‌شناسی و از دیدگاه فراوانی و فیلولوژی عنوان‌های «شاه» و «شاهنشاه بزرگ» نگاشته بر سکه‌های هندوسکایی، مائو بایست پس از درگذشت مهرداد دوم اشکانی در ۸۷/۸۸ پ.م. یا اندکی پس‌از آن عنوان «شاهنشاه بزرگ» را اختیار کرده باشد. مائو می‌بایست از فرصت به‌دست‌آمده از درگذشت مهرداد دوم، توانمندترین پادشاه اشکانی، در ۸۷/۸۸ پ.م. سود جسته باشد و سرزمین‌های در پیوند با سکه‌خانه‌های پ تا ح را گشوده باشد. هم‌چنین با توجه به میزان فراوانی سکه‌های مفرغی با نقش سر فیل و عنوان «شاه» می‌توان پنداشت که این سکه‌ها بیش از یک دهه ضرب می‌شدند و بنابراین مائو بایست پیرامون ۱۰۰ پ.م.، بیش از یک دهه پیش از درگذشت مهرداد دوم، بر تخت پادشاهی هندوسکایی نشسته باشد. این گمان فرض یکسان بودن مائو و میوو/میوکوا را نیز رد نمی‌کند؛ گرچه مهر تأییدی



نیز بر آن نمی‌زند. باز اگر بازه‌ای کمتر از بیست را برای ضرب سکه‌های با نوشته‌ی «شاهنشاه بزرگ مائو» در نظر بگیریم، پس باید پیرامون سال ۷۰ پ.م. را پایان کار مائو بدانیم.^۱ سکه‌های با نوشته‌ی «شاهنشاه بزرگ مائو» که در یک شاهنشاهی و در ابعاد یک امپراتوری کوچک ضرب می‌شدند، تنوع قابل‌توجهی دارند و می‌بایست ضرب آن‌ها در بازه‌ای طولانی‌تر از ضرب سکه‌های با نوشته‌ی «شاه مائو» صورت گرفته باشد. بدین ترتیب، مائو پیرامون ۳۵ سال، از ۱۰۰ تا ۷۰ پ.م.، پادشاه هندوسکاییان بوده که این با تخمین ۳۵ ساله‌ی سنیور از این بازه منطبق است؛ ولی تاریخ آغاز پادشاهی مائو که سنیور ۱۲۰ پ.م. فرض کرده بود دو دهه جابه‌جا می‌شود. سنیور (۲۰۰۱، ۱: ۳۳) خود پیش‌تر تاریخ ۹۵-۶۰ پ.م. را برای پادشاهی مائو پیشنهاد کرده بود که آغاز آن به آغاز پیشنهادی در پژوهشی که پیش رودارید نزدیک‌تر است. پیش‌تر، دابینس (۱۹۷۳: ۴۵) دوران پادشاهی مائو را از ۸۵ تا ۵۷ پ.م. فرض کرده بود.

شاهنشاه بزرگ وُنون بنیان‌گذار دودمان پهلوه

مسلماً سکا-اشکانیان^۲ یا پهلوه‌ها^۳ یارای خیزش دوباره در زمان مهرداد دوم، زمانی که سکستان زیر فرمان اشکانیان بود، را نداشتند (ناراین، ۱۹۵۷: ۱۴۲). به نظر می‌رسد که سال‌ها پس از مرگ مهرداد دوم، وُنون از خلأ قدرت در سکستان سود برده و پادشاهی پهلوه را بنیان نهاده است. وی با شاهان زبردست خود اسپالاهور، اسپالیریسس و اسپالاکادامس^۴ سکه‌های مشترک ضرب کرد (تصویر چهار: سکه‌های ۳ تا ۸ و تصویر پنج: سکه‌های ۱ تا ۴). وُنون نامی بی‌شک اشکانی است و نام دو پادشاه اشکانی در سده‌ی نخست میلادی نیز بوده است. وُنون نامی اشکانی بود و دو تن از پادشاهان این دودمان نام وُنون داشتند. ریخت دیگر این نام در منابع ایرانی و اسلامی «وُنحُن»^۵ است (حمزه اصفهانی، ۱۸۴۴: ۱۴ و دواداری، ۱۴۱۴، ۲: ۲۶۸). بر سکه‌های وُنون یکم اشکانی در نوشته‌ی یونانی این نام به شکل اونونس^۶ آمده است. هیچ مدرک موثقی مبنی بر همپوشانی دوره‌ای از دوران پادشاهی وی با مائو وجود ندارد. با این فرض که در اقلیم بررسی‌شده دو شاهنشاه در همسایگی هم نگنجد، وُنون پس از درگذشت مائو عنوان «شاهنشاه بزرگ» گرفت و جانشین عنوان مائو، ولی

۱. به گمان ناراین (۱۹۵۷: ۱۴۴) با در نظر مبدأ ۱۵۵ پ.م. برای گاه‌نگاری سنگ‌نبشته‌های شاه‌اداور، مانسهره و فتح جنگ و بشقاب تکسیله، این نبشته‌ها به ترتیب به ۹۵، ۸۷، ۸۷ و ۷۷ پ.م. تاریخ‌گذاری می‌شوند. بدین روش، تاریخ سنگ‌نبشته‌ی موجای نیز به ۷۴ پ.م. باز می‌گردد. این سنگ‌نگاره‌ها و بشقاب تکسیله همگی در ارتباط با دوران پادشاهی مائو هستند. ناراین واپسین سال‌های پادشاهی مائو را به ۷۵ پ.م. می‌رساند که به استناد آن، نسل نویی از شهربانان (ساتراپ‌ها) که پاتیکا یکی از آن‌ها بود جانشین نسل پیشین شد.

2. Scytho-Parthians

3. Pahlavas

۴. پسر اسپالاهور

۵. خطای رونویس‌کننده یا نگارنده مبنی بر شباهت «ونحن» با «ویجن»، ریخت عربی نام بیژن، سبب شده که در آثار الباقیه که به طور مستقیم به حمزه اصفهانی مرجع می‌دهد، نام «نرسی بن ونحن» (حمزه اصفهانی، ۱۸۴۴: ۱۴) به شکل «نرسه بن ویجن» (بیرونی، ۱۸۷۸) در آید. در شماری دیگر از منابع ایرانی و اسلامی نام ونحن را به شکل‌های نادرست «ویزن» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۶۱)، «کهن» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۶۰) و «ویجن» (ابن اثیر، ۱۴۰۷: ۲۹۳) نیز نگاشته‌اند (نک: افتخاری، نگاهی به تاریخ اشکانیان بر پایه‌ی منابع ایرانی و اسلامی، ۱۴۰۵: ۳۶۸).

6. ONΩNHΣ



در پادشاهی همسایه گشت. ونون در بخش‌های غربی این سرزمین، یعنی سیستان و آراخوسیه به ضرب سکه پرداخت و واپسین سکه‌های وی در شرقی‌ترین نقاط پادشاهی هندوسکایی تا تکسیله نیز یافت شده‌اند (سنیور، ۲۰۰۱، ۳۹-۴۵؛ دابینس، ۱۹۷۳: ۶۴-۶۸ و فرولیش، ۲۰۰۸: ۳۲-۳۹).

شاهنشاه بزرگ اسپالیریسس از دودمان پهلوه (برادر ونون پهلوه)

وی که به گواه شماری از سکه‌ها برادر ونون پهلوه بود، پس از مرگ ونون، شاهنشاه بزرگ خوانده شد. با توجه به تنوع کم و نیز میزان فراوانی سکه‌های وی (تصویر شماره ۵: سکه‌ی شماره‌ی ۵)، می‌توان بازه‌ای سه‌ساله را برای دوران شاهنشاهی وی تخمین زد. پیش از اختیار عنوان «شاهنشاه بزرگ» وی سکه‌ای مشترک با آرس ضرب کرده بود.

مفهوم دیگری که در ارتباط با عنوان شاهنشاه هندوسکایی و پهلوه جای بحث دارد ساتراپ‌ها یا شهربانان هستند. در امپراتوری هخامنشی، افزون بر سکه‌های پادشاه بزرگ، شهرهای یونانی باج‌گزار، پادشاهانی که آن‌ها نیز باج می‌پرداختند و نیز ساتراپ‌ها (شهربان‌ها) در پیش‌آمدهایی سکه می‌زدند (بابلون، ۱۸۹۳: ۲۱). به‌منظور تضمین کنترل بر امپراتوری هخامنشی که میان سال‌های ۵۵۰ تا ۵۲۲ پ.م. به سرعت گسترش یافت، کوروش بزرگ (پادشاه: ۵۵۹-۵۳۰ پ.م.) و پسرش کمبوجیه (پادشاه: ۵۲۲-۵۳۰ پ.م.) ساختارهای موجود امپراتوری‌های پیشین را در مقیاس وسیعی اقتباس کردند. این ساختارها به‌نوبه‌ی خود ساختار سلسله‌مراتبی دستگاه ساتراپی (شهربان‌نشین) را تعیین می‌کردند که اساساً بدون تغییر باقی ماند و سرتاسر دوران هخامنشی به‌عنوان ابزاری کارآمد برای اداره‌ی امور به‌کاربرده شد. ساتراپی‌ها دستگاهی را شکل می‌دادند که امکان حکومت بر کل قلمرو هخامنشی، جمع‌آوری و ارسال مالیات، استخدام نیروهای نظامی و کنترل دیوان‌سالاری محلی را فراهم می‌ساخت. مقابله با بحران‌ها و شورش‌ها و دفاع در برابر تهدیدات خارجی نیز از وظایف ساتراپ‌ها بود (جیکابز^۱، ۲۰۰۶: ۱). متأسفانه نویسندگان یونانی توضیح نمی‌دهند که مقام ساتراپی چگونه واگذار می‌شد و اختیارات آن تا چه اندازه بود و چون واژه‌های ساتراپ (شهربان) و هوپارخ (فرماندار) را بی‌دقت و سرسری به کار می‌برند، آگاهی‌هایی که می‌دهند مبهم است (کوک، ۱۳۹۰: ۳۱۳). چنین به نظر می‌رسد که در روزگار هخامنشی در ساتراپی‌های (شهربان‌نشین‌های) بسیار مهم مقام شهربان به شاهزادگان اختصاص داشت و ثانیاً لزوماً از پدر به پسر نمی‌رسید. ساتراپی‌های کوچک را گویا به پارسیان اصیل‌زاده‌ای می‌سپردند که از تجربیات محلی کافی برخوردار باشند و آنان تا هنگامی که خراج می‌پرداختند در مقام خود باقی می‌ماندند (کوک، ۱۳۹۰: ۳۰۶). بدین روش و نیز آن‌گونه که از سکه‌ها برمی‌آید، به نظر می‌رسد که هندوسکاییان که از تجربه‌ی شهرنشینی کافی برخوردار نبودند، برای گرداندن سرزمین پهناوری که بر آن فرمان می‌راندند به‌ناچار روش مملکت‌داری هخامنشیان را اختیار کردند و پادشاهان زیردست و ساتراپ‌ها (شهربانان) پایه‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی حکومت ایشان را شکل می‌دادند.

نتیجه‌گیری

به گفته‌ی بیوار (۲۰۰۶: ۱۹۴)، جانشینان بلافصل مائو در تکسیله نه سکا بلکه یونانی بودند. تنها پس از پادشاهی‌های آپلودوتوس دوم^۱ و هیپوستراتوس^۲ بود که فرمانروایی تکسیله باز به دست سکاها افتاد و آژس بر تخت نشست. این واقعیت گپ موجود میان دو شاهنشاه تکسیله، مائو و آژس، را پر می‌کند؛ چراکه پادشاهی که پس از مائو شایسته‌ی اختیار کردن عنوان «شاهنشاه» بود جانشین هندوسکایی مائو نبود، بلکه این ونون پهلوی بود که پس از مائو شاهنشاه خوانده شد. این گفته مؤید فرض این مقاله مبنی بر این است که «در اقلیم بررسی‌شده دو شاهنشاه در همسایگی نگنجد». بدین ترتیب، هم‌زمان که ونون یکم در پهلوی شاهنشاه بوده است، به ترتیب آپلودوتوس دوم و هیپوستراتوس بر تکسیله فرمان می‌راندند. سپس آژس فرمانروای مقتدر هندوسکایی به‌جای هیپوستراتوس بر تخت هندوسکاییان می‌نشیند و پس از مرگ ونون پهلوی، شاهنشاه خوانده می‌شود (جدول ۲). پس از آژس یکم، به ترتیب آزیلیسس و آژس دوم عنوان شاهنشاه را اختیار می‌کنند. بدین ترتیب، مائو از پیرامون ۱۰۰ تا ۸۸ پ.م. شاه بود، وی سپس از پیرامون ۸۸ تا ۷۳ پ.م. عنوان شاهنشاه بزرگ را برگزید. پس از وی، ونون از پیرامون ۷۳ تا ۶۰ پ.م. شاهنشاه پهلوی بود و اسپالیریسس از پیرامون ۶۰ تا ۵۷ پ.م. این عنوان را به ارث برد.

در پادشاهی هندوسکایی	در پادشاهی پهلوی
مائو (شاه: پیرامون ۱۰۰-۸۸ پ.م.)	-
مائو (شاهنشاه بزرگ: پیرامون ۸۸-۷۳ پ.م.)	-
آپلودوتوس دوم (یونانی) هیپوستراتوس (یونانی)	ونون یکم (شاهنشاه بزرگ: پیرامون ۷۳-۶۰ پ.م.) اسپالوریسس (شاهنشاه بزرگ: پیرامون ۶۰-۵۷ پ.م.)

جدول ۲: شاهنشاهان هندوسکایی و پهلوی پیش از به تخت نشستن آژس یکم

1. Apollodotus II

2. Hippostratus

منابع

- آرام، میخائیل (۱۳۹۱). "چگونگی و وظایف سکه‌شناختی اشکانیان"، امپراتوری اشکانی و اسناد و منابع آن، برگردان هوشنگ صادقی و دیگران، تهران: فرزانه روز.
- ابن الأثیر، أبی الحسن علی بن ابی الکرّم محمّد بن عبدالکریم بن عبد الواحد الشیبانی (۱۴۰۷)، الکامل فی التّاریخ؛ تحقیق أبی الفداء عبد الله القّاضی، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابن بلخی (۱۳۸۵)، فارس‌نامه، تصحیح و تحشیه‌ی گای لیسترانج و رینولد آلن اتکینسون، تهران: انتشارات اساطیر.
- ابن خردادبه، ابی‌القاسم عبیدالله بن عبدالله (۱۸۸۹). المسالك و الممالك، لیدن المحروسة: مطبعة بریل.
- افتخاری، یوسف (۱۳۹۳). سکه‌های شرق ایران‌زمین: باختر، تهران: پازینه.
- افتخاری، یوسف (۱۳۹۴). سکه‌شناسی شاهان افشار، تهران: پازینه.
- افتخاری، یوسف (۱۳۹۶). نمادشناسی سکه‌های اشکانی، تهران: دایره‌ی دانش.
- افتخاری، یوسف (۱۳۹۶). گونه‌شناسی سکه‌های اشکانی، بیرجند: فُهستان.
- افتخاری، یوسف (۱۴۰۵). نگاهی به تاریخ اشکانیان بر پایه‌ی منابع ایرانی و اسلامی، اراک: مهرنیک.
- بلعمی، ابوعلی (۱۴۰۱)، تاریخ بلعمی، تصحیح محمدتقی بهار و محمد پروین گنابادی، تهران: هرمس.
- اولبریخت، مارک (۱۳۹۲). "فرهنگ مناطق استپی و روابط میان جمعیت کوچ‌گر و یک‌جانشین"، امپراتوری اشکانی و اسناد و منابع آن، برگردان هوشنگ صادقی و دیگران، تهران: فرزانه روز.
- جعفری دهقی، محمود (۱۳۹۱). "نقش سکه‌شناسی در بازشناسی تاریخ و فرهنگ ایران"، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا.
- الخوارزمی، محمّد بن أحمد بن یوسف (۱۴۲۸)، مَفاتِیح العُلوم؛ دِرَاسَة وَ تَصْدِیر عبدالأمیر الأعسم، بیروت: دارالمناهل.
- سروری، محمدقاسم بن حاجی محمد کاشانی (۱۳۴۰). مَجْمَع الفُرس، به کوشش محمد دبیرسیاقی، سه مجلد، تهران: کتابفروشی علی‌اکبر علمی.
- سعدی، شیخ مصلح‌الدین (۱۳۹۳). گلستان، به کوشش محمدعلی فروغی، تهران: نشر دیبایه.
- شیپمان، کلاوس (۱۳۸۴). مبانی تاریخ پارتیان، برگردان هوشنگ صادقی، تهران: فرزانه روز.





- فان در اشپک، روبرتوس ج. (۱۳۹۱). "اسناد میخی درباره تاریخ اشکانیان: آرشیو رحیم‌سو"، امپراتوری اشکانی و اسناد و منابع آن، برگردان هوشنگ صادقی و دیگران، تهران: فرزانه روز.
- کوک، جان مانوئل (۱۳۹۰). شاهنشاهی هخامنشی، برگردان مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک ابن محمود (۱۳۶۳)، تاریخ گردیزی؛ تصحیح و تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- گوبل، رابرت (۱۳۹۱). "سکه‌زنی" در: تاریخ اقتصاد دولت ساسانی، برگردان هوشنگ صادقی، تهران: علمی و فرهنگی.
- المسعودی، ابی الحسن علی بن الحسین بن علی (۱۸۹۳)، التنبيه و الاشراف؛ مدینه لیدن المحروسة: بریل.
- المسعودی، ابی الحسن علی بن الحسین بن علی (۱۴۲۵)، مروج الذهب و معادن الجواهر؛ اعتنى به و راجعه کمال حسن مرعی، صیدا و بیروت: المكتبة العصرية.
- میرخواند، محمد بن خاوندشاه بن محمود (۱۳۸۹)، تاریخ روضة الصفا فی سيرة الانبياء و الملوك و الخلفاء، تصحیح و تحشیه‌ی جمشید کیان‌فر، ۱۵ مجلد، تهران: اساطیر.
- ناظم‌الاطبا، علی‌اکبر نفیسی (۱۳۵۵). فرهنگ نفیسی، پنج مجلد، تهران: کتابفروشی خیام.
- Alberuni (1878). Chronologie Orientalischer Völker; herausgegeben von Dr. C. Eduard Sachau, Leipzig: Gedruckt auf Kosten Der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft.
- Bartholomae, Christian. (1920). Sitzungsberichte der Heidelberger Akademie der Wissenschaften, Philosophisch-Historische Klasse: Zum Sasanidischen Recht, 3.
- Bivar, A. D. H. (2006). "The Political History of Iran under the Arsacids", Cambridge History of Iran, 3(1), 21-99.
- Bivar, A. D. H. (2006). "The History of Eastern Iran", Cambridge History of Iran, 3(1), 181-231.
- Bopearachchi, O. (1991). Monnaies Greco-Bactriennes et Indo-Grecques, Paris.



- Brown, R. L. (1991). *Ganesh: Studies of an Asian God*, Suny Press.
- Canepa, M. P. (2020). *The Iranian expanse: Transforming royal identity through architecture, landscape, and the built environment, 550 BCE–642 CE*. University of California Press.
- Christensen, A. (1936). *L'Iran sous les Sassanides* (Vol. 58). Copenhagen: Levin & Munksgaard-Ejnar Munsgaard.
- Cunningham, A. (1888). *Coins of the Indo-Scythians*.
- Cunningham, A. (1893). Later Indo-Scythians. *The Numismatic Chronicle and Journal of the Numismatic Society*, 13, 93–128. <http://www.jstor.org/stable/42679689>
- Daryaee, T. (2010). Ardaxšīr and the Sasanians' rise to power. *Anabasis. Studia Classica et Orientalia*, 1, 236–255.
- Dobbin, K. W. (1973). Śaka-Pahlava coinage, *Memoirs Series*, no. 5, Varanasi.
- Fröhlich, C. (2008). *Monnaies Indo-scythes et Indo-parthes, Du Département des Monnaies, Médailles et Antiques: Catalogue Raisonné*, Paris.
- Fry, R. N. (1996). "The Fall of Graeco-Bactrians, Sakas and Indo-Parthians", *History of Humanity: Scientific and Cultural Development*, 454–56.
- Gazerani, Saghi (2015). *The Sistani Cycle of Epics and Iran's National History*, Leiden/Boston: Brill.
- Göbl, R. (2006). "Sasanian Coins", *Cambridge History of Iran*, 3(1), 322–342.
- Hamzae Ispahanesis (1844). *Annalium libri X. I. Textus arabicus. II. Translatio Latina*. Lipsae: Vogelii 1844–1848.
- Harmatta, János, ed., (1994). *History of civilizations of Central Asia*,



Volume II. The development of sedentary and nomadic civilizations: 700 B.C. to A.D. 250. Paris, UNESCO Publishing.

- Hill, John E. (2009) *Through the Jade Gate to Rome: A Study of the Silk Routes during the Later Han Dynasty, 1st to 2nd Centuries AD*. Book-Surge, Charleston, South Carolina. ISBN 978-1-4392-2134-1
- Hulsewé, A. F. P. and Loewe, M. A. N. (1979). *China in Central Asia: The Early Stage 125 BC – AD 23: an annotated translation of chapters 61 and 96 of the History of the Former Han Dynasty*. E. J. Brill, Leiden.
- Jacobs, B. (2006). "Achaemenid Satrapies", *Encyclopedia Iranica*. https://doi.org/10.1163/2330-4804_EIRO_COM_204
- Jenkins, K. (1955). "Indo-Scythic Mints," *Journal of the Numismatic Society of India*, 17/2, 1-26.
- Karasulas, A. (2004). *Mounted Archers of the Steppe: 600 BC-AD 1300*, illustrated by Angus McBride, Osprey.
- Lohuizen- De Leeuw, J. E. van (1949). *The Scythian Period*, Leiden: Brill.
- Mashayekh, S. (2010). *Epic of "Kārnāmag ī Ardaxšīr ī Pābagān"*, and the late Sasanian period (Master's thesis, University of California, Irvine).
- Nastich, V. N. (2010). "Persian Legends on Islamic Coins: From Traditional Arabic to the Challenge of the Leadership", *IEUT Edizioni Università di Trieste*, 165-190.
- Rapson, E. J. (1922). *Cambridge History of India*, Vol I, ed. E. J. Rapson.
- Sellwood, D. (1980). *The Coinage of Parthia*, London.
- Senior, R. C. (1999). *The Coinage of Hermaios and its Imitations Struck by the Scythians*, London.
- Senior, R. C. (2001). "The Last Greek Kings in India," *Nomismatika chronika* 16, 1997, pp. 67-86.
- Senior, R. C. (2001). *Indo-Scythian Coins and History*, Lancaster.

- Senior, R. C. (2005). "INDO-SCYTHIAN DYNASTY" Encyclopaedia Iranica. Published July 20, 2005. https://doi.org/10.1163/2330-4804_EIRO_COM_1394 Senior, Robert C. "Indo-Scythian Dynasty" Encyclopaedia Iranica. https://doi.org/10.1163/2330-4804_EIRO_COM_1394
- Sinisi, Fabrizio (2011). The Coinage of the Parthians, in "The Oxford Handbook of Greek and Roman Coinage".
- Tarn, W. W. (1951). The Greeks in Bactria and India, 2nd ed. Cambridge.
- Torday, (1997). Mounted Archers, Durham.
- Von Gutschmid, Alfred (1888). Geschichte Irans und seiner Nachbarländer; Tübingen.
- Walker, A. (1994/95). "Forgeries and Inventions of Parthian Coins", Bulletin on Counterfeits, 19: 1-35.
- Whitehead, R. B. (1914). Catalogue of Coins in the Panjab Museum Lahore, Vol I: Indo-Greek Coins, Oxford: Clarendon Press.
- Woodhouse, S. C. (1910). English-Greek Dictionary: A Vocabulary of the Attic Language, Routledge.



مطالبات دولت سنیّه

سواد حکم عباس میرزا در باب تعهدات مالی دولت انگلستان و کمپانی هند شرقی با ایران

اسدالله عبدلی آشتیانی^۱

محمد امین حیاتی^۲



روابط مالی ایران و بریتانیا در دوره فتحعلی شاه و عباس میرزا، تحت تأثیر تعهدات مالی ناشی از عهدنامه‌های مجمل، مفصل و تهران، به یکی از موضوعات مهم مناسبات دو دولت تبدیل شد. مقاله حاضر با بررسی سندی دیوانی از آرشیو ملی هند، به یکی از موارد محاسبه و تسویه مطالبات مالی دولت قاجار از بریتانیا می‌پردازد. این سند که با مهر عباس میرزا و خطاب به هنری ویلوک، کاردار بریتانیا در ایران، تنظیم شده، مبلغ ۱۰۸،۸۸۷ تومان و ۸۰۰۰ دینار را به عنوان «وجه قراردادی دولت انگلیس» ثبت کرده و هزینه‌ها و پرداخت‌های مرتبط را در قالب صورت‌حسابی تفصیلی آورده است. تاریخ سند، ربیع‌الاول ۱۲۴۱ق، و محتوای آن نشان می‌دهد که این مدرک احتمالاً بخشی از روند محاسبه و تسویه تعهدات مالی بریتانیا در قبال دولت قاجار بوده است. تصریح پایانی سند بر دریافت کامل وجه و نفی هرگونه ادعای بعدی نیز اهمیت آن را در شناخت چگونگی تسویه این مطالبات افزایش می‌دهد. این سند می‌تواند در بازسازی ابعاد مالی روابط ایران و بریتانیا در دهه‌های نخست سده نوزدهم میلادی و شناخت سازوکار اجرای تعهدات قراردادی دو دولت سودمند باشد.

کلمات کلیدی:

عباس میرزا، ایران قاجاری، بریتانیا، هنری ویلوک، عهدنامه تهران، سوبسید، مطالبات مالی، آرشیو ملی هند.

۱. پژوهشگر اسناد تاریخی و دیوانسالاری ایران و هند.

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد رشته علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی^(ه).



مقدمه

روابط سیاسی ایران و بریتانیا در آغاز سده نوزدهم میلادی وارد مرحله‌ای تازه شد. گسترش نفوذ فرانسه ناپلئونی در اروپا، رقابت قدرت‌های بزرگ بر سر راه‌های منتهی به هندوستان و هم‌زمان آغاز پیشروی روسیه در قفقاز، ایران قاجاری را به یکی از کانون‌های مهم سیاست بین‌المللی تبدیل کرد. در چنین شرایطی دولت بریتانیا که امنیت هندوستان را مهم‌ترین اولویت راهبردی خود می‌دانست، تلاش کرد با برقراری روابط نزدیک‌تر با دربار فتحعلی‌شاه، از نفوذ فرانسه در ایران جلوگیری کند.

یکی از نخستین گام‌های مهم در این مسیر، مأموریت سر هار فورد جونز بود. جونز در سال ۱۸۰۸ میلادی به ایران اعزام شد و مذاکرات او سرانجام به انعقاد عهدنامه مجمل ۱۸۰۹ انجامید. این توافق که در شرایط رقابت شدید لندن و پاریس شکل گرفت، زمینه همکاری سیاسی و نظامی دو دولت را فراهم ساخت. متعاقب آن، مأموریت سر گور اوزلی و انعقاد عهدنامه مفصل ۱۸۱۲ و سپس عهدنامه تهران در سال ۱۸۱۴، چارچوب دقیق‌تری برای روابط دو کشور ایجاد کرد.

یکی از مهم‌ترین مفاد این توافق‌ها، تعهد مالی بریتانیا نسبت به ایران بود. دولت بریتانیا متعهد شد در شرایط مشخص، کمک‌های مالی و نظامی قابل‌توجهی در اختیار دولت قاجار قرار دهد. این تعهدات که در منابع انگلیسی غالباً با عنوان Subsidy شناخته می‌شود، بعدها به یکی از مهم‌ترین موضوعات اختلاف میان دو دولت تبدیل شد؛ اختلافی که تا دهه ۱۸۲۰ میلادی ادامه یافت و در مکاتبات متعدد میان مقامات ایرانی و نمایندگان بریتانیا انعکاس یافت.

سند موردبررسی در این مقاله که از آرشیو ملی هند به‌دست آمده و خطاب به هنری ویلوک، کاردار سفارت بریتانیا در ایران، تنظیم شده است، ازجمله اسنادی است که می‌تواند در روشن شدن ابعاد این اختلاف مالی اهمیت فراوانی داشته باشد.

هنری ویلوک و مأموریت او در ایران

هنری ویلوک از اعضای شناخته‌شده دستگاه دیپلماسی بریتانیا در ایران عصر قاجار بود. وی پس از فعالیت‌های طولانی در هیئت‌های سیاسی بریتانیا در ایران، در دهه ۱۸۲۰ میلادی به یکی از مهم‌ترین واسطه‌های ارتباط میان دربار قاجار و دولت بریتانیا تبدیل شد.

دوران فعالیت ویلوک مصادف با مرحله‌ای بود که بسیاری از تعهدات مالی ناشی از عهدنامه‌های پیشین هنوز محل اختلاف بود. از یک‌سو دولت ایران معتقد بود که بریتانیا به‌تمامی تعهدات مالی خود عمل‌نکرده است و از سوی دیگر دولت بریتانیا با استناد به تغییر شرایط سیاسی و اتحاد خود با روسیه، تفسیر محدودتری از تعهدات خود ارائه می‌کرد.



در چنین فضایی، ویلوک نه تنها نقش یک نماینده سیاسی، بلکه در عمل نقش مجری بخشی از توافقات مالی میان دو دولت را نیز بر عهده داشت. به همین دلیل نام او در بسیاری از اسناد مربوط به مطالبات مالی ایران دیده می شود.

معرفی سند

سند مورد بررسی با مهر نایب السلطنه عباس میرزا صادر شده و مخاطب آن «مستر ویلوک، وکیل دولت سنیه انگلیس» است. اهمیت نخستین سند در آن است که به صراحت از «وجه قراردادی دولت سنیه انگلیس» سخن می گوید.

در متن آمده است:

«چون از وجه قراردادی دولت سنیه انگلیس که عالیجاه جارج ویلوک به هندوستان رفته محاسبه کرده مبلغ یک صد و هشت هزار و هشت صد و هشتاد و هفت تومان و هشت هزار دینار در طلب سرکار باقی است...»

این عبارت نشان می دهد که موضوع سند نه یک معامله شخصی و نه یک اختلاف تجاری، بلکه حسابرسی و تعیین تکلیف مبلغی بوده که بر اساس یک قرارداد رسمی میان دولت ایران و دولت بریتانیا پرداخت آن مورد انتظار بوده است.

نکته مهم دیگر، اشاره به جرج ویلوک است که ظاهراً پیش تر این حساب را بررسی و تنظیم کرده بود. از این رو سند حاضر را می توان ادامه روندی اداری دانست که طی آن مقامات ایرانی و نمایندگان بریتانیا در پی تعیین تکلیف مطالبات مالی باقی مانده بوده اند.

تحلیل محتوای مالی سند

مبلغ اصلی مورد اشاره در سند ۱۰۸،۸۸۷ تومان و ۸۰۰۰ دینار است. پس از ذکر این مبلغ، مجموعه ای طولانی از هزینه ها، پرداخت ها، مواجب، انعام ها و مخارج مختلف ثبت شده است. در میان این موارد می توان به پرداخت حقوق معلمان انگلیسی، هزینه های کاپیتان مارت، کاپیتان باریت، مأموران انگلیسی، مستر داریسی، هزینه حمل و نقل، کرایه اسباب شاهی و حتی جبران اموال مسروقه وابستگان دولت بریتانیا اشاره کرد.

چنین ساختاری نشان می دهد که سند در واقع یک دفتر تسویه حساب یا صورت حساب رسمی است. به عبارت دیگر، مبلغ اصلی به عنوان طلب ایران شناسایی شده و سپس هزینه هایی که از محل آن قابل کسر بوده اند، به تفصیل محاسبه شده اند.

وجود این جزئیات با شیوه حسابداری دیوانی عصر قاجار مطابقت کامل دارد و احتمال جعلی یا غیررسمی بودن سند را بسیار کاهش می دهد.



ارتباط سند با مطالبات مالی ایران از بریتانیا

پرسش اصلی آن است که آیا این سند به یارانه‌های ناشی از عهدنامه‌های ایران و بریتانیا مربوط می‌شود یا خیر.

چند قرینه مهم در تأیید این فرض وجود دارد:

نخست آنکه اصطلاح «وجه قراردادی دولت انگلیس» در متن به کاررفته است. این تعبیر به احتمال زیاد به تعهدات ناشی از قراردادهای سیاسی میان دو دولت اشاره دارد. دوم آنکه تاریخ سند، ربیع‌الاول ۱۲۴۱ قمری، برابر با حدود ۱۸۲۵ تا ۱۸۲۶ میلادی است؛ یعنی درست در دوره‌ای که مسئله پرداخت سوبسیدهای بریتانیا همچنان محل اختلاف بود. سوم آنکه مبلغ مورد بحث، رقمی بسیار بزرگ برای یک مطالبه عادی محسوب می‌شود. رقم بیش از یک صد هزار تومان تنها در چارچوب روابط مالی میان دولت‌ها معنا پیدا می‌کند. چهارم آنکه مخاطب سند هنری ویلوک است؛ شخصی که در همین دوره مسئول رسیدگی به بخش مهمی از مذاکرات مالی میان ایران و بریتانیا بود.

با کنار هم قرار دادن این شواهد می‌توان احتمال داد که سند حاضر بخشی از فرآیند تسویه مطالبات ایران از بریتانیا بر سر کمک‌های مالی وعده داده شده در عهدنامه‌های اوایل قرن نوزدهم بوده است.

اهمیت بخش پایانی سند

شاید مهم‌ترین قسمت سند در حاشیه پایانی آن قرار داشته باشد؛ جایی که تصریح می‌شود مبلغ مذکور به طور کامل تحویل و ایصال شده و پس از آن «به هیچ وجه ادعایی و طلب حساب وجه قراردادی سابقه ندارم».

اگر این عبارت را به همان معنای ظاهری آن تفسیر کنیم، سند حاضر نه صرفاً یک صورت حساب، بلکه سندی دال بر تسویه نهایی بخشی از مطالبات مالی ایران از دولت بریتانیا است.

این نکته از آن جهت اهمیت دارد که بسیاری از منابع تاریخی تنها به اختلافات مالی میان دو دولت اشاره کرده‌اند، اما کمتر سندی از مرحله نهایی تسویه این مطالبات در دسترس بوده است. بنابراین این مدرک می‌تواند اطلاعات تازه‌ای درباره نحوه پایان یافتن بخشی از اختلافات مالی میان دو کشور ارائه دهد.

نتیجه‌گیری

سند تازه یاب مورد بررسی، یکی از مهم‌ترین اسناد شناخته‌شده درباره روابط مالی ایران و بریتانیا در دوره عباس‌میرزا به شمار می‌رود. متن سند نشان می‌دهد که در دهه ۱۲۴۰ قمری هنوز موضوع مطالبات ناشی از «وجه قراردادی دولت انگلیس» در دستور کار مقامات ایرانی قرار داشته است.

بررسی محتوای سند، تاریخ آن، هویت مخاطب و نوع محاسبات مالی مندرج در آن، فرض ارتباط مستقیم آن با تعهدات مالی ناشی از عهدنامه‌های ایران و بریتانیا را تقویت می‌کند. هرچند برای اثبات قطعی این ارتباط باید اسناد تکمیلی موجود در آرشیو ملی هند، آرشیو وزارت خارجه بریتانیا و مکاتبات هنری ویلک به صورت تطبیقی مطالعه شود، اما شواهد موجود نشان می‌دهد که این سند احتمالاً بخشی از روند تسویه مطالبات مالی دولت قاجار از بریتانیا بوده است.

از این رو می‌توان آن را منبعی ارزشمند برای بازسازی ابعاد کمتر شناخته‌شده روابط مالی ایران و بریتانیا در دهه‌های نخست سلطنت قاجار دانست.



تصویر شماره ۱: کپی‌ای از صف سلام فتح‌علی‌شاه قاجار که روزگاری بر دیوارهای شاه‌نشین

عمارت نگارستان توسط عبدالله نقاش باشی، تصویرگری شده بود.

در میانه تصویر سر جان مالکوم، سر گور اوزلی و سر هرورد جونز دیده می‌شوند.

منبع: Meisterdrucke.ie



هو الله

محل مهر: (سرکارنواب نایب السلطنه العلیه العالیه)

حکم والا شد

آنکه عالیجاه بلند جایگاه مَجَدَّت و نَجَدَّت پناه فِتانت و مَعَانَتِ اِنْتباه زُبده الاکابر المسیحیه
مِستر وُلک وکیل دولت سَنیه انگلیس به التفات خاطر خطیر والا سرافراز بوده بداند:

که چون از وجه قراردادی دولت سَنیه انگلیس که عالیجاه جارج وُلک به هندوستان رفته
محاسبه کرده مبلغ (عدد به سیاق: ۱۰۸۸۸۷ تومان و ۸۰۰۰ دینار) یکصد و هشت هزار
و هشت صد و هشتاد و هفت هزار تومان و هشت هزار دینار طلب سرکار باقی است. و از
آن بابت مبلغ (عدد به سیاق: ۱۸۸۹۳ تومان و ۸۵۰ دینار) هجده هزار و هشت صد و نود و
سه تومان و هشت صد و پنجاه دینار به این تفصیل:

دفعه				
۴۴۳۵ تومان و ۲۰۰۰ دینار				
عالیشان کاپتان مارت و معلمین انگلیس ۲۸۸۵ تومان و ۲۰۰۰ دینار			۱۵۰۰ تومان	
برات سر رشته داری از بابت یونت ثیل به صیغه انعام ۵۰ تومان.	مبلغ به تاریخ شهر رجب ۱۲۳۸ ۱۵۰ تومان: (بر حسب رقم ۱۰۰ تومان بدون [رقم] (مقرراً) ۵۰ تومان)	کاپتان بارت سر رشته داری انگلیس به موجب نوشته جات قائم مقام ۲۳۶۸ تومان و ۶۰۰۰ دینار	مَسک عالیشان میرزا محمد علی مستوفی سرکار به تاریخ شهر رجب ۱۲۳۰ - ۴۵۰ تومان	عالیشان معتمد الدوله در معامله ۱۲۳۷ به موجب نَسَق ۷۰۰ تومان
مِیجر پیتر اندیرگنت ۸۳ تومان و ۳۰۰۰ دینار: (قبض و نوشته قائم مقام ۳۳ تومان و ۳۰۰۰ دینار - بدون نوشته ۵۰ تومان)	انعام میررکن الدین بر حسب نوشته قائم مقام ۱۰۰ تومان	وجوهات خارج برگشت غره شهر صفر ایت ثیل لغایت غره جمادی الثانی ثیلان ۱۳۳ تومان	میرزا بابای حکیم بر حسب مَسک به تاریخ جمادی الثانی ۲۵۰ - ۱۲۳۸ تومان	مَسک عالیشان محمد رضا خان به تاریخ شهر جمادی الثانی ۱۲۳۷ - ۱۵۰ تومان
دفعه				



[۱۰/۴۵۷ تومان و ۸۲۵۰ دینار]		۱۴/۴۹۷ تومان و ۸۲۵۰ دینار	
قلم دادی عالیشان مستر ولک که وقت عرض حساب قشون شده ۱۰/۴۵۷ تومان و ۸۲۵۰ دینار		انعام عالیشان جارج ولک و مستر لامتران ۴۰۰۰ تومان	
عوض اسباب مسروقه تاتاران دولت انگلیس که در قزوین مسروق شده از بابت وجه برآورد محسوب می شود ۴۶۴ تومان و ۴۰۰۰ دینار: (ابراهیم آقا تاتار ۱۸۷ تومان و ۵۰۰۰ دینار- عبدالله آقا تاتار ۲۷۶ تومان و ۹۰۰۰ دینار)	مبجر داری و مامورین انگلیس ۱۲/۹۱۷ تومان و ۷۰۰۰ دینار: (مبجر داری برحسب دروجه دولت انگلیز داده شده ۳۰۳۸ تومان-نقد وجه جنس ۹۸۷۹ تومان و ۷۰۰۰ دینار) (کسر: ۳۱۷۴ تومان تفاوت وجه روپیه و لندن از قرار قبض جارج ولک اطلاع داده. (باقی: ۹۷۴۳ تومان و ۷۰۰۰ دینار. ^۱	جارج ولک در ابتداء خدمت سفر هندوستان ۳۰۰۰ تومان	انعام مستر هایران که به توسط مستر ولک داده می شود ۱۰۰۰ تومان
کرایه اسباب شاهی ۶۴ تومان و ۶۷۵۰ دینار- قیمت کرسی که جارج ولک آورده با کرایه دوعدد ۱۸۵ تومان	-		
۸۹/۹۹۴ تومان و ۷۷۵۰ دینار			
به سرکار رسیده مبلغ هشتاد و نه هزار و ونه صد و نود و چهار تومان و هفت هزار و هفت صد و پنجاه دینار تبریزی گردید به موجب عالیشانان رفیع جایگاه مجدت و جلالت پناه اخلاص و ارادت آگاه مقرب الحضرت العلیه حاجی حیدر علیخان ابوابجمع کرده اضافه مبلغ مزبور را ابوابجمع سایر قرار شده است.			
واصلی مشارالیه از بابت مصارف مفصله ۹۹۰۲ تومان و ۵۰۰۰ دینار (مقررآ): قائم مقام ۱۰۰۰ تومان عالیشانان فرج الله خان ۵۰۰ تومان معلمین انگلیسی از بابت مواجب ایت ئیل و تخاقوی ئیل ۳۲۴۲ تومان و ۵۰۰۰ دینار تمسک عالیشان میرزا محمد علی ۲۵۰ تومان عالیشان مستر ناب ۷۲۳۰ تومان عالیشان مستر کایک معلم ۱۳۳۰ تومان: (ئیلان ئیل ۶۶۵ تومان-تخاقوی ئیل ۶۶۵ تومان). تمسک عالیشان فتحعلی خان ۱۵۰ تومان عالیجاه سرتیپ طب الفقها ۱۲۳۰ .. ۲۰۰ تومان	«عدد به مبلغ باقی آخر» ^۲		
۹۹۰۲ تومان و ۵۰۰۰ دینار: طلب تمسک مستر باریت و عالیشان حیدر علیخان شد ۱۲۳۰ تومان	-		
«عدد به مبلغ باقی آخر» ^۳ ۸۶۷۲ تومان و ۵۰۰۰ دینار	۸۰۰۹۲ تومان و ۲۷۵۰ دینار ^۴		

۱. محاسبه بدین قرار است: (۱۰۴۵۷/۸۲۵۰-۷۱۴/۷۵۰= ۹۷۴۳/۷۰۰)

۲. «عدد به مبلغ باقی آخر» عبارت است از: (۸۰۰۹۲/۲۷۵۰-۹۹۰۲/۵۰۰= ۸۹۹۹۴/۷۷۵۰)

۳. «عدد به مبلغ باقی آخر» عبارت است از: (۸۶۷۲/۷۰۰-۱۲۳۰= ۹۹۰۲/۷۰۰)

۴. «عدد به مبلغ باقی آخر» عبارت است از: (۸۰۰۹۲/۲۷۵۰-۱۲۳۰= ۹۹۰۲/۷۰۰)



برآورد حواله نماید باید طوری مبالغ خراشه کارسازی عالیشانان مشارالیه نماید و همین رقم را صحت سند خرج خود دانسته ضبط نماید و هروقت در برات حواله آن عالیشانان غیر و تعرضی شده و عالیشانان خود از عهده برآمده و کارسازی نماید. و درعهده شناسد تحریراً فی شهر ربیع الاول ۱۲۴۱.

[حواشی/سجلات]

محل مهر: (سرکار نواب نایب السلطنه العلیه العالیه)

مقرر آنکه چون درحین صدور رقم مطاع پاره‌ای از تنخواه بروات بود و وجه کل آن‌ها به طریق نقد مشخص نموده تا در این اوقات کارگذاران سرکار مشخص شد. که تمامی بروات از قرار نقد بدون نقصان گماشتگان سرکار رسیده است. حدوداً مرقوم می‌شود که مبلغ (عدد به سیاق: ۱۰۸/۸۸۷ تومان و ۸۰۰۰ دینار) یک صد و هشت هزار و هشت صد و هشتاد و هفت هزار تومان و هشت هزار [دینار] متن طلب کار از دولت بهیه انگلیس تمام و کمال تحویل و ایصال عالیجاها عمدة الاکابر العیسویه مستر ولک وکیل دولت بهیه انگلیس شده که از آن سرکار واصل گردید و به هیچ وجه ادعایی و طلب حساب وجه قراردادی سابقه ندارم. تحریراً فی شهرشوال المکرم ۱۲۴۱.

از سمرقند تا قلعه سرخ دهلی (بخش نخست)

شجره‌شناسی و فیلوژنی خاندان سلطنتی گورکانیان هند

شریف حسین قاسمی^۱

ترجمه: عمادالدین ربّانی



این کتاب ارزشمند که به قلم پروفیسور شریف حسین قاسمی نگاشته شده، برای نخستین بار، شجره‌نامه‌ی کامل و مدّونی از خاندان سلطنتی گورکانیان هند را در یک مجلد گرد آورده است. نویسنده با بهره‌گیری از منابع معتبر فارسی، اردو و انگلیسی، شرح حال ۲۸ پادشاه مغول را از ظهیرالدین محمد بابر، بنیان‌گذار این سلسله، تا بهادرشاه ظفر، آخرین شاه مغول، به ترتیب ارائه کرده و اطلاعاتی دقیق از سال‌های حکومت، ولادت، وفات، خویشاوندان، همسران و فرزندان هر یک را ثبت نموده است. اهمیت این اثر در آن است که پیش از این، اطلاعات مربوط به اعضای این خاندان بزرگ در صدها منبع تاریخی پراکنده بود و هیچ کتابی به‌طور اختصاصی به شجره‌شناسی و فیلوژنی (تبارشناسی) گورکانیان نپرداخته بود. این کتاب نه تنها خلأ موجود در این زمینه را پر کرده، بلکه با ارائه‌ی فهرست‌های مفصل از اشخاص، اماکن و کتاب‌ها، به‌عنوان یک مرجع پژوهشی بی‌نظیر برای مورخان، نسب‌شناسان و علاقه‌مندان به تاریخ شبه‌قاره، سودمند افتاده است. همچنین، مطالب ارزشمندی درباره‌ی ازدواج‌های سیاسی مغولان با خانواده‌های صوفی و راجپوت، جایگاه زنان درباری، و سرانجام غم‌انگیز این خاندان در پی جنگ استقلال ۱۸۵۷، بر غنای تاریخی این اثر افزوده است. بدین‌سان، این کتاب، دریچه‌ای تازه به‌روی شناخت ساختار خویشاوندی، روابط سیاسی و تحولات اجتماعی یکی از بزرگ‌ترین امپراتوری‌های تاریخ جهان گشوده است.

کلمات کلیدی:

گورکانیان، مغول‌های هند، شجره‌شناسی، بابر، همایون، اکبر، جهانگیر، شاه‌جهان، اورنگ‌زیب، بهادرشاه ظفر، تاریخ هند، تبارشناسی.

مقدمه

ظهیرالدین محمد بابر در سال ۹۳۲ هجری قمری/۱۵۲۶ میلادی، سلطان ابراهیم لودی را در میدان نبرد پانی‌پت شکست داد. پس‌ازاین، او سایر نقاط هند را نیز فتح کرد و بدین ترتیب پایه‌های یک امپراتوری قوی و با دوام مغول را در اینجا بنا نهاد و سلسله مغول در اینجا شکوفا شد که جزئیات معتبر اعضای آن برای اولین بار در این کتاب ثبت شده است. در ابتدا لازم است روشن شود که امپراتور اکبر اعلام کرده بود که زنان خانواده سلطنتی باید به جای نام واقعی‌شان، با القاب و آدرس‌هایشان به یاد آورده شوند. این القاب و نشانی‌ها بیشتر نشان‌دهنده محل تولد این زنان یا مکان‌هایی بودند که برای اولین بار توسط اعضای خانواده سلطنتی، مانند قندهاری بیگم و اکبرآبادی بیگم دیده شده است؛ اما این دستور به طور کامل رعایت نشد، هم نام واقعی مادر خود اکبر، حمیده بانو بیگم و هم عنوان مریم زمانی در کتاب‌های مربوطه آمده است. یعنی زنان سلطنتی در منابع گاهی با القاب و گاهی با نام‌های واقعی‌شان به یاد آورده می‌شوند. به همین دلیل، احتمال سردرگمی در تعیین صحیح شخصیت آن‌ها وجود دارد. با این حال، این مشکل را می‌توان با بررسی و تحقیق حل کرد. منابع معتبر نشان می‌دهند که بابر هفت همسر و کنیز، شش پسر و شش دختر، داشته است؛ نام بچه‌هایش در توزک [سامان و آرایش و انتظام و ترتیب لشکر و مجلس دربار] بابری، منابع معاصر او و منابعی که بعداً نوشته شده آمده است. بعد از فتح هندوستان، بابر خانواده خود را به هند آورد. بدین ترتیب سلسله مغول آغاز شد و تا زمانی که مغولان قدرت را در دست داشتند، اعضای این خانواده زندگی پرزرق و برقی داشتند. همایون، پسر و جانشین بابر، توسط شیرشاه سوری شکست خورد و پس از آن زنان خانواده برای حفظ آبروی‌شان به کابل فرستاده شدند. همایون حدود چهارده سال بعد، در سال ۹۶۲ ه.ق./۱۵۵۵ م، هند را دوباره فتح کرد. پس‌ازاین، حکومت مغول‌ها در هند حدود ۳۳۱ سال دوام آورد که در طی آن ۲۸ پادشاه بر تخت سلطنت نشستند. این پادشاهان بیش از یکبار ازدواج کردند و تعداد زیادی فرزند داشتند که جزئیات آن را می‌توان در منابع مربوطه مشاهده کرد. این قانون طبیعت است که هر صعودی به سقوطی منتهی می‌شود. گواه روشن این امر، سلسله مغول در هند است. آخرین پادشاه آن، بهادر شاه ظفر، توسط بریتانیایی‌ها به رانگون تبعید شد و در آنجا در ۷ نوامبر ۱۸۶۲ فوت کرد. خانواده او در دهلی با سرنوشت وحشتناکی روبرو شدند، بسیاری از شاهزادگان کشته شدند، تعداد کمی از دهلی فرار کردند و توانستند جان خود را نجات دهند. زنان سلطنتی سرنوشت وحشتناکی را متحمل شدند. آن‌ها برای شکوه گذشته خود سوگواری می‌کردند. رسانه‌ها مدام در مورد





کودکان ویران‌شده‌ای که زنده مانده‌اند گزارش می‌دادند که مغول‌ها عمدتاً با افراد درون‌خاندانی ازدواج می‌کردند. علاوه بر این، آن‌ها با خانواده‌های شاهزادگان و وزیران قدرتمند خود نیز ازدواج می‌کردند. در این میان آن‌ها، خانواده‌های سلطنتی صفوی ایران ساکن هند که اعضای آن به دلایل مختلف به هند آمده و در اینجا ساکن شده بودند، به‌خصوص قابل‌توجه بودند. مغول‌ها همچنین روابط زناشویی خود را با برخی از خانواده‌های صوفی حفظ کردند؛ برای نمونه، خانواده‌های احراری و نقشبندی قابل‌توجه هستند. مغول‌ها حتی قبل از آمدن به هند نیز با این خانواده‌ها روابط نزدیکی داشتند. برخی از اعضای خانواده‌های صوفیان نیز در امور انتظامی امپراتوری مغول دخیل بودند؛ که چند تن از آنان به قدرت رسیدند. اکبر شاه اولین حاکم مغول بود که با خانواده‌های حاکم غیرمسلمان در هند ازدواج کرد و مقدمات ازدواج پسرانش را فراهم نمود. این سنت تا پایان در میان مغول‌ها ادامه یافت. ذکر این نکته جالب تاریخی در اینجا حائز اهمیت است که، در این میان راجپوت‌ها، خانواده‌های راتهور و کچهاوه موافقت خود را برای برقراری روابط زناشویی با مغول‌ها اعلام کرده بودند، اما راجپوت‌های هادا حاضر به ازدواج دختران خود با مغول‌ها نبودند (مآثرالامرا، ۲/۱۴۲). بنابراین، هنگامی که جهانگیر، پس از به سلطنت رسیدن، خواست دختر راجا مان سینگ، پسر جگت سینگ، را به کاخ شبستان معرفی کند، رای بهوج، که پدربزرگ مادری دختر برگزیده بود، با این رابطه موافقت نکرد (مآثرالامرا، ۲/۱۴۱) شایان‌ذکر است که امپراتور جهانگیر هیچ واکنش منفی به این وضعیت نشان نداد و ازدواج‌های اجباری را مجاز ندانست. شاه جهان از ممتاز محل از سلسله صفوی چهارده فرزند داشت که بیشتر آن‌ها در زمان حیات والدینشان درگذشتند. هفت فرزند ممتاز محل در آخرین روزهای زندگی او زنده بودند. به‌جز دو امپراتور مغول، اطلاعات کمی در مورد فرزندان همه امپراتوران مغول در کتاب‌های تاریخ وجود دارد. اکبرشاه دوم، که پادشاهی بدنام بود، ۱۱ پسر و ۶ دختر داشت. به همین ترتیب، آخرین امپراتور مغول، بهادرشاه ظفر، که برای رفع نیازهای خود پول قرض می‌گرفت، ۱۶ پسر و ۳۱ دختر داشت. هردوی این پادشاهان نیز با خدمتکارانی از خانواده‌های معمولی دهلی ازدواج کردند. بیشتر فرزندان این دو پادشاه قربانی پیامدهای جنگ استقلال ۱۸۵۷ شدند. شاهزادگان، شاهزاده‌هایی بودند که بیشتر آن‌ها به‌عنوان فرماندار خدمت می‌کردند، اما مغول‌ها همچنین به زنان خانواده‌هایشان توجه ویژه‌ای داشتند. به آن‌ها جاگیرهایی برای زندگی سلطنتی اعطا می‌شد. دختر شاه‌جهان، جهان‌آرا و دختران اورنگ زیب، زیب النساء، و زینت‌النساء زندگی خود را در رفاه بسیار گذراندند. آن‌ها در دهلی باغ‌ها و مساجدی دارند. نه‌تنها این، بلکه



شهرکی به نام سهاگ پوره در نزدیکی آگرا برای خانواده‌های بیوه ساخته شد، جایی که چنین زنانی می‌توانستند با عزت زندگی کنند. این یک پیشکش بود. (هارون، ۲۵۴/۱) در کتاب‌هایی که درباره مغول‌ها نوشته شده، اطلاعاتی درباره اعضای این خاندان نیز ارائه شده است، اما در یک کتاب گردآوری نشده است.

هدف از این تلاش، رفع این نقیصه است. نویسنده تا حد امکان اطلاعات مربوط به این کتاب را از منابع معتبر گرفته است و به اطلاعاتی که در بیش از یک منبع ذکر شده‌اند، اولویت داده است. این کتاب شامل کتاب‌هایی به زبان‌های فارسی، اردو و انگلیسی به عنوان منابع برای راقم است. منابع راقم شامل کتاب‌هایی به زبان‌های فارسی، اردو و کتاب‌های فارسی منابع معاصر و قابل اعتمادی هستند و مهم‌ترین و اساسی‌ترین آن‌ها محسوب می‌شوند. با وجود جستجویم، نتوانستم چند اثر به زبان فارسی در دهلی پیدا کنم، اما این کمبود تا حد زیادی توسط کتاب‌های انگلیسی درباره مغول‌ها جبران شده است. تمام کتاب‌های انگلیسی که در منابع خود آورده‌ام، بر اساس منابع فارسی با ذکر منابع نوشته شده‌اند. بنابراین، از نظر اعتبار و اصالت، مشابه منبع اصلی فارسی هستند. آقای دکتر اظهر فاروقی (دییر انجمن ترقی اردو هند) چنین کتاب‌هایی را منتشر کرده است. آن‌ها همیشه به دنبال کتاب‌هایی هستند که به چند دلیل از نظر خودشان ارزش انتشار داشته باشند. من از شما ممنونم که به این کتاب تاریخی توجه نمودید که با کوشش آقای اظهر فاروقی چاپ شد. این مایه افتخار و خوشحالی من است.

ظهیرالدین محمد بابر

• بنیان‌گذار امپراتوری مغول در هند •

مدت حکومت در هندوستان:

۹۳۷-۹۳۲ ه.ق / ۱۵۲۵-۱۵۳۰ م.

تولد:

۶ محرم ۸۸۸ ه.ق / ۱۴ فوریه ۱۴۸۳ م.



سال جلوس: بابر برای اولین بار در روز سه‌شنبه، ۵ رمضان ۸۹۹ ه.ق/ژوئن ۱۴۹۴ م. در سن ۱۱ سال و ۷ ماه و ۳ روز در برندجان (سمرقند) به‌عنوان حاکم فرغانه بر تخت سلطنت نشست. پس از شکست شیانی خان، در سال ۹۱۰ ه.ق/۱۵۰۴ م. کابل را فتح کرد. او در روز جمعه، ۷ رجب ۹۳۲ ه.ق- صبح جمعه (هفت رجب) ۱۵۲۶ م، ابراهیم لودی را در پانی‌پات شکست داد و هند را فتح نمود.

وفات:

پس از مرگش در دهلی در سن ۴۸ یا ۴۷ سالگی در روز شنبه ۶ جمادی‌الاول ۹۳۷ ه.ق. (به ماده تاریخ = بهشت روزی‌باد) / ۲۶ دسامبر ۱۵۳۰ م.، از او با القاب فردوس مکانی، گیتی‌ستانی، فردوس منزل یاد می‌شود. بابر ابتدا در آرام باغ، آگره، سپس در باغ بابر فعلی، در کابل، به خاک سپرده شد.

پدر: عمر شیخ میرزا (متوفی دوشنبه ۴ رمضان ۸۹۹ ه.ق/ژوئن ۱۴۹۴ م.) فرزند ابوسعید میرزا فرزند محمد میرزا فرزند میران شاه فرزند امیر تیمور گرگانی.

مادر:

قُتْلُق نگار خانم (متوفی ۲۷ ذی‌الحجه، ۹۱۰ ه.ق) دختر یونس خان، پسر ولیس خان، حاکم مغولستان، دولت بیگم مادر بزرگ بابر بود. او زنی بسیار شجاع، دوراندیش و مدبر بود. بیشتر کارها با مشورت او انجام می‌شد (مآثر، ۶۱/۳). علاوه بر قتلُق نگار خانم، پدر بابر، عمر شیخ میرزا، همسران دیگری نیز داشت:

فاطمه سلطان آغا (اولین زن پدر بابر بود)	الوس آقا بنت خواجه حسین	مخدوم سلطان بیگم (ملقب به قراکوزا بیگم)
تون سلطان	آقا سلطان	امید آغاچه (کنیز بود)

برادران بابر:

جهانگیر میرزا (دو سال کوچک‌تر بود، نام مادرش امید آغاچه بود)	ناصر میرزا (چهار سال از بابر کوچک‌تر بود. نام مادرش امید آغاچه بود)
---	---



خواهران بابر:

• خانزاده بیگم: پنج سال بزرگتر از بابر، خواهر واقعی بابر بود. او نقش مهمی در زندگی بابر ایفا کرد. در یک موقعیت اضطراری، او با محمد شیبانی خان، از مخالفان بابر، ازدواج کرد. بدین ترتیب، بابر از محاصره شیبانی خان در تاشکند نجات یافت. شیبانی خان صاحب پسری به نام خرم شاه شد که در نوزادی درگذشت. شیبانی از ترس اینکه خانزاده بیگم ممکن است در توطئه‌ای با برادرش علیه او شرکت کند، او را طلاق داد و او را به عقد یکی از امرای خود، سید هادی، درآورد. شیبانی خان و سید هادی درنبردی با شاه‌طهماسب صفوی کشته شدند. خانزاده بیگم به دست ایرانیان افتاد. وقتی پادشاه ایران فهمید که خانزاده بیگم خواهر بابر است، با احترام او را به افغانستان نزد بابر فرستاد. او در سال ۱۵۱۱ م. ۹۱۷ ه.ق با یکی از دوستانش، محمد مهدی خواجه، ازدواج کرد. مهدی خواجه خواهری به نام سلطانه بیگم داشت. او توسط خانزاده بیگم بزرگ شد. او با میرزا هندال (ایرا، ص ۴۷) ازدواج کرد. خانزاده بیگم اولین کسی بود که در خانواده بابر عنوان پادشاه بیگم را دریافت کرد. خانزاده بیگم به هند آمد و سپس، پس از شکست همایون از شیرشاه سوری، به همراه دیگر زنان خانواده سلطنتی به افغانستان رفت. در افغانستان، دو برادر همایون، عسکری میرزا و میرزا، با همایون مخالف بودند. برای رفع این اختلاف، خانزاده بیگم به قندهار فرستاده شد. او در کارش شکست خورد و در راه قندهار درگذشت (شرما، ۳۱، ایرا، ۳۰).

- مهربانو: فرزند امید آقا بود و دو سال از بابر کوچکتر بود. ناصر میرزا برادر حقیقی او بود.
- شهربانو بیگم: فرزند امید آغا بود. هشت سال از بابر کوچکتر بود. خواهر تنی نصیر میرزا و مهر بانو بود.
- یادگار سلطان: نام مادرش آغا سلطان بود که صیغه پدر بابر بود.
- رقیه سلطان بیگم: مادرش مخدوم سلطان بیگم ملقب به قره کوز بیگم بود.

همسران بابر:

- عایشه بیگم: او دختر سلطان احمد میرزا، عموی بابر بود. از بابر طلاق گرفته بود. نام مادرش حبیبه سلطان بیگم بود.
- معصومه سلطان بیگم: خواهر کوچکتر عایشه بیگم و کنیز بابر بود (ایرا، ۱۱). او هنگام به دنیا آوردن دختری درگذشت. دختر متوفی به نام مادرش معصومه سلطان بیگم نام‌گذاری شد.
- بی‌بی مبارکه بنت ملک شاه منصور، گلبدن بیگم او را افغانی‌آغا می‌نامید (ایرا، ۱۳).



• مهام بیگم: او مادر همایون بود. او در سال ۱۵۰۶ با بابر ازدواج کرد (ایرا، ۱۰). مهام بیگم پسری به نام فاروق داشت که در نوزادی درگذشت. او در ۲ اوت ۱۵۲۶ به دنیا آمد (ایرا، ۱۵).

• دلدار بیگم: این زنی است که حمیده بانو بیگم (مهام بیگم) را به ازدواج با همایون ترغیب کرد (قندهاری، ۳۰). او مادر گلبدن بیگم، نویسنده همایون‌نامه، و گلرخ بیگم (گلبرگ بیگم) است. هندال پسر دلدار بیگم است (ایرا، ۱۳). الوار میرزا آخرین فرزند آنها بود که زود درگذشت (ایرا، ۲۵).

• صالحه سلطان بنت پاشا بیگم.

• زینب سلطان: بابر در سال ۱۵۰۴ م. یا ۱۵۰۵ م. با زینب سلطان ازدواج کرد (ایرا، ۱۰).

• گلنار و نارگل: شاه‌طهماسب صفوی دو کنیز به نام‌های گلنار و نارگل نزد بابر فرستاد.

پسران بابر:

• نصیرالدین محمد همایون: در ۴ ذی‌القعدة ۹۱۳ ه.ق. (= سلطان همایون خان) / ۱۵۰۸ م. در قلعه کابل به دنیا آمد و در سال ۹۶۳ ق. ه.ق. / ۱۵۵۶ م. در دهلی درگذشت.

• میرزا هندال: نام اصلی او محمد نصیر ابوالنصر محمد بود. او احتمالاً در سال ۱۵۱۹/۹۲۵ متولد شد. مژده تولد او در زمان فتح هند دریافت شد، ازاین‌رو او را هندل نامیدند. هندل در ۲۱ ذی‌القعدة ۹۵۶ ه. ق. / ۱۵۵۱ م.، در سن ۳۳ سال و هشت‌ماهگی درگذشت. قندهاری (۳۹) - گلبدن بیگم و گور بیگم، نویسندگان کتاب نامان همایون، خواهران میرزا هندال بودند. گلرخ بیگم با نورالدین محمد چغتایی ازدواج کرده بود. دختر آنها سلیمه سلطان بود که با بایرم‌خان، خانِ خانان ازدواج کرده بود. پس از ترور بایرام خان در ۹۰۸ ه.ق. / ۱۵۶۱ م.، امپراتور اکبر خود با او ازدواج کرد. رقیه سلطان/سلطنه بیگم دختر میرزا هندال بود. او با شاه قلی محرم ازدواج کرده بود. او در جمادی‌الاول ۱۰۳۵ ه. ق. / ژانویه ۱۶۲۶ م. در سن ۸۴ سالگی درگذشت. امپراتور اکبر نیز با او ازدواج کرده بود (بیلی، ۳۹۲).

• محمد عسکری میرزا: پسر سوم بابر بود. گلرخ بیگم مادرش بود. در سال ۹۲۲ ه. ق. / ۱۵۱۵ م. به دنیا آمد. در راه حج در ۱۱ ذی‌الحجه ۹۶۴ ه.ق. / ۱۵ اکتبر ۱۵۵۶ م. در سرزمین شام فوت کرد (قندهاری، ۳۵). نام همسرش سلطان بیگم بود. یکی از دخترانش با یوسف خان مشهدی ازدواج کرد. به گفته گلبدن بیگم: محمد عسکری میرزا اکبر را به همسرش سلطان بیگم تحویل داده بود؛ ولی با اکبر مانند پسر خود رفتار می‌کرد (قندهاری، ۳۶). ابراهیم میرزا، پسر عسکری میرزا، به دلیل شورش علیه همایون زندانی شد.



• میرزا ناصر (جم، ۴۲/۱).

• فرخ فال گل چهر (جم، ۴۲/۱).

• کامران میرزا: کامران میرزا با مهرافروز بیگم ازدواج کرده بود (ایرا، ۱۸). همچنین خانم بیگم نام برده شده است (ایرا، ۳۵، ۲۲۰). او عروسی داشت به نام گلرخ بیگم که با فرزندش ابراهیم حسین میرزا بن محمد سلطان میرزا ازدواج کرده بود. گلرخ بیگم پسری به نام مظفر حسین داشت (عمل ۱۹۵/۳، ۲۰۸)، ابراهیم و میرزا ابوالقاسم نام دیگر فرزندان بودند. ابوالقاسم میرزا توسط راجا بهادر رامل کشته شد (سوکار، ۳۴-۸۴، ۱۳۷، قندهاری، ۳۳، امامت، ۴۶۸/۱).

دختران:

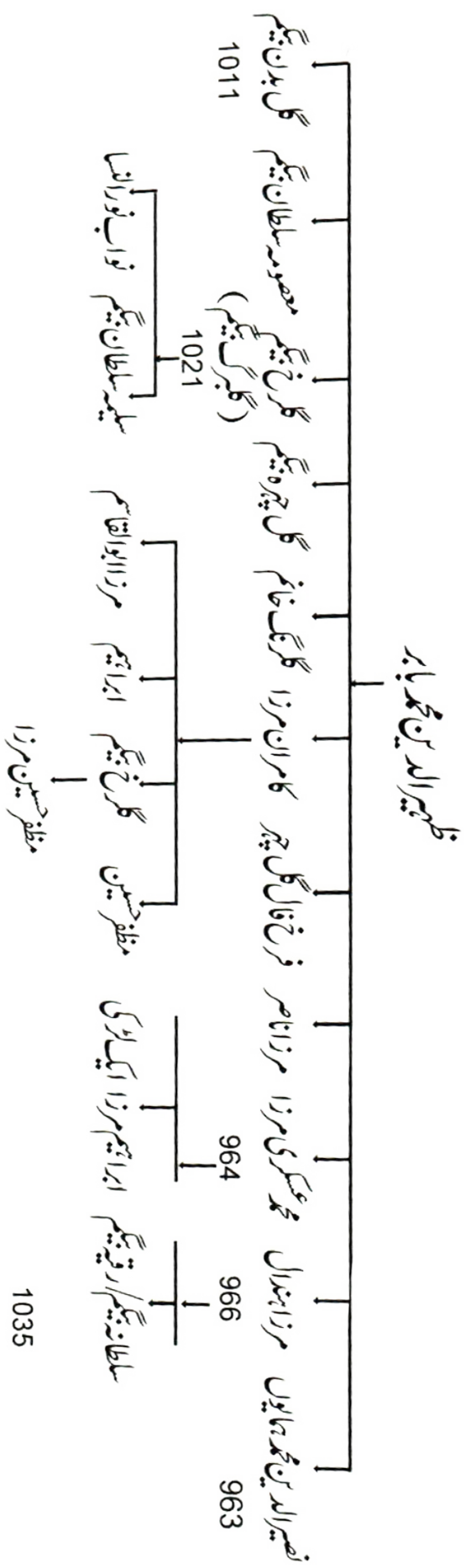
• گلرنگ خانم دختر صالحه سلطان بنت پاشا بیگم: او با میرزا نورالدین محمد ازدواج کرده بود (سوکار، ۱۵۹، مآثر ۳۷۵/۱۱)

• گل چهره بیگم: همایون او را در سال ۱۵۴۸ م. در کابل به عقد یک شاهزاده ازبک به نام عباس سلطان، درآورد (بلی، ۱۴۶).

• گلرخ بیگم، گلبرگ بیگم: او دختر دلدار بیگم و خواهر گلبدن بیگم بود. هندال برادر او بود. او در سال ۱۶۲۴ م. ۱۰۳۳ ه.ق. در اجمیر بیمار شد و جهانگیر از او عیادت کرد (مآثر، ۱۹۹/۳). او با میرزا نورالدین محمد چغتایی ازدواج کرد. یکی از دختران آنها، سلیمه سلطان بیگم، در سال ۱۵۵۸ م. با بیرم خان خانان ازدواج کرد. بیرم خان در سال ۹۰۸ ه.ق. / ۱۵۶۱ م. کشته شد و پس از آن اکبر با او ازدواج کرد. بدین ترتیب گلرخ بیگم مادر شوهر اکبر شد. در (مآثرالامرا، ۳۷۵/۱۲) نام او گلبرگ بیگم ثبت شده است (همان، ۱۴۶، سوکار، ۱۳۷). او در سال ۱۶۱۲ ه.ق. ۱۰۲۱ م. در زمان سلطنت جهانگیر درگذشت (همان، ۳۴۹). نواب نورالنسا گلرخ بیگم دختر دیگری داشت (بهکری، ۸۷)

• معصومه سلطان بیگم، دختر معصومه سلطان بیگم: او به نام مادر مرحومش نام گذاری شد (ایرا، ۳).

• گلبدن بیگم، دختر دلدار بیگم: او نویسنده همایون نامه درباره همایون است. او با امیرالامرائی همایون، اخضر خواجه خان چغتای (خضر خان)، که والی بیهار بود و در سال ۹۶۶ ه.ق. ۱۵۵۹ م. درگذشت، ازدواج کرده بود (بیلی، ۱۴۶؛ مآثر، ۲۳۹/۳، شرما، ۶۳). گلبدن بیگم در ۶ ذی الحجه ۱۰۱۱ ه.ق. / ۷ می (فوریه؟) ۱۶۰۳ م. در سن ۸۲ سالگی در آگره درگذشت.





نصیرالدین محمد همایون

حکومت دوره اول:

دوره دوم:

سال جلوس:

مدت سلطنت:

وفات:

۹۳۷ ه.ق. / ۱۵۳۰ م. - ۹۴۷ ه.ق. / ۱۵۴۰ م.

رمضان ۹۶۳ یا ۹۶۲ ه.ق. (به ماده تاریخ = شمشیر همایون)

دوشنبه جمادی الاول ۹۳۶ ه.ق. (به ماده تاریخ = خیرالملوک)

۱۳ سال و ۱۰ ماه و چند روز (جم، ۱۴۴/۲)

او از ساختمانی در قلعه قدیمی دهلی سقوط کرد و در ۱۱ ربیع الاول ۹۶۳ ه.ق. (به ماده تاریخ = همایون شاه از پشت بام افتاد، که این ماده تاریخ برای سال ۹۶۲ است). در سن ۴۷ سالگی (یا به روایتی ۴۹ سالگی) درگذشت. پس از مرگش، از او به عنوان «جنت مکانی و جنت آشیانی» یاد شد.

ظهیرالدین محمد بابر

ماهیم بیگم

پدر:

مادر:

زنان:

• کجک بیگم (مآثر ۲۳۵/۳) یا ماه چوچک بیگم (Moon Flower)، (مآثر، ۱۶۸۳/۱) دختر میر علاءالملک تریندی (مآثر، ۲۳۵/۳)، مادر برادر ناتنی اکبر، حکیم میرزا، حاکم کابل (عمل، ۱۹۰/۳) و زنی بسیار باهوش بود. امور کابل را از طرف پسرش با مهربانی و سخاوت اداره می کرد. در ۱۳ شعبان ۹۷۱ ه.ق. / ۲۷ مارس ۱۵۶۴ م. ترور شد (قندهاری، ۱۰۷). ماه چوچک یکی از دخترانش را به ازدواج ابوالمعالی درآورده بود. به دستور ابوالمعالی، برادرش حیدر قاسم خان، ماه چوچک را کشت (قندهاری، ۱۰۷، بکری ۵۶، ۵۷).

• حمیده بانو بیگم، که با نام مریم مکانی نیز شناخته می شود، نوه صوفی مشهور شیخ احمد جام ژنده پیل (بل، ۲۲۹) / نبیره پیل (پله، ۱۵۰) بود. در مورد نام پدرش اختلاف نظر وجود دارد. گلبدن بیگم او را دختر میر بابا دوست می داند که دختر آخوند هرآفتاب چی (ص ۱۲۳)، هندال و میر معصوم بکری شیخ علی اکبر جامی است. همچنین ممکن است که این ها همه نام ها و القاب یک نفر باشند. با این حال، مورخان ترجیح می دهند که او دختر خواجه علی اکبر میر بابا دوست باشد (قدری، ۳۰). او در سال ۹۳۲ ه.ق. / ۱۵۲۷ م. یا ۹۳۳ ه.ق. / ۱۵۲۸ م متولد شد و در سال ۹۴۸ ه.ق. / ۱۵۴۱ م. با همایون ازدواج کرد. وی مادر اکبر بود. مریم مکانی در سال ۱۶۰۴ ه.ق. در سن ۸۰ سالگی درگذشت (قندهاری، ۳۰-۳۱) و او در کنار همسرش همایون در مقبره همایون به خاک سپرده شده است (بل، ۱۵۳)، روایتی وجود دارد که او در دوشنبه ۱۷ شهریور ۱۰۱۲ ه.ق. / دوشنبه ۲۹ اوت ۱۶۰۳ م. یا ۱۰۱۳ ه.ق. / ۱۶۰۴ م. در آگره (۴۲) در سن ۷۸ سالگی درگذشت. (اکبرنامه، کلکته ۱۸۷۷-۱۸۷۹، بل، ۱۵۳، آپرا کرم ۲۲ گلبدن) نیز از او به عنوان بیگم یاد می کند (ایرا، ۱۸، ۲۵۳). او



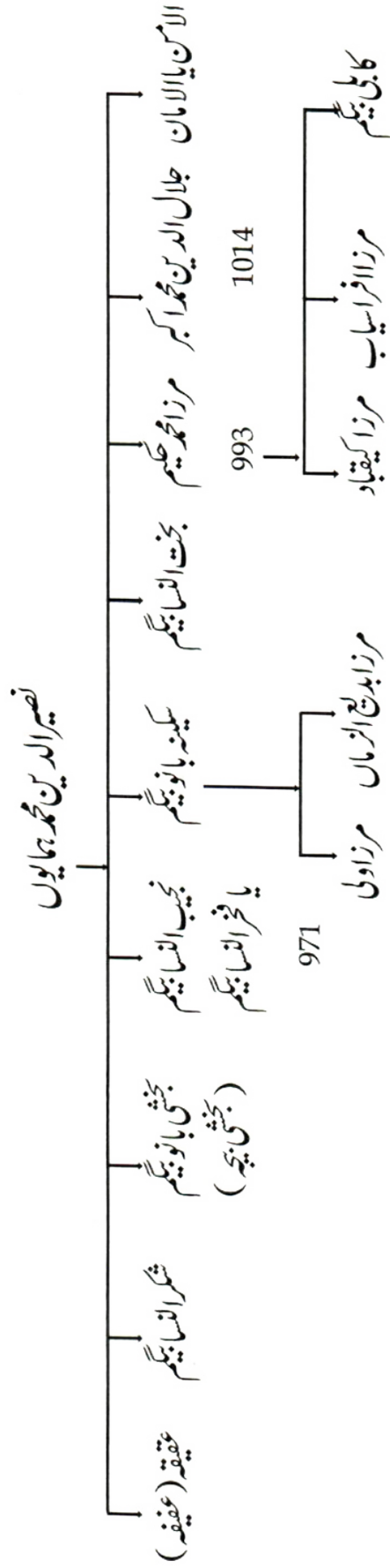
- همچنین دختری به نام عقیقه (عقیفه) به دنیا آورد که در نوزادی درگذشت (ایرا، ۲۷). او کسی بود که سرای عرب را در منطقه حضرت نظام‌الدین ساخت (ایرا، ۷۶).
- بی‌بی دولت شاد: او مادر شکران النساء (بیلی، ۱۰۷) است.
- مایواجان: این خدمتکار دختر یک زن فرانسوی صاحب‌خانه بود. او این خبر دروغ را پخش کرد که قرار است فرزندی به دنیا بیاورد (ایرا، ۲۷).
- گلبرگ بیگم: (ایرا، ۳۳) گلرخ بیگم.

پسران:

- الامن / الامان: قبل از اکبر متولد شد، کمی بعد درگذشت (ایرا، ۲۲). مادرش یادگار طغای بود (تذکره الوقایع، ۱۵). این بانو همان حمیده بانو بیگم مادر اکبر است (مآثر، ۱۹۸/۳، ۶۵۸).
- جلال‌الدین محمد اکبر، جزئیات مربوط به او در صفحات بعدی نوشته شده است.
- میرزا محمد حکیم، حاکم کابل: دختر میرزا سلیمان، حاکم بدخشان، در عقد او بود (بهکری، ۱۴). او دختری به نام بالی بیگم داشت که همسر میرزا شاهرخ، والی بدخشان بود (ایرا، ۳۳۳/۳) پس از مرگ میرزا شاهرخ، شاه‌عباس دوم پادشاه ایران، کابلی بیگم را به عقد عموی نابینایش سلطان‌علی درآورد (عمل، ۳۳۴/۳). میرزا محمد حکیم، میرزا افراسیاب و میرزا کیقباد دل‌آرا را به دنیا آورد (مآثر، ۱۶۱/۲). میرزا حکیم در ۱۶ امرداد الهی ۹۹۳ ه.ق. ۲۶ ژوئیه ۱۵۸۵ م. در سن سی و دو سالگی درگذشت (بیلی، ۲۵۹).

دختران:

- بخت‌النسا بیگم.
- سکینه بانو بیگم: سکینه بانو بیگم خواهر میرزا محمد حکیم. اکبر او را به همسری شاه قاضی خان پسر قاضی عیسی درآورد (قندهاری، ۲۷۴).
- نجیب‌النسا بیگم یا فخرالنسا دختر ماه چوچک، خواهر میرزا محمد حکیم است. (عمل، ۴۵۷/۳) با شادی‌شاه ابوالمعالی خواجه حسن نقش‌بندی (بیلی، ۲۹۰) ازدواج کرد (عمل، ۱۹۰/۳، قندهاری، ۱۰۶، ۱۰۹). در شعبان ۹۷۱ ه.ق. / ۱۵۶۳ م. به قتل رسید.
- بخشی بانو بیگم (بخشی بچه): اکبر در پنجمین سال پادشاهی او را شوهر داد.
- شکرالنسا بیگم: نام مادرش بی‌بی دولت شاد بیگم بود. در سال ۱۰۰۱ ه.ق. اکبر او را به عقد میرزا شاهرخ ابن میرزا ابراهیم ابن میرزا سلیمان والی بدخشان درآورد (عمل، ۳۳۲/۳). او در مقبره اکبر دفن است.
- عقیقه (عقیفه): در یک جنگ مرد یا شاید در دریا غرق شده باشد (ایرا، XVI).



ابوالفتح جلال‌الدین محمد اکبر



حکومت:

۹۶۳ ه.ق / ۱۵۵۶ م. - ۱۰۱۴ ه.ق. / ۱۶۰۵ م.

تولد:

شب یکشنبه ۵ رجب ۹۴۹ ه.ق. / ۱۵ اکتبر ۱۵۴۲ م. در کلانور

سال جلوس:

ربیع‌الثانی ۹۶۳ ه.ق. = نصرت اکبر / ۱۵۵۶ م. (جم، ۲ / ۴۴)

مدت سلطنت:

۵۱ سال (جم، ۲ / ۴۴)

وفات:

جمعه ۲۰ جمادی‌الثانی ۱۰۱۴ ه.ق. / ۲۴ یا ۲۷ اکتبر ۱۶۰۵ م. در

سن:

۶۳ سالگی. بعد مرگ به او القاب جنت آشیانی، عرش آشیانی، و

جنت آستانی داده شد.

پدر:

نصیرالدین محمد همایون

مادر:

حمیده بانو بیگم مخاطب به مریم مکانی مشهور به حاجی‌بیگم

طغائی‌زاده (وفات: ۱۰۲۰ ه.ق. / ۱۶۱۱ م.) (عمل، ۳ / ۶۰، مآثر، ۳ / ۱۹۸،

۶۵۸). دختر خواجه علی‌اکبر میر بابا دوست، از نزدیکان همایون بود.

زنان:

• موتی بیگم: اکبر ابتدا با او ازدواج کرد. در سال ۱۰۲۸ ه.ق. / ۱۶۱۸ م. فوت کرد و در

لاهور دفن شد.

• آبدار بیگم.

• من بهاوتی بیگم.

• بی‌بی دولت شاد: آرام بانو بیگم دختر او بود، اکبر این دختر را خیلی دوست داشت.

• هیرا کنور صاحبه / هرکها بای ملقب به مریم زمانی (م ۱۰۳۲ ه.ق. / ۱۶۲۳ م.)، دختر راجا

بهارى مل کچه‌وايه. اکبر در سال ۱۵۶۴ م. با او ازدواج کرد. در زمان ازدواجش ۱۸ سال داشت.

وی مادر جهانگیر است. او در گورستان روضه مریم در شهر آگرا دفن شد.

• ناشناخته: دختر قاضی عیسی (م ۹۸۰ ه.ق. / ۱۵۷۲ م.) در اجمیر فوت کرد. نقیب خان به

اکبر گفته بود که قاضی عیسی مایل است دخترش را به او بدهد و مدت‌ها منتظر ازدواج با او

بود. اکبر او را به رسم بزرگان خانه نقیب‌خان به عقد خود درآورده بود (مآثر، ۳: ۸۱۵).

• شاه غازی خان، پسر قاضی عیسی، با سکینه بانو بیگم، دختر همایون و خواهر میرزا

محمد حکیم (قندهاری، ۲۷۴) ازدواج کرد.



- تارا بیگم: او در آگرا باغی داشت (بیلی، ۴۰۱)
- توتی بیگم: او باغ توتی را در آگرا ساخت. بعید نیست که او موتی بیگم باشد.
- صاحب بیگم: او همسر محمدامین خان وزیرالملک بود. پس از مرگ محمدامین، اکبر با او ازدواج کرد و لقب صاحب بیگم را به او داد. (مآثر، ۱۷۶/۳).
- اکبر در سن چهارده سالگی در سال ۱۵۵۲ م. با دختر جمال خان زمین دار دهلی ازدواج کرد.
- رقیه سلطان بیگم همسر اول اکبر و دختر میرزا هندال بود.
- در سال‌های ۷۱-۱۵۷۰ م. اکبر با شاهزاده خانم‌های بیکانر و جایسمالر ازدواج کرد.

پسران:

- محمد سلیم میرزا ملقب به شیخو جهانگیر فرزند هیوا کنور ملقب به مریم زمانی دختر راجه بهاری مل کچهاوه بود (بیلی، ۱۱۶). محمد سلیم میرزا در ۹۷۷ ه.ق / ۱۵۶۹ م به دنیا آمد.
- محمد دانیال میرزا: نام مادرش مشخص نیست. شیخ فرید بهکری نام او را وان شاه نوشته است. او در نزدیکی خانه شیخ دانیال چشتی به دنیا آمد برای همین دانیال نام گرفت (اکبرنامه، ج ۳ / ۸۳۸ و ۸۳۷ کلکته ۱۸۸۹ م.). در سال ۱۰۰۶ ه.ق. / ۱۵۹۸ م. با جانان بیگم / جانی بیگم بنت عبدالرحیم خان‌خانان ازدواج کرد. محمد دانیال دختری به نام بلاقی بیگم داشت (مآثر، ۴۶۰/۳) که با میرزا ولی فرزند خواجه حسن نقشبندی فوجدار (۱۰۵۸ ه.ق. / ۱۶۴۸ م.) ماندو ازدواج کرد (عمل، ۴۶۰/۳، مآثر، ۴۶۶/۳). شاهزاده طهمورث پسر دانیال بود (عمل، ۱۳۲/۳ / مخدرات، ۱۰۱/۲) علاوه بر این بایسنقر و هوشنگ هم پسران دانیال بودند (بیلی، ۳۶۸ / مآثر، ۱۵۵/۱). این شاهزاده در جمادی‌الاول ۱۰۳۷ ه.ق. / ۱۶۲۷ م. به قتل رسید. هوشنگ با هوشمند بیگم دختر سلطان خسرو ازدواج کرد (بیلی، ۱۲۰ / ۱۶۱). دانیال همچنین می‌خواست با یک شاهزاده خانم بیجاپوری ازدواج کند (ایرا، ۳۱۸) دانیال در اول ذی‌الحجه ۱۰۱۳ ه.ق. / ۸ آپریل ۱۶۰۵ م. در سن ۳۳ سالگی به دلیل کثرت نوشیدن شراب در برهانپور فوت کرد (بیلی، ۱۱۶). اهل برهانپور یک عمارت برای قبر او بنا کردند.
- مراد میرزا ملقب به پهای: او را پهای می‌نامیدند زیرا در فتح پور سیکری که بر فراز تپه‌ای واقع شده است، متولد شد. مادرش سلیمه سلطان بیگم بود که در مقبره همایون (قبل از ۱۰۷۷ ه.ق.) دفن شده است. مراد میرزا از بستگان نزدیک پدر بزرگ پدری بابر بود. مراد، دختر عزیز میرزا را به عقد او درآورد. حاصل ازدواجش با عزیز میرزا یک دختر بود. یکی از دخترانش، جهان بانو بیگم، با پسر جهانگیر، شاهزاده پرویز، ازدواج کرده بود و دختر دیگرش عروس دارا شکوه بود (بیلی، ۱۹۰). مراد در ۱۵ شوال ۱۰۰۷ ه.ق. / ۱ می ۱۵۹۹ م. در سن بیست سالگی درگذشت.

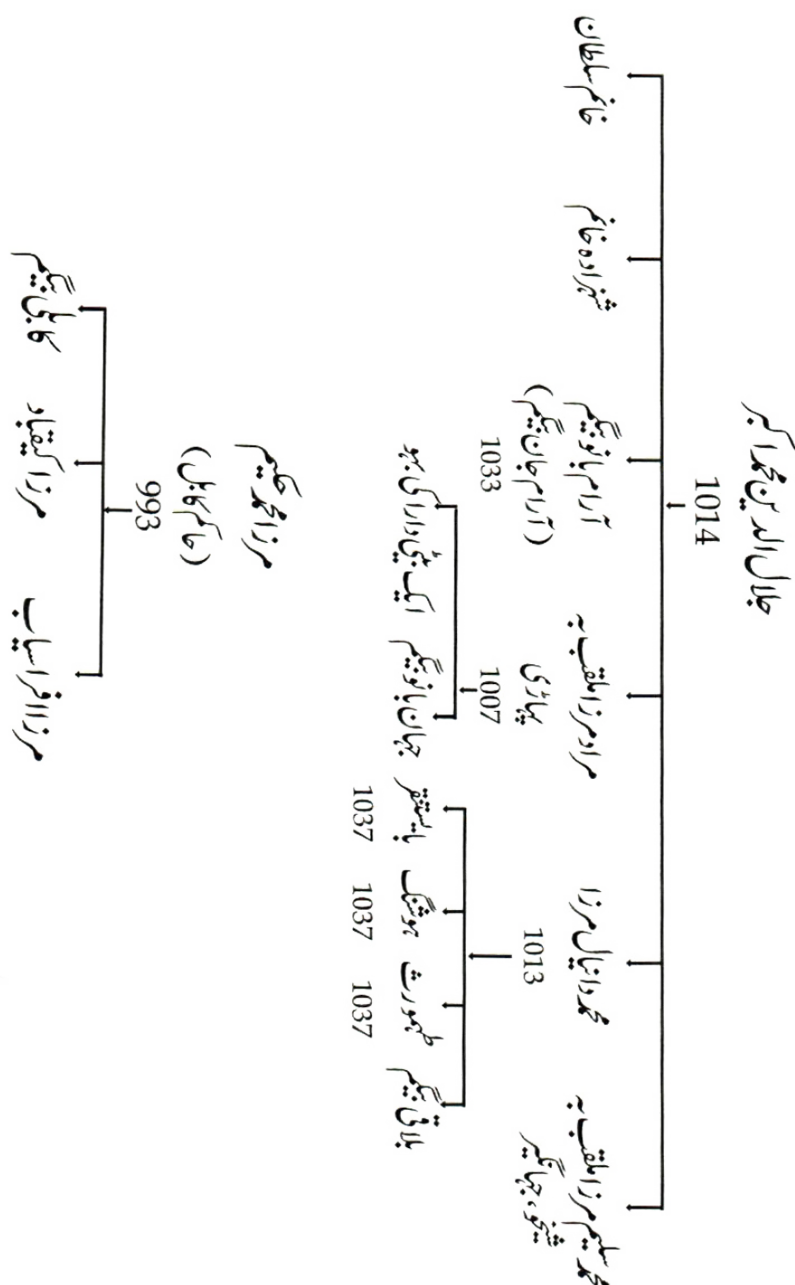
دختران:



• آرام بانو بیگم، آرام جان بیگم (لادلی)، دختر بی‌بی دولت شاد، در سال ۱۰۳۳ ه.ق. ۱۶۲۴ م. در زمان سلطنت جهانگیر درگذشت، در مقبره اکبر در سکندره (بیلی) به خاک سپرده شدند. اکبر به این دختر و مادرش سخت دل‌بسته بود.

• شهزاد خانم: او از رحم سلیمه بیگم و با شهزاد مظفر میرزا، بیگ دکنی، ازدواج کرده بود (مخدورات، ۳۳/۲).

• خانم سلطان: دختر بزرگ اکبر. او در سی و هشتمین سال سلطنت اکبر با محمد سلطان میرزا، پسر ولیس میرزا، ازدواج کرد (مآثر، ۹۸/۳). (بیلی، ۲۱۳) برخلاف آنچه نوشته شده است که او با مظفر حسین میرزا ازدواج کرده وی با پسر ابراهیم حسین میرزا ازدواج کرده بود.





ابوالمظفر نورالدین محمد جهانگیر

حکومت:	۱۰۱۴ ه.ق. / ۱۶۰۵ م. - ۱۰۳۷ ه.ق. / ۱۶۲۷ م.
ولادت:	چهارشنبه ۱۷ ربیع الاول ۹۷۷ ه.ق. / ۳۱ آگست ۱۵۶۹ م.
جلوس:	پنجشنبه ۱۴ ربیع الثانی (به روایتی ۲۰ جمادی الثانی) ۱۰۱۴ ه.ق. (به ماده تاریخ = شاه جهانگیر نصیب سپهر)
عمر هنگام جلوس:	۳۸ سال
مدت سلطنت:	۲۱ سال و ۸ ماه و ۱۳ روز (جم، ۲ / ۴۹)
وفات:	۲۸ صفر ۱۰۳۷ ه.ق. / ۲۸ اکتبر یا ۷ نومبر ۱۶۲۷ م. در ۵۸ سالگی. بعد از وفات به جنت مکانی ملقب شد.
مدفن:	شاهدره، لاهور
پدر:	جلال الدین محمد اکبر
مادر:	هیرا کنور صاحبه هرکها بائی ملقب به مریم زمانی
زن‌ها:	

• پادشاه بیگم (۱۰۳۹ ه.ق. / ۱۶۲۹ م.)

• نور جهان بیگم: دختر غیاث بیگ اعتمادالدوله رازی طهرانی (۱۰۳۱ ه.ق. / ۱۶۲۱ - ۲۲ م.)، بعد از وفات شیرافکن خان، جهانگیر با او ازدواج کرد. نور جهان فرزند پسری از شیرافکن خان نداشت ولی دختری داشت به نام لادلی. او در سال ۱۰۵۵ ه.ق. / ۱۶۴۵ م. در سن ۷۲ سالگی در دوران سلطنت شاه جهان پس از مرگ جهانگیر در لاهور درگذشت و جهانگیر و نورجهان هر دو در لاهور دفن شدند.

• جهانگیر با دختر خواجه جهان بخش ازدواج کرده بود که نامش مشخص نیست. (مجالس جهانگیری، ۲۹۱).

• جودها بای جگت گوساین بال متی ملقب به بلقیس مکانی دختر راجا اودی سنگه والی جودهپور، پسر راجا مالدیو، او را جودها بهای می خواندند به دلیلی که شاهزاده جودهپور بود. او در ۹۹۴ ه.ق. / ۱۵۸۳ م. با جهانگیر ازدواج کرد. جمادی الاول ۱۰۲۸ ه.ق. / ۱۷۱۹ م. فوت کرد. روستایی به نام سوهاگپورا در مجاورت نور منزل در آنجا دفن است (بیلی، ۲۰۲؛ مخدرات، ۱۲/۲؛ عمل، ۱۰۵/۱).



- نورالنساء بیگم: دختر ابراهیم حسین میرزا و خواهر محمد سلطان میرزا بود. مادر نورالنساء، گلرخ بیگم، دختر کامران میرزا بود (بیلی، ۳۰۷؛ عمل، ۱۹۹/۳؛ مآثر، ۱۹۸/۳)
- ازدواج جهانگیر با مان‌بائی دختر راجا بهگوان‌داس کچواکه که برادرِ مادرش هیرا کنور، مریم‌الزمانی بود. در بیست و نهمین سال جلوس اکبر رخ داد. سلطان خسرو فرزند او بود که در سال ۹۹۵ ه.ق متولد شد (مآثر، ۱۳۰:۲). پس از تولد خسرو، به او لقب شاه بیگم داده شد. و سپس در سال ۱۰۱۲ ه.ق به وسیله زهر خودکشی کرد. پیکرش را نزدیک آرامگاه فرزندش خسرو در خسروباغ الله آباد به خاک سپردند. (مآثر، ۱۳۰:۲؛ بیلی، ۲۲۰)
- جهانگیر همچنین در سی و یکمین سال سلطنت اکبر با دختر راجای سینگ اهل بیکانر ازدواج کرد (ایرا، ۱۱۴).
- جهانگیر در هفتمین سال نیز با دختر راجای سینگ از ریکا نایر ازدواج کرد.
- ملکه جهان: او دختر راوال بهی از جایسالم بود. راوال کالیان برادر ملکه جهان (بیلی، ۲۱۷) بود.
- یکی از زنان جهانگیر دختر جتمل و خواهر گردهرداس کیشو بود. یکی از دخترانشان به نام بهار بانو بیگم بود.
- جهانگیر با دختر زین خان عقد بسته بود.
- جهانگیر با دختر راجا بگهوان ازدواج کرده بود.
- حیات‌النساء بیگم متخلص به حیات.
- با دختر سعید خان اهل کاشغر ازدواج کرده بود. حاصل این ازدواج دختری به نام عفت بانو بود که در ۳ سالگی درگذشت.

پسران:

- سلطان خسرو: این پسر ارشد جهانگیر بود. مادرش منبای (خواهرزاده ملکه اکبر) و دختر راجا مان سینگ پسر راجا باگوان (بهگوت، بهگونت) واس (یا پدر ملکه کویر، هارکبای) بود که به او لقب شاه بیگم داده شده بود (بیلی، ۲۲۰؛ مآثر، ۱۳۰/۲؛ ایرا، ۱۱۸). سلطان خسرو، دختری به نام هوشمند بیگم داشت که با هوشنگ بن شاهزاده دانیال ازدواج کرده بود (بیلی، ۱۲۰، ۱۶۱). سلطان خسرو با دختر خان اعظم میرزا عزیز (متوفی، ۱۰۲۹ ه.ق. ۲۰-۱۶۱۹ م.) ازدواج کرده بود و داوربخش پسر آنها بود (بهکری، ۶۶).
- سلطان پرویز: پسر دوم جهانگیر. نام مادرش صاحب‌جمال - دختر خواجه حسن (بیلی، ۳۱۰) بود. او با جهان بانو بیگم، دختر ابوالحسن، که بانام آصف خان نیز شناخته می‌شود، ازدواج کرد



(ملخص، ۱۴۵). او در ۶ صفر ۱۰۵۵ ه.ق. ۲۸/ اکتبر ۱۶۲۶ م. در برهانپور درگذشت (بیلی، ۳۱۰). یکی از دخترانش، نادره بیگم، با دارا شکوه ازدواج کرد (ملخص، ۱۴۵).

• شهریار سلطان: کوچک‌ترین پسر جهانگیر. او بسیار خوش‌قیافه بود (بیلی، ۳۶۷). او با شیر افغان خان و دختر نورجهان، مهرانساء (لادلی بیگم)، ازدواج کرده بود (مآثر، ۱۹۲/۲؛ بیلی، ۲۴۹؛ ایرا، ۱۵۲). یک دختر او ارزانی بیگم بود.

دختران:

• بهار بانو بیگم: مادرش دختر جتمل و خواهر گردهرداس کیشوکی بود. بیگم یک سال از سلطان پرویز کوچک‌تر بود. او با شاهزاده طهمورث، پسر شمر و دانیال، ازدواج کرده بود (عمل، ۱۳۲/۳، اول ۱۹۶؛ مخدرات، ۱۰۱/۲). او در ۱۱ شوال (?) در سن ۶۵ سالگی درگذشت و در حرم حضرت مریم مکانی، مادر جنت‌مکانی (مقبره همایون) به خاک سپرده شد (عمل، ۳۶۲/۲).

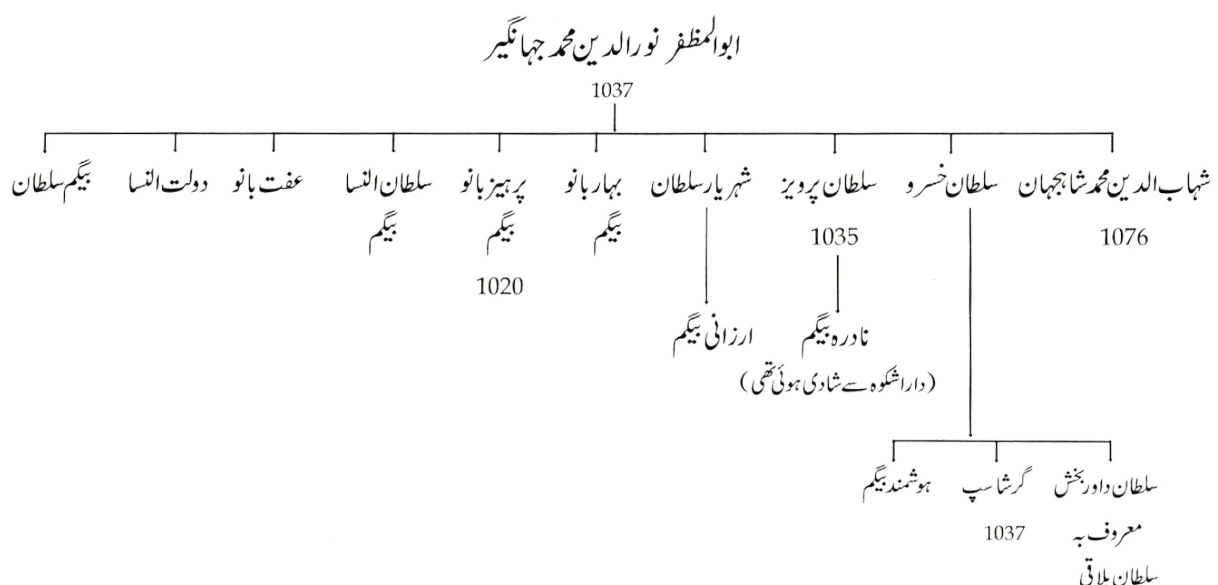
• پرهیز بانو بیگم: درگذشت ۱۲ جمادی‌الثانی ۱۰۲۰ ه.ق. / ۱۶۱۱ م. (عمل، ۴۵/۱).

• سلطان النساء بیگم: دختر بزرگ جهانگیر و خواهر سلطان خسرو. در مقبره اکبر (بیلی، ۳۹۲) دفن شده است.

• عفت بانو: مادرش دختر خان سعید خان از شار بود. عفت بانو ۳ سال بعد ازدواج فوت کرد. (بیلی، ۱۷۵)

• دولت‌النساء (بیلی، ۹۵).

• بیگم سلطان: قبلاً با دارا شکوه ازدواج کرده بود (بیلی، ۹۵).



سلطان داور بخش مشہور بہ سلطان بلاقی

حکومت:

۱۰۳۷ ہ.ق. / ۱۶۲۷ م. - ۱۰۳۷ ہ.ق. / ۱۶۲۸ م.

سال جلوس:

۲۵ سالگی. ربیع الاول ۱۰۳۷ ہ.ق. (بہ مادہ تاریخ = بخت بالا
«مادہ تاریخ برای سال ۱۰۳۶ می باشد») ۱۶۲۶ م. بر تخت
راجپوری نشست.

مدت سلطنت:

دو ماہ و چند روز

ولادت:

ذی القعدہ ۱۰۱۰ ہ.ق. / ۱۶۰۱ م.

وفات:

۱۰۳۷ ہ.ق.

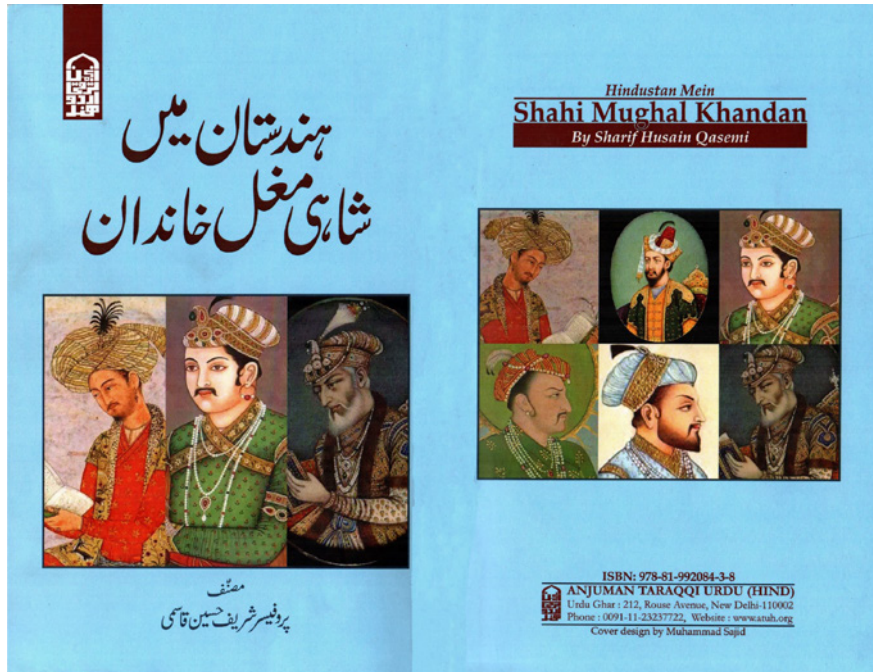
پدر:

شاهزادہ سلطان خسرو بن جہانگیر.

مادر:

دختر خان اعظم میرزا عزیز.

آصف خان، کہ منتظر جلوس دامادش شاہ جہان بود، سلطان داوربخش را برای چند روز
بر تخت سلطنت نشاند. پسر سلطان خارا، سلطان داوربخش، و برادرانش و پسران سلطان
دانیال، تہمورث و ہوشنگ، بہ خدمت خان تحویل دادہ شدند کہ وی ہمہ آنہا را در ۲۵
جمادی الاول ۱۰۳۷ ہ.ق. / ۱۶۲۷ م. کشت.



تصویر شماره ۱: جلد کتاب شجرہ شناسی خاندان سلطنتی گورکانیان
در ہند. انتشارات انجمن ترقی اردو دہلی نو.

ترجمه هنریه

نخستین ترجمه فارسی از متن عربی هزارویک شب

محمدرضا بهزادی^۱



به استناد ترقیمه نسخه خطی نویافته ترجمه فارسی هزارویک شب موسوم به «ترجمه هنریه»، این متن نخستین ترجمه فارسی از متن عربی هزارویک شب است که تاکنون شناسایی شده. این ترجمه بنا به درخواست سر هنری و سر چالرز راسل از صاحب منصبان کمپانی هند شرقی در حدود دویست سال پیش و به تلاش محمدباقر خراسانی از روی نسخه های چاپی عربی صورت پذیرفته است؛ ترجمه ای با نثر آهنگین و سجع و جناس و مترادف سازی ها که عباراتی طولانی و مطول همراه است مترجم تنها دو جلد نخست هزارویک شب را در دسترس داشته و تنها ۲۷۶ شب را ترجمه کرده است و از این منظر، این نسخه را باید نسخه ای ناقص و تنها دربرگیرنده دو مجلد از ترجمه عربی دانست این نسخه سال ها پیش از هندوستان خارج شد و سرانجام در کتابخانه دانشگاه هاروارد در بخش نسخ خطی کتابخانه هاوتون قرار گرفت مبنای کار پژوهندگان همین تک نسخه است که به نظر می رسد نسخه بدلی نداشته باشد حداقل تا پیش از کشف دست نویس های مترجم که برای کتابت به کاتب سپرده شده بود در این مقاله کوشش شده است با بررسی دقیق ترجمه به برخی پرسش های مربوط به آن پاسخ داده شود؛ این که این ترجمه دقیقاً از روی چه نسخه های عربی برگردان شده سفارش دهنده و مترجم آنچه کسانی هستند و ماجرای ترجمه شدن آن به فارسی از چه قرار است. همچنین، در بخشی مهم به بررسی ویژگی های ساختاری نثر و زبان ترجمه آن پرداخته شده است در ادامه ترجمه دو شب اول از روی این نسخه، با رعایت امانت داری استنساخ شده و انتها نیز فهرستی از برخی منابع برای آگاهی بیشتر آورده شده است.

کلمات کلیدی:

هزارویک شب، ترجمه هنریه،
سر هنری راسل، سر چالرز راسل،
محمدباقر خراسانی

مقدمه

صدسال پس از آن که آنتوان گالان (Antoine Galland) فرانسوی (۱۶۴۶-۱۷۱۵م) هزارویک شب را تدوین ترجمه و منتشر کرد و مردم جهان را با این شاهکار آشنا ساخت مردی ایرانی به نام محمدباقر خراسانی در سرزمین هندوستان در حیدرآباد دکن دو جلد اول این کتاب را از روی نسخه‌های عربی موجود به زبان فارسی برگرداند پیش‌ازاین برای بیش از یک قرن اغلب خاورشناسان تصور می‌کردند که ترجمه ملا عبداللطیف طسوجی (نویسنده و مترجم نامدار عهد قاجار) قدیمی‌ترین ترجمه فارسی هزار و یک‌شب است اما کشف ترجمه محمدباقر خراسانی معروف به «الترجمه الهزیه» این باور جاافتاده را به کلی به چالش کشید. این کهن‌ترین ترجمه تا امروز کشف شده، که تاکنون تقریباً ناشناخته بوده و باگذشت ۲۱۱ سال از عمرش هنوز به انتشار درنیامده، نسخه‌ای خطی و منحصر به فرد که در ۱۱۱۴ صفحه نگارش یافته است. ترجمه هزار و یک‌شب طسوجی که بارها به شکل‌های مختلف در ۱۷۰ سال گذشته منتشر شده، در زمان سلطنت محمدشاه قاجار (حکومت ۱۲۵۰-۱۲۶۴ق / ۱۸۳۴-۱۸۴۸م)، از روی متنی عربی انجام شد که خود آن متن عربی گویا از روی ترجمه فرانسوی گالان (و نسخه‌های موجود عربی) به عربی تدوین شده بود. چاپ اول ترجمه طسوجی در سال ۱۲۲۳ ش. (۱۲۶۱ ق. / ۱۸۴۴ م.) در تبریز منتشر می‌شود اما ترجمه‌ای که محمدباقر خراسانی در هندوستان به انجام رسانده چهل سال قبل از این ترجمه از روی اصلی دیگر، با زبان و نثری نسبتاً متفاوت انجام شده است این ترجمه به گفته خود مترجم از روی متنی عربی به فارسی درآمده از نظر نثر و زبان بیشتر به ترجمه فرانسوی گالان و متن‌های عربی مبسوط‌تر شبیه است تا ترجمه طسوجی متن عربی مرجع آن که چاپ مطبوعه بولاق مصر است. به هر رو، از آنجاکه این ترجمه، مانند ترجمه طسوجی، از روی اصل عربی انجام شده است، ردگیری اصل آن و مقایسه ترجمه و اصل با یکدیگر می‌تواند کیفیت ترجمه مترجم را به ما نشان دهد؛ اما نکته اینجاست که برخلاف زمانی که طسوجی دست به ترجمه زد، که چند سالی پس از انتشار سه چاپ معروف کلکته (۱۲۲۹-۱۲۳۳ق / ۱۸۱۴-۱۸۱۸م)، کلکته دو (۱۲۵۴-۱۲۵۷ق / ۱۸۳۹-۱۸۴۲م) و بولاق (۱۲۵۴ق / ۱۸۳۵م) بود که ترجمه طسوجی از روی چاپ اخیر صورت گرفت، ترجمه محمدباقر خراسانی مقارن با چاپ کلکته یک و هم‌زمان است با دو سه دهه پیش از انتشار دو چاپ معروف عربی بعدی؛ به همین دلیل به احتمال بسیار زیاد از روی چاپ نخست کلکته صورت پذیرفته که در زمان او تازه انتشارش آغاز شده بوده است.

اولین چاپ نسخه کلکته در سال ۱۲۲۹ق / ۱۸۱۴م آغاز شد و در سال ۱۲۳۳ق / ۱۸۱۸م به پایان رسید. گویا این چاپ پر از اشتباهات و غلط‌های گوناگون بوده است. دو دهه بعد، چاپ جدیدی از همین نسخه با افزوده‌ها و اصلاحات و ویرایش‌هایی انجام شد که موسوم است به چاپ کلکته دوم. این چاپ بر اساس نسخه‌ها و دست‌نویس‌هایی تدوین شده بود که میجر ترنر مکان (Major Turner Macan, 1791-1843) با خود از مصر به کلکته آورده بود.





میجر ترنر مکان، که نام کاملش سر ویلیام هی مکاناتن (Sir William Hay Macnaghten) است، سیاستمدار، زبان‌دان و فرهنگ دوستی بود که تعداد زیادی از آثار فارسی و عربی دنیای اسلام را به انتشار رساند. از کارهای ارزنده او، پیش از اقدام به انتشار هزارویک‌شب، انتشار شاهنامه فردوسی است.

چاپ کلکته اول نایاب است و به دست راقم این سطور نرسید. اما اگر بتوان گفت چاپ کلکته دوم بر اساس چاپ کلکته اول صورت گرفته، با ویرایش‌ها و حذف و اضافات و اصلاحاتی کم یا زیاد، می‌توان متن ترجمه محمدباقر خراسانی را با این چاپ سنجید و به نتایج جالبی رسید. به اختصار می‌توان گفت زبان و نثر ترجمه محمدباقر خراسانی در موارد زیادی بسیار شبیه به چاپ کلکته است، اما تفاوت عمده بین این دو، چینش و دسته‌بندی شب‌ها و داستان‌هاست. گاهی داستانی، مثلاً، در شب دوازدهم ترجمه محمدباقر خراسانی است اما در چاپ کلکته در شب سی‌وهفتم است و قس علی‌هذا. درمجموع، از بررسی چندین متن عربی (مانند چاپ‌های کلکته و بولاق) و ترجمه‌های موجود قدیمی به فرانسوی (مانند چاپ گالان)، انگلیسی (مانند ترجمه‌های برتون (Borton) و پین (Pine)، ترکی (مانند ترجمه احمد نظیف) و فارسی می‌شود فهمید که هم متن‌های عربی و هم ترجمه‌های هزارویک‌شب و هم ترجمه‌هایی که از روی ترجمه‌های قبلی انجام شده‌اند، تفاوت‌های بسیاری با یکدیگر دارند؛ درواقع، در متن‌ها تفاوت‌های عمیقی وجود دارد؛ مثلاً در تعداد قصه‌ها، چینش شب‌ها، قصه‌های ناهمسان و متفاوت، قصه‌هایی یکسان با اجزا و عناصری مختلف، و مانند این‌ها. اما گذشته از این تفاوت‌ها، از جهت نثر و زبان هم می‌توان تفاوت‌های موجود میان نسخه‌های مختلف هزارویک‌شب را دسته‌بندی کرد. با اندکی تسامح باید گفت: همه این متن‌ها و ترجمه‌ها از نظر نثر و زبان در دودسته جا می‌گیرند:

الف. متن‌ها و ترجمه‌های موجز و کوتاه‌تر و به‌دوراز لفاظی‌ها و واژه پردازی‌ها؛

ب. متن‌ها و ترجمه‌های مطول و پر از سجع و جناس و مترادف سازی.

با این دسته‌بندی موجز و مختصر می‌توان گفت: ترجمه طسوجی و اصل آن متعلق به دسته اول هستند و ترجمه محمدباقر خراسانی و اصل آن متعلق به دسته دوم. این تفاوت حجمی ایجادشده از منظر ایجاز دسته اول و اطناب دسته دوم، در قصه‌ها و خرده روایت‌های مشترک، گاه تفاوت دو سه خط در برابر ده خط است و این برمی‌گردد به دو رویکرد زبانی و روایی متفاوت که در دو مسیر کارکرده داشته است؛ یکی در قصه‌ها و خرده روایت‌ها و اجزا و عناصر داستانی؛ و دیگری در نثر و واژه‌ها و ترکیبات هر روایت.

محمدباقر خراسانی و ترجمه «هنریه»

محمدباقر خراسانی، مترجم کتاب، در مقدمه خود بر این ترجمه (از ورق نمرة ۱ تا ورق نمرة ۶ روی a)، با نثری مسجع و موزون، شرح حالی از خود آورده است. او به دلیل بی‌سروسامانی راه سفر هند را پیش می‌گیرد که در آن زمانه امری مرسوم بوده است. در این زمان، حدود چهل‌ساله است و در سال ۱۲۲۳ ق / ۱۸۰۸ م به حیدرآباد دکن می‌رسد. خیلی زود با برخی از انگلیسی‌های معروف و صاحب‌مقام آن ایالت آشنا می‌شود و به خواهش یکی از آنها، «سر هنری راسل» (Sir Henry Russel, 1783-1852)، دست به ترجمه الف‌لیله و لیله از عربی به فارسی می‌زند. او هنگامی به این کار دست می‌زند که به تعبیر خودش «چهار سال است که در خانه غریب‌پروری و در کاشانه مرحمت گستری خدیو بی‌همال ... مکان نشیمن گزیده» است.

هنری راسل که به قول مترجم، ملقب است به «اعتمادالدوله انتظام‌الملک نایب‌جنگ بهادر و مخاطب به صاحب عالی‌شان» و در این زمان مردی است حدوداً سی‌ساله، شخصیتی است دانا و باسواد که «هندی می‌داند و باخبر از فارسی است».

درباره سر هنری راسل با نام کامل سر هنری راسل بارت دوم، از سلسله بارون‌های راسل، این‌قدر می‌دانیم که موطن اصلی‌اش سولوفیلد در برکشایر (Swallowfield in Berkshire) است. در هفدهم ماه مه ۱۷۸۳ م از سر هنری راسل بارت اول و همسرش در شهرستان کنت انگلستان (county of Kent) متولد شد. هنری راسل در ۱۷۹۸ م همراه با پدرش به کلکته رفت. پدرش از طرف دولت بریتانیا در بنگال انگلستان قاضی ارشد بود. در سال ۱۸۰۰ م، وی به‌عنوان معاون وزارت مستعمرات، مقیم حیدرآباد شد. سپس در ۱۸۰۲ م به وزارت خارجه رسید. راسل در سال ۱۸۰۷ م در بررسی دعاوی



تصویر شماره ۱: پرتره آبرنگ سر هنری راسل افسر و دیپلمات بریتانیایی

که در هند سمت‌های مهمی داشت و بریگاد راسل را بنیاد نهاد.



ادعایی نواب ایالت کارناتاكا به مرکزیت بنگلور به نفع دولت انگلستان شرکت کرد. سپس از سال ۱۸۰۹ تا ۱۸۲۰ میلادی در مشاغل مختلفی نظیر ریاست قضات در پونا و نماینده رسمی دولت انگلستان در دادگاه عالی حیدرآباد ایفای نقش کرد. (Ditchfield, 1923)

هنری راسل، به گفته محمدباقر خراسانی، برادری «دانشور و سخاگستر» به نام سر چارلز راسل (Sir Charles Russell) (در متن: چارلز راسل) دارد که از خودش کوچک‌تر است و مانند برادرش فارسی و هندی می‌داند.

دلیل آغاز کار ترجمه، به گفته خود مترجم، چنین است:

«حسب الامر صاحب دانشمند عالی‌شان این بضاعت از دانش و از بینش بی‌سامان دو جلد از حکایات عجیبه و قصص غریبه کتاب الف‌لیله و لیله که نخست به زبان عربی صورت تألیف پذیرفته به زبان فارسی آمیخته با لفظ عربی، که دیربست از زمان که بنای سخن و گفت‌وگوی اهل ایران است، بی‌کم‌وزیاد به قدر امکان ترجمه و تفسیر نمودم. در آن دوجلدی که به نظر رسیده، دو صد و هفتاد و شش از هزار و یک‌شب مسطور بود. در ترجمه مطالب مذکوره در آن لیالی، به کثرت استعارات در عبارات و افزونی سجع و کنایات در فقرات پرداختم بلکه اغلب به بیان مقاصد کتاب اکتفا رفته، گاه‌گاهی مطالب را در کسوت سجع و سلاست و لباس استعاره و کنایه جلوه‌گر ساختم.» از عبارات بالا به خوبی می‌توان دیدگاه مترجم را در مورد امر ترجمه دانست. مترجم علاوه بر اظهار نظر در مورد رویکرد خود به ترجمه، در ادامه، مختصری هم درباره اصل عربی مورد استفاده‌اش صحبت می‌کند:

«مؤلف کتاب در مواضع عدیده و در موارد متعدده مقتضای مقام را ملاحظه نموده ابیات چندی از اشعار فصیح عرب ذکر کرده است. مترجم حقیر تطابق اصل با فرع و توافق ترجمه با مترجم را منظور داشته، به قدر مقدور در تصحیح نصف اشعار جلد اول تخمیناً کوشیده به حیز نقل آوردم و مضامین اکثر آن‌ها را موزون ساخته، خود را به ورطه نکوهش شعر انداختم و در جلد دوم، به اندازه میسور، اغلب اشعار را صورت صحت داده، مطالب آن‌ها را به رشته نظم کشیدم. هر یک از دوجلدی که نزد حقیر بود، در مفردات عبارتش بلکه در مرکبات فقراتش غلط بسیار داشت. اگر در بیان مراد خطایی شده باشد، مترجم به دو جهت معذور است: یکی به سبب سهو نسیانی که لازمه طبیعت انسان است و یکی به علت عدم صحت نسخه و مغلوطنی کتاب.»

پس اگر به گفته مترجم و دانش و آگاهی او در حوزه عربی‌دانی و کتاب‌شناسی اعتماد داشته باشیم، می‌توانیم بفهمیم که نسخه عربی در دسترس او (چاپ نخست کلکته؟) یعنی مرجع ترجمه‌اش، متنی پر غلط و نا پیراسته بوده است. به همین دلیل، مترجم احتمالاً می‌بایست با اجتهادهایی در نص مرجعش، غلط‌های آن را اصلاح می‌کرده و به شکلی صحیح به فارسی برمی‌گردانده است.

با وجود این تذکرات، باز مترجم متواضعانه از «ناظرین دانشمند» می‌خواهد تا «اگر در بیان



مقاصد کتاب، سهو و خللی و در تبیین مرام مؤلف خطا و زلی به ظهور رسیده باشد، مترجم را معذور بدانند و در اصلاح مواضع لغزش و خطایش بکوشند»

در ادامه مقدمه، مترجم به دلیل نام‌گذاری ترجمه خود به «ترجمه هنریه»، به جای مثلاً «ترجمه هزارویک‌شب» یا «ترجمه الف‌لیله‌ولیله»، اشاره می‌کند و می‌نویسد: «چون باعث اولین و سبب نخستین در ترجمه و تبیین جناب صاحب سابق‌اللقاب است، این ترجمه را «ترجمه هنریه» نامیدم؛ و جالب این‌که احتمالاً همین نام‌گذاری باعث شده که این کتاب تا امروز در میان نسخ خطی موجود در کتابخانه‌ها ناشناخته باقی بماند و کسی به انتشار آن همت نگمارد؛ چراکه احتمالاً هیچ‌کس نمی‌توانسته از روی عنوانی چون «الترجمة الهنریه» بفهمد که این همان هزارویک‌شب است که از روی متنی عربی به فارسی برگردانده شده است.

در پایان مقدمه، مترجم اشاره می‌کند که کارش مدتی به دلیل بیماری میزبان و مشوق‌اش نیمه‌کاره رها شده تا این‌که بعد از بازگشت او، دوباره از سر گرفته شده است:

«در اواسط ترجمه کتاب مزبور، به سبب عارضه صداع تغییر آب‌وهوا داده از حیدرآباد به سمت مجهلی‌بندر مسافرت اختیار فرمودند... بعد از مراجعت و مقارن آمدن آن فرخنده نهاد از مجهلی‌بندر با صحت و سلامت به حیدرآباد، ترجمه مذکور زیب انجام و زیر اختتام پذیرفت.»

آنچه می‌فهمیم این است که درنهایت، به گفته خود مترجم، ترجمه پایان پذیرفته است؛ یعنی مترجم دو مجلد در دسترس خود را، که مشتمل بر ۲۷۶ شب از هزار و یک‌شب بوده، به انجام رسانیده و کار نیمه‌تمام و ناقص نمانده است. خود او به افتخار بازگشت با سلامتِ راسل، و اتمام کار ترجمه، قصیده‌ای ساخته در ۲۲ بیت با ردیف «آمده» و آن را در پایان همین مقدمه آورده است. مطلع قصیده او چنین است:

شادباش ای دل که اینک مژده جان آمده درمند هجر را از وصل درمان آمده

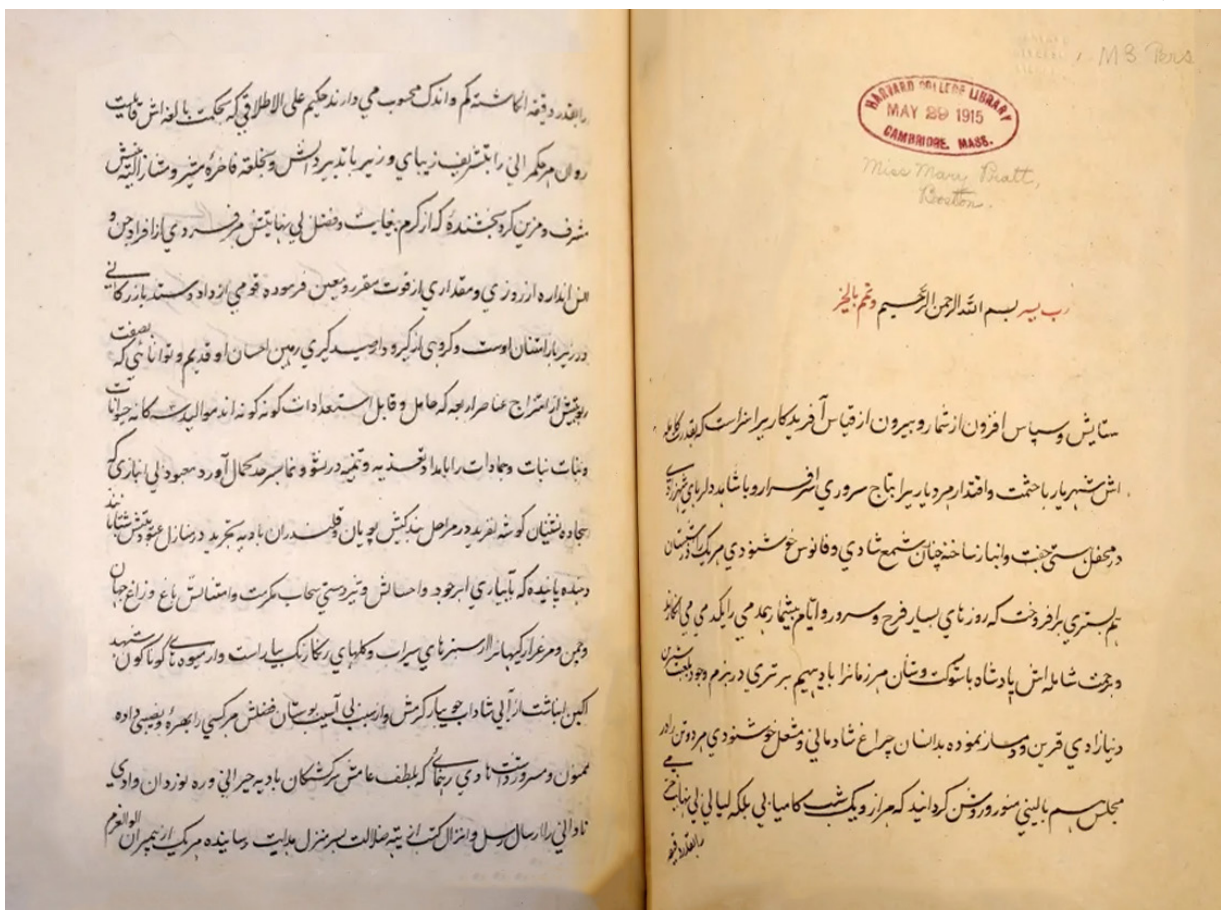
مترجم برای ترجمه خود ده صفحه مقدمه نوشته و سپس به سراغ ترجمه متن رفته است.

مشخصات ظاهری نسخه

کتاب حاضر آن‌طور که پیش‌تر آمد، در هندوستان و به احتمال قریب به یقین، در حیدرآباد دکن، ترجمه و سپس کتابت شده است. این نسخه که اکنون در بخش نسخ خطی کتابخانه هاتون (Houghton) دانشگاه هاروارد، به شماره ۰۱۱۴۳۳۰۳۳ و شماره ۱۱ کتابخانه هاتون نگهداری می‌شود. این بخش در ضلع جنوبی دانشگاه، و مخزن اولیه نسخ خطی و کمیاب هاروارد است. این کتابخانه اکنون بخشی از دانشگاه هنر و علوم دانشگاه هاروارد است. این نسخه پیش‌ازاین در کتابخانه‌ای با نام ماری پرات (Mary Pratt) نگهداری می‌شده و توسط وی به کتابخانه هاروارد هدیه شده است. دلیل این مطلب، یادداشتی است که با مداد بر روی



صفحه نخست [برگ اول، روی B] نوشته شده است. کتاب به خط نستعلیق هندی نگارش یافته است. نستعلیق هندی چیزی میان خط کتابت ایرانی و افغانی است و امروزه متون اردو با این نوع خط کتابت می‌شود. به نظر می‌رسد این نسخه به خطی غیر از خط مترجم باشد؛ زیرا مترجم ایرانی بوده و بعید است بتوانسته با این نوع خط به این کیفیت کتابت کند. خط نستعلیق هندی این نسخه نیم تا دو دانگ است. در برخی صفحات، اشعار عربی یا آیات قرآن کریم یا سرلوح شب‌ها، به خط نسخ نیم دانگ خوش است. مرکب به کار رفته در نگارش این نسخه مشکی سیر و یکدست است، ولی برخی از اسامی و برخی از سرلوح‌ها به شنگرف و زعفرانی نگارش شده است. این قاعده تقریباً تا بیش از دو سوم کتاب (تا برگ ۸۵۳) ادامه دارد و پس از آن، هفت صفحه سفید گذاشته شده و سپس کتابت، به نظر با خط دیگری آغاز شده است (از برگه ۸۶۱) است. از این به بعد، تمامی نگاشته‌ها با مرکب مشکی است که در برخی صفحات، رنگ‌ورورفته می‌نماید، به خصوص در ده صفحه انتهایی کتاب این مطلب به وضوح به چشم می‌خورد و خط تقریباً به نستعلیق ایرانی نويس نزدیک شده است. **عکس**



تصویر شماره ۲: صفحه آغازین نسخه خطی هنریه، ۱۲۲۳ق. ۱۸۰۸م، حیدرآباد، محل نگهداری: ماساچوست، دانشگاه هاروارد، کتابخانه هاوتون

Harvard University - Houghton Library / Tarjuman-i Hanriyah : manuscript, undated. MS Persian 11. Houghton Library, Harvard University,



کتاب در برخی صفحات، از سمت فرد، با مداد با اعداد انگلیسی شماره‌گذاری شده است، اما صفحه شماری آن دقیق نیست و این شماره‌گذاری برگ‌ها، از جایی به بعد، دیگر وجود ندارد و در همان مقدار از صفحات هم شماره‌گذاری صورت گرفته است، شماره‌گذاری از صفحه زوج شروع می‌شود و یک بیاض نخستین برگ که صفحه فرد است شماره‌گذاری نشده است و این، خود، باعث ایجاد اشکال در پژوهش خواهد بود. با این وصف، سعی کرده‌ایم تا آنجا امکان که استفاده این شماره‌گذاری وجود داشت، از آن بهره ببریم. در تمامی صفحات، رکابه برای برگ‌ها نگارش شده است. کاغذ کتاب متفاوت است و از نخودی سیر تا رنگ روشن مایل به سفید متغیر است. به نظر می‌رسد کاغذ ترمه آهارمهره باشد اما صفحات پایانی بر روی کاغذ ترمه نازک‌تری کتابت شده است. [کرم‌رنگ، به رنگ تخم پروانه] به همین دلیل، در بخش پایانی کتاب، پس‌دادگی مرکب بر روی طرف دیگر برگ مشهود است. کتاب دارای آغاز است [«رب یسر بسم‌الله الرحمن الرحیم و تمم بالخیر، ستایش و سپاس افزون از شمار و بیرون از قیاس آفریدگاری را...»] اما به نظر می‌رسد انجامه‌ای ندارد [«هر شب دیگر موقوف داشت آنگاه بدین گونه آغاز داستان‌سرایی نمود»] و به ناگاه به اتمام رسیده است.

جلد کتاب از پارچه است، ولی به نظر می‌رسد این جلد نخستین جلد آن نبوده است و کتاب مجدداً صحافی و تجلید شده است. این نسخه هشت صفحه سفید و کتابت نشده دارد. تعداد سطور در هر صفحه سیزده سطر کامل است. اندازه هر صفحه $۲۳ \times ۳۰/۶$ و اندازه کتابت در هر صفحه، ۱۳×۲۱ سانتی‌متر است. در یکی دو مورد، با آمدن نام داستان در حاشیه صفحه، ابتدای داستان‌ها مشخص شده است؛ شاید مترجم یا کاتب در نظر داشته است چنین رویه‌ای را در سراسر کتاب ادامه دهد، ولی به دلایلی منصرف شده است.

ویژگی‌های نثر و زبان ترجمه

متن ترجمه هزارویک‌شب به قلم محمدباقر خراسانی ویژگی‌هایی دارد که به اختصار، به مواردی از آن‌ها اشاره می‌شود.^۱

۱. مترجم چنان‌که خود گفته، در مورد ترجمه شعرهای عربی موجود در متن الف لیله و لیل، چنین رویه‌ای را پیش‌گرفته که: ابتدا متن شعرهای عربی را آورده، سپس ترجمه منشور آن‌ها را، البته به نثری مسجع و آهنگین، بیان کرده و در انتها، با افزودن عبارت «مترجمه»، سروده‌هایی منظوم از خود ساخته و به عنوان معادل فارسی شعرهای عربی متن آورده است.

۲. رسم‌الخط کتاب در همه جا، مانند رسم آن روزگار، سرهم‌نویسی بوده است. این سرهم‌نویسی‌ها گاهی برای خواننده امروزی دشوار و گاه غلط‌انداز می‌شود. مانند:

۱. اعداد میان دو کمان () شماره برگه‌های نسخه عکسی این ترجمه است. در ضمن از آنجاکه متن گاهی بسیار متأثر از متن عربی است، برای روشن شدن برخی نکته‌ها به چاپ کلکته دو رجوع شده است (چاپ ۱۸۴۰م. زیر نظر میجر ترنر مکان) که این موارد داخل [] ذکر شده است.



«اطبا و حکما از معالجه آنعاجز ماندند.» (۸۷) به جای: آن عاجز.

«ای پادشاهزمان، چه چیز است...» (۹۴) به جای: پادشاه زمان.

«خوفن» (۱۰۵) به جای: خون من.

«بدان ای اقایمن دانا بموضعی که در آن ماهیان می باشد...» (۱۱۵)

به جای: آقای من.

«ای مولایمن» (۱۱۵) به جای: ای مولای من.

۳. وجود انبوهی از اغلاط املائی و بی دقتی‌ها در ضبط واژه‌ها:

«خعلت» به جای «خلعت» (۸۸)

«ای پادشاه، حکایت گذران چنان گمان کرده‌اند که ...» (۹۷) «گذران» به جای «گذاران».

«در مکانی که نان و خرما خورده بودند ندهوگین نشست.» (۵۴)، به جای «اندوهگین».

«دادم را به بر که افکنده» (۱۱۲)، «دادم» به جای «دام».

«جاریه فی الحال وزیرا اعلام نمود.» (۱۱۲)، به جای: وزیر را.

«زن مکار به قصر آمده گفت ای سید من دست را و خود را به من بده و برخیز»

(۱۳۶)، به جای: دست خود را.

۴. تکرار بی دلیل واژه‌ها در جای جای متن به ویژه در پایان و آغاز سطرها.

۵. استفاده از واژه‌هایی که نامأنوس و ناشناخته‌اند:

«حبطان و حبال دام را جمع کرد.» (۷۸)، حبطان: به معنای ریسمان و رسن و رشته.

«پادشاه به بلاط خود آمد.» (۹۲) [کلکته ۲، ص ۲۹: «خرج الملک الی دیوان»]

بلاط / ملاط (شاید منظور «رباط» است؟) به معنای قصر و دربار و ساختمان.

«به بازار رفته، دُرّه خرید و در خانه به رسم نگهبانی گذاشت.» (۹۴)، دُرّه: به معنای

نوعی پرنده سخنگو و نگهبان.

«سرخی در تابه ریخت تا آنکه خوب گرم شد» (۱۱۳)، سرخی یا سیرخی: به معنای روغن خوراکی.

«مقلانی بر روی آتش گذاشت و سیرخی در تابه ریخت» (۱۱۴) و «آن چوب را بمقله

فرو برد» (۱۱۴)، مقلان/مقله؟

«حکیم کتاب کهنه و مکحلمه که در آن داروی پراکندگی بود با خود داشت.» (۱۰۵)،

مکحلمه: [کلکته ۲: ص ۳۷ «مُکحله» به معنای شرمه‌دان]

۶. استفاده از واژه‌های ساده و شناخته شده در معنا و کاربردی کمتر مأنوس و متداول:

«چگونه مرا به غیر آشامیدن شربتی از ظاهر جسد من مداوا کرد؟» (۹۲)، جسد: به

معنای پوست بدن یا خود بدن و جسم به تأسی از زبان عربی (کلکته ۲، ص ۲۹).



«از آنجا به صحرای گشادی که ... آن را ندیده بودند...» (۱۱۶) و «تا آن که رسیدند به سرای آراسته گشاد و خوب و با اندازه نیک و مرغوب و عمارت دلگشا» (۱۴۳)، جسد: به معنای پوست بدن یا خود بدن و جسم به تأسی از زبان عربی [کلکته ۲، ص ۲۹].

۷. آوردن ترکیب‌ها یا عبارات فارسی در میان عبارات عربی در بعضی عناوین شب‌ها: «الليلة الثامنة والعشرون من حکایت حمال و سه دختر حدیث الف ليلة و ليلة» (۱۳۹)

۸. آوردن دو سه معادل برای یک مفهوم در چند جمله پیایی: «در دست شاخ درخت خیزران داشت.» (۱۱۲) و «در دست قضیب خیزران داشت» (۱۱۳)، شاخ و قضیب در مفهوم شاخه درخت. «ای پادشاه سزا دادنت مانند سزا دادن نهنگ است، شاه گفت: پاداش دادن نهنگ چگونه است» (۱۱۴)، مترادف بودن سزا و پاداش.

۹. جمع بستن ضمیر جدای سوم شخص مفرد (او): «هر آن وقت تاجر اولاد خود را به زیر بغل گرفته، بر اوها بوسه می‌داد.» (۵۲)

۱۰. ایجازهای مغل: «توانا بر بیرون آوردنش نگشت و چسبیدگی دارد» (۷۹)؛ یعنی: صیاد نتوانست دام را از آب بیرون بکشد و دید که چسبیدگی دارد.

۱۱. جمع بستن واژه‌های فارسی با نشانه‌های جمع عربی: «نوازشات پادشاهانه» (نوازشات پادشاهانه)

۱۲. کاربرد نادرست یا نامتعارف افعال: فعل ماضی به جای مضارع: «من ترا ای عفریت از این حبس رها نمی‌کنم، اگر تو مرا رها کرده بودی، تو را رها می‌کنم» (۱۰۸)؛ به جای: می‌کردم. فعل دوم شخص به جای سوم شخص: «آنچه از او سؤال نمایی جوابش می‌دهی» (۱۰۵)؛ به جای: می‌دهد.

«وقتی از شعر خود فارغ یافت» (۷۸)؛ به جای: فارغ شد / فراغ یافت.

۱۳. حذف افعال و اجزایی از جمله:

«چون حکیم دوان به جهت احسانی که ملک یونان بر وی کرده بود خوشنود و فرمان حاضر شدن این ابیات را خواند...» (۹۷)؛ یعنی: خوشنود شد و به دلیل شنیدن فرمان حاضر شدن...



«یعنی اگر شما از عهد خود برگشته‌اید ما هم‌ایم و هرگاه شما وفاداراید ما هم وفاکنده‌ایم» (۱۱۲)؛ به‌جای: ما هم برگشته‌ایم. «ای سید همام چنانکه می‌بینی شدم که نه قادر بر نشستن و نه یارای برخاستن دارم» (۱۲۹)؛ به‌جای: نه قادر برنشستن هستم / ننشستم. «آن جوان گفت: ای پادشاه زمان و فرید عصر و اوان آیا می‌دانی میانه مدینه تو چه قدر است؟» (۱۳۷)؛ به‌جای: میانه این مدینه و مدینه تو چه قدر فاصله است؟

۱۴. جمله‌هایی که ساختار نحوی یا صرفی آن‌ها احتمالاً تحت تأثیر جمله عربی است: «آنگاه دستور از نکشتن شاه غیور دخترش را به نهایت تعجب نمود» (۵۱) [کلکته ۲، ص ۱۴: «فتعجب الوزير غایه العجب»].

«متعجب به تعجب شدید گردید» [کلکته ۲، ص ۵۹: «فتعجب غایه العجب»] (۱۴۴) چشم، عددها را به ترتیب صحیح (۳-۱۵، ۳-۱۶، ۳-۱۷، ۳-۱۸، ۳-۱۹) اصلاح کردم:

۱۵. استفاده از مصدر مرخم: «این سخن از شاه بود که بعض شهان از بوئید چیزی به هلاکت رسید» (۱۰۴)؛ به‌جای «بوئیدن».

۱۶. استفاده از صفت تفضیلی به‌جای صفت عالی: «به سبب روئیت ناخوشترین مردم و به جهت صحبتش خشمگین‌تر خلقم...» (۱۲۵) «ای تواناتر فجیع‌های نابکار» (۱۴۵)

۱۷. عبارت‌هایی که گویا عیناً از متن عربی است و مترجم، جایگزین و معادل فارسی مناسبی برایشان نیندیشیده و نیاورده:

«حکیم دوبانرا عوض وی مدار المهام سازد» (۹۲)
«زنی ناعم الاطراف و کامل الاوصاف» (۱۳۹) [کلکته ۲، ص ۵۶: «ناعمة الاطراف كاملة الاوصاف»]
«دختر بوابه» (۱۴۳) [کلکته ۲، ص ۵۸: «صبیه بوابه»]
«رخسارش مانند بعض کواکب علویه تابان...» (۱۴۳) [کلکته ۲، ص ۵۸: «و هی کانه بعض الكواكب العلویه»]

«شهرزاد گفت ای پادشاه همام و ای بطل ضرغام بمن چنین رسیده است» (۱۲۴)

۱۸. استفاده از واژه‌ها و عباراتی که خیلی امروزی است و با بافت متن و جملات، گویی چندان هم آهنگ نیست:

«حدیث دیشبی را تمام کن» (۱۰۶)

«دهن قمقمه را گشود» (۱۰۹)



۱۹. مسجّع سازی‌ها و هم‌خانواده‌آوری‌های خاص و توجّه انگیز در واژگان:
 «تاجر بسیار تعجب کرد که چگونه با جنی چنین عهد و پیمان را بست و آن را شکست
 و در اینجا منتظرش نشست» (۵۴)
 «مقصود از مقام نمودنم در اینجا عمل آوردن چیز است که بخاطرم خطور کرده است،
 وزیر گفت آن مخاطره کدام است؟» (۱۱۶)
 «وسط وسیع قصر چهار ایوان پهلوی هم داشت» (۱۱۸) [متأثر از عربی است. نک:
 کلکته ۲ ص ۴۴: «و فی وسط قصر رَحبه و اربعه اواین»]
 «چه جوان! جوان خوب و ملیح و با قامت مرغوب و رجیح و با گفتار خوش و زبان
 فصیح، جبینش روشن و درخشنده و رخسارش مانند ماه»
 تابنده و هویدا و آشکار، و عذارش غیرت چمن و رشک سبزه‌زار، در گونه چون گل
 سرخش خالی، مثل قرص عنبر نمودار...» (۱۱۹)
 «در صدر سرا سریری از عنبر با چهار پایه از عرعر، مرصع به زر و جوهر، بر آن پیشخانه
 از اطلس احمر، تکه‌هایی به قدر فندق یا بزرگتر» (۱۴۳)

۲۰. آوردن عبارت‌های معترضه در نقش بدلی:
 «ره سپر و پویان بودند تا رسیدند به در خانه، فی الحال آن را، در خانه را، کوبیده مرد
 نصرانی بیرون آمد.» (۱۴۰)

ترجمه دو شب نخست هزارویک‌شب به قلم محمدباقر خراسانی

به‌عنوان آشنایی با ترجمه هزار و یک‌شب محمدباقر خراسانی، تصمیم گرفتیم بخش
 شب اول و شب دوم را از روی نسخه خطی آن پیاده و ارائه کنیم؛ باشد که این تلاش
 کوچک مقدمه‌ای باشد بر پژوهش‌های آینده هزارویک‌شب شناسان ارجمند.

اللیلة الاولى من ألف لیلة و لیلة

شهرزاد بنیاد سخن‌گویی را نهاده، گفت: ای پادشاه معظم، و ای مهتر مکرم، افسانه طرازان چنین
 گمان برده‌اند که در زمان پیشین و اوان دیرین، بازرگان بزرگی از اشراف و اعیان، مالک خواسته
 بسیار و خداوند مکنت در همه احوال بود. بندگان نیکورو و غلامان زیبا منظر صاحب‌جمال و اولاد
 باکمال داشت. دین و وام از حد شمار بیرون و قرض و مطالبه از مرتبه حساب افزون. از مایملکش
 بر ذمه بسی از اهل شهر و روستا قرارگرفته بود. روزی از روزها به‌قصد تفرج و سیر با یاران و
 اصحاب خود به صحرا شتافته، در آن روز عزم مسافرت کرد. چون روز دوم شد با غلامان خود فرمود
 که لوازم سفر و ضروریات راه را آماده نمایند، وقتی که سرانجام رفتن فراهم گشت، مرکب خویش را
 سوار شده به‌تنهایی رو به صحرا نهاد و با خود به‌قدر کفاف از اموالش برداشته، روزها و شب‌ها و



شب‌ها و روزها، طی طریق و قطع مسافت می‌نمود تا آن‌که با سرور و سلامت و فرح و صحت به شهری که مقصود او بود رسید. آنگاه داخل شهر شده، مطلبی که داشت فیصل پذیر گردید. بعد از آن شوق تمام که به دیدن دیدار اهل و عیال داشت رو به جانب بلده خود نموده، سه روزه غیر راحت، قطع مسافت می‌کرد. از تعب (۲۲، روی b) و رنج ره‌نوردی خسته گشته، روز چهارم روبه‌روی خود بستان خوش‌منظر معظم البنا دیده، داخل بستان شد، پس به سایه درختی که در زیر آن چشمه بود رفته، خورجین را از بالای مرکب فرود آورد و مرکب را بر شاخ درختی بست. از خورجین نان آمیخته با روغن و عسل با اندکی از خرما برآورد و ابتدا به بسم‌الله الرحمن الرحیم کرده، شروع به خوردن قرص نان و خرما نمود و تخم خرما را بی‌کم و کاست از چپ و راست می‌انداخت. بعد از تناول به قدر کفاف برخاست و وضو ساخت و نماز پسین را به جا آورد، تسلیم و سلام نماز هنوز به زینت اتمام و زیور اختتام انباز نگشته بود که ناگاه جئی بر او ظاهر شد که دو پای وی ملاصق خاک و سرش مماس ابر بود و در دست شمشیر برهنه داشت. آن جئی روبه‌روی تاجر آمده، بر سر پا ایستاد و گفت: چنان‌که تو فرزند مرا امروز کشتی، من هم تو را کشته، نام و نشان تو را از صفحه روزگار محو خواهم کرد. تاجر کلام جئی را بدان گونه شنیده، بسیار بیمناک گردید. آنگاه گفت: ای آقای من! چه گناه کرده‌ام، و چه بدی از من نسبت به تو سرزده که اراده کشتن من داری و مرا خبری از کشته شدن فرزندت نیست؟ جئی گفتش: آری تو کشته‌ای فرزند مرا. تاجر گفت: و الله من پسر تو را نکشته‌ام و بر من گناهی نیست، و عملی به قتل فرزند تو ندارم و مرا از این گناه آگاه کن که چگونه از من صادر شد با آنکه روبروی تو هستم. جئی گفت: آیا تو در این خانه ننشستی و نان و خرما از خورجین بیرون (۲۲، روی a) نیاوردی و تخمه‌های خرما را از چپ و راست نینداختی؟ تاجر گفت: چنین است، من این کارها را کردم ولیکن پسر تو را نکشتم. جئی گفت: هرآینه تو فرزند مرا کشته‌ای زیرا که خرما می‌خوردی و تخم آن را به یمین و شمال خود می‌انداختی، مرا پسری بود یک‌ساله، تازه به رفتار آمده بود. یک تخمی از تخم‌های خرما بر چشم او خورده، فی الحال مرد. من لابد و ناچار تو را خواهم کشت چنان‌که تو او را کشتی. جناب اقدس الاهی فرموده است: النَّفْسُ بِالنَّفْسِ، یعنی قصاص تنی به تنی است. آنگاه تاجر این کلمات را بر زبان راند: انا لله و انا الیه راجعون، لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم. یعنی ما از آن خداییم و بازگشت ما به سوی اوست. توانایی و رفتاری نیست مگر به یاری پروردگار. تاجر گفت: اگر چنین است که تو می‌گویی و من فرزند تو را کشتم، دیده و دانسته نکشته‌ام و دانا به این کار نبوده‌ام. امیدوار از تو چنانم که از من عفو نمایی. جئی گفت: البته تو را خواهم کشت چنان‌که پسر مرا کشتی. بعد از این سخنان جنی تاجر را کشید و بر زمینش انداخت و دست خود را بلند کرد تا آن‌که به شمشیرش بزند. در آن حال، تاجر گریه بسیار کرد. جئی گفت: خود را با صبر انبار ساز و یاری از خدای بی‌نیاز بخواه. پس از این حالات، تاجر به این ابیات گویان گردید:



نظم:

الدهر یومان، ذا صفو و ذا عَدَر والعیش شطران ذا أَمْنٍ و ذا کدر
 قل للذی لصروف الدَّهر غیرنا هل عاند الدهر الا من له خطر
 لما ترى الرِّیح (۲۲، روی b) ان هیت عواصفه فلیس تعصف الا غالی الشَّجر
 اما ترى البحر تعلو فوقه حیف و یستقر له فی قعره الدُّرر
 و کم علی الارض من خضر و یابسہ و لیس یرحم الا مَنْ له ثمر
 و فی السَّماء نجوم لِأعدالها و لیس یکسف الا الشَّمس و القمر
 احسنت ظنک بالایام اذا حسنت و لم تخف سوف ما یأتی به القدر
 و سالمتهک اللیالی فاغتررت بها و عند صفو اللیالی یحصل الکدر

یعنی روزگار دو روز است: روزی از آن باصفا و صداقت و دیگری از آن با فریب و حيله است و زندگانی دونیمه است. نیمی از آن با امان و امنیت است و دیگر باغم و کدورت. بگو بر آن کسی که ما را به حوادث زمان سرزنش و آلام روزگار نکوهش کند، آیا دشمنی دارد به غیر از آن که دانا و آموزگار است؟ آیا نمی بینی بادهای تند را وقتی که می وزد و به غیر از درخت بلند نمی شکند؟ نظر نمی کنی به فراز دریا مردار است و در نشیب او گوهر آبدار؟ در روزی زمین چه بسیار خشک و تر است، آسیب سنگ نمی رسد مگر بر آن که او را ثمر است. در آسمان کواکب بی پایان است و صمت نفس و کسوف هیچ گاه نمی رسد به جز مهر و ماه را. نظر اعتماد بر روزگار خویش می گماری، نمی ترسی از این که در پس پرده غیب چه سرنوشت داری؟ روزگار اگرچه با تو (۲۳، روی a) در آغاز به صلح و آشتی یار است، غافل مشو که در انجام کار با تو درنبرد و سیه کار است.

مترجم در بیان ابیات مسطوره این اشعار را به نظم درآورد.

مترجمه:

روز دو بیشتر نبود دور روزگار روزی به خرمی، به الم روز دیگر است
 آن را که بر تباهی ما طعنه زد بگو دشمن همیشه دهر دنی با هنرور است
 از بادهای تند نبینی که بشکند همچون صبوری که به بالا فزون تر است
 اندر فراز بحر نبینی عیان جیف در قعر او نهفته چه تابنده گوهر است
 پس خشک و تر به باغ جهان است لیک از آن آسیب سنگ می رسد آن را که با بر است
 در پرده کسوف نهان ماه و خور شوند زین پس ستارگان که در این سبز چادر است
 داری گمان نیک بر این روزگار خوش غافل از این که زین سبب است چون مقدر است
 گر روزگار با تو به صلح است هین مشو مغرور بین که در دل او تا چه مضمر است
 شبها اگر چه با تو شود آشتی گزین لیکن نگر که با تو چه حکمیش بر سر است



چون تاجر از شعر خواندن فارغ گشت، جَنّی گفت: سخن را کوتاه کن که هرآینه خواهد کشت. تاجر گفت: این کار را البته خواهی کرد؟ جَنّی گفت: آری، آنگاه جَنّی چنان شمشیر بلند کرد که سیاهی نعلش ظاهر گردید.

پس بامداد شهرزاد را دریافته وی خاموشی گزید و در آنوقت پیرامون سخن‌گویی نگردید. خواهرش دنیازاد گفت: چه خوش و خوب است سخنورت و چه دلکش و مرغوب است حکایت گسترت. شهرزاد گفت: اگر پادشاه مرا تشریف امان و حلقه (۲۳، روی a) اطمینانم بخشیده زنده ماندم، در شب آینده برای تو حدیثی اغرب از این و قصه‌ای اعجب از این بیان خواهم کرد. مقارن این مقال پادشاه سوگند به او نموده گفت: اکنون تو را نمی‌کشم تا آن‌که تتمه حکایت تو را بشنوم. در شب بعد از این شب خواهمت کشت. بامداد روز دوم، پادشاه بر طبق عادتش به بارگاه آمده به دادگستری میان مردم مشغول شد، آنگاه دستور از نگشتن شاه‌غیور دخترش را به نهایت تعجب نمود. تا شباهنگام همواره به امور ریاست و حکم بین‌الناس پرداخت. هنگام شام به حرمسرا رفته، خوردنی بهر او حاضر ساختند. بعد از اکل و شرب و پس از لذت و طرب فرمود مائده را از میان بردارند. امتثالاً لأمره، خوان را برداشتند و خود بر روی تختش نشست. وقت خواب شهریار با شهرزاد سخن‌گستر هم‌بستر گردید. چون نصف شد، دنیازاد با خواهر خود شهرزاد گفت: ای خواهر، اگر بیداری از حکایت شیرینت و قصص رنگینت داستانی به سبب آن‌که رشته بیداری این شب ما انقطاع پذیرد بیان نما. شهرزاد گفتش: حُبّاً و کرامهً، یعنی دوست و گرامیت می‌دارم و از دل‌وجان خواهشت را به‌جا می‌آرم.

فلما كانت اللَّیْلَةُ الثَّانِیَّة

پس در شب دوم گفت: ای پادشاه سعید و نیک‌بخت، افسانه‌پردازان چنان گمان کرده‌اند که جَنّی دل‌سخت چون عازم کشتن تاجر گردید، تاجر گفت: به من آن‌قدر مهلت بده که به خانه خود رفته، دیدار اهل‌و‌عیال و رخسار اولاد بینم و آنچه (۲۴، روی a) دارم بر آنان قسمت نمایم، آن‌گهی وداعشان کرده به پای خویشتن برگشته به سواء‌القضا خواهم آمد و مرا در آنوقت به قتل رسان. جَنّی گفت که اگر تو را رها کنم که به خانه خود رفته، به عمل آری آنچه اراده داری، نزد من نخواهی آمد. بازرگان گفت: سوگند یاد می‌کنم و عهد و پیمان با تو می‌بندم که از انجام برگشته، نزد تو بیایم. جَنّی گفت: وعده میان من و تو چه اندازه از زمان خواهد بود؟ تاجر گفت: یک سال کامل. تا آن‌که اهل و اقارب و اولاد و عشایر خود را به سیری بینم و از گلشن هم‌نشینی ایشان گل مرادی بچینم. جَنّی گفت: الله علی ما تقول وکیل یعنی بر آنچه می‌گویی، خدا گواه و وکیل است. تاجر گفت: نَعَمْ الله علی ما أقول وکیل. یعنی آری خدا بر آنچه می‌گویم شاهد و گواه است. آنگاه جَنّی از وی منصرف گشته، منتظر وعده مذکور گشت.



راوی می‌گوید: بعدازآن، بازرگان بر دابۀ خود سوار شده، شتابان در حالتی که گردِ مرگ از شأنۀ زندگی‌اش می‌افشاند و غبار موت را از کتف حیاتش می‌فشاند، ولیکن به جهت وعدهٔ معهوده حزین و غمگین بود. چون به شهر خود رسیده داخل خانهٔ خویشتن شد، به سبب آن‌که خداوندِ خانه با خیر و سلامت از سفر برگشته، اهل و عیالش بسیار فرحناک گردیدند. در آن وقت تاجر اولاد خود را به زیر بغل گرفته، بر اوها بوسه می‌داد و می‌گریید و بر ایشان تلافی و مهربانی می‌کرد و هر دم آه سرد از دل پردرد برمی‌آورد. چنان (۲۴، روی b) گریان شد که اشک چشمش از دو گونهٔ او به جریان آمد. زن وی جهت گریه‌اش را اندیشید، گفت: باعث گریه و تأسف است چیست و علت حزن و تحسُّرت کیست؟ امروز روز خوشی و هنگام خرمی ماست که با صحت و سلامت از سفر مراجعت کرده‌ای. تاجر گفتش: چگونه خوشنود باشم که از عمر من زیاده بر یک سال نمانده است. آنگاه سرگذشت خویش را از اول تا به آخر بهر وی مذکور نمود. بعد از شنیدن چنین سخن، زن و فرزند و خویشاوندش همگی گردیدند بر رو و جبین‌شان تپانچه و سیلی زده، با گریه و مویه، موهای خود بریدند. چنان اساس سوگواری و بنیان ماتم‌داری به پا کردند که گویا آن روز صاحب‌خانه مرده، جان با قابض ارواح سپرده است؛ اما تاجر دل‌ریش پنج بیش اولاد خویش را می‌بوسید و گریه می‌کرد و با ایشان وداع می‌نمود. روز دوم اموال خود را بر اولادش تقسیم کرد و وصی بهر آن‌ها معین ساخت و ذمه خود را از حقوق اهل و عیال بری نمود. تلاوت‌کننده‌ای چند که هرروز بعد وفاتش یک ختم نماید مقرر کرد. آنچه کنیز و بنده داشت همگی را آزاد ساخت تا آن‌که وقت موعود و هنگام معهود نزدیک شده، از یک سال زیاده بر قطع مسافت راه باقی نماند. پس تاجر مزبور برخاست و وضو ساخت و نماز را به‌جا آورده با خویشتن کفنی برداشت، و زن و فرزندان را وداع نموده، بر مرکب سوار شد و از جهت گریه، اهل و عیال وی نیز گریان گشت. شب و روز طی مراحل و منازل (۲۵، روی a) می‌کرد تا آن‌که سر سال به آن بستان رسید. در مکانی که نان و خرما خورده بودند، اندوهگین نشست. آنگاه اندیشه و خیال را داشت که چگونه آن جنی بی‌جرم و گناه قصد کشتنش دارد.^۱ وقتی که منتظر آمدن جنی بود و بر حال خویش گریه می‌نمود، در آن حال دید مرد کهن‌سال جلیل‌القدر عظیم‌الهمّت صاحب‌کمال که با خود آهو بره‌ای در زنجیر کشیده داشت، پیشش حاضر گشته، به اعزاز و اکرامش سلام کرد. وی به تعظیم و احتشام، جواب سلامش را داد. بعدازآن، آن مرد پیر گفتش: سبب نشستن تو در این مکان که مسکن جان و مربوط غیلان است و نشسته‌گاه دشمن انسان و اولاد شیطان که شرشان همه بلدان را

۱. اصل: داستانی به سبب آن رشتهٔ بیداری این شب ما انقطاع پذیرد بیان نما.



فراگرفته است، در این سرزمین چیست؟^۱ تاجر از ماجرای خود با جنّی بالتاماش اعلام نمود. مرد پیر از کار تاجر بسیار تعجب کرد که چگونه با جنّی چنین عهد و پیمان را بست و آن را نشکست و در اینجا منتظرش نشست. پس گفتش: امر عجیب و کار غریب از تو به ظهور رسیده است. در جهان کسی چنین ماجرا را ندیده. به خدای بزرگ مهربان بخشنده سوگند است که از اینجا نخواهم رفت تا بینم از جنّی نسبت با تو چه خواهد شد. پس شیخ نشسته با وی تکلم آغاز کرد و تسلی خاطر و دلجویی وی را، بهر چنان آسیبی که به او رسیده بود، می نمود. در این اثنا، شیخ دومینی که با خود دو سگ سیاه متلاقی به هم، هر یک زنجیر آهنین داشتند^۲، بر شیخ نخستین و تاجر غمین هویدا گردید. چون نزدیک ایشان آمد بر آنان رسم سلام به جا آورد. تاجر و شیخ اول رد سلامش به عزت و (۲۵ روی b) اکرام نمودند. آنگاه از سبب نشستن هر دو در آن مکان استفسار کرد. شیخ صاحب غزاله او را از ماجرای تاجر و جنّی خبر داد. از این کار بسیار به شگفت آمده گفت: بالله من از اینجا نمی روم تا گزارش تاجر را با جنّی ببینم. وی نیز به جهت تسلی خاطر تاجر با او هم کلام گشت. در آن حال شیخ سومی پیدا شد. چون نزدیک شیخین و تاجر رسید بر ایشان سلام نموده، جواب سلامش را شنیدند. آنگاه از احوال آن ها و از سبب نشستنشان در آن مکان پرسید. پس شیخان ماجرا میان تاجر و جنّی را نزد وی مذکور نموده، گفتند: چون چنینش دیدیم در اینجا جلیس و انیس گردیدیم. تاجر بی چاره را با آثار و له [خشکینی و اندوهناکی و سرگشتگی] و علامات مصیبت نشسته بود؛ شیخ ثالث گفت: چرا این تاجر را حزین و اندوهناک بینم. بدون شک و شبهه، هرآینه مر او را درد بزرگ و مصیبت سترگ است. و الله از اینجا نمی روم تا چگونگی حال تاجر و جنّی را مشاهده نمایم. وقتی که مشایخ ثلاث با تاجر در سخن بودند، ناگاه باد تندی وزیده گردوغباری از کنار بیابان برخاست. لحظه چنین بود که از میان گردوغبار جنّی آشکار گشته روی به ایشان آورد، چون نزدیک به آن ها رسید همگی بسیار ترسان و لرزان گردیدند. بعد از آن، جنّی بر آن ها سلام نداد، تاجر را با دست چپ گرفت و کشید و روبه روی خود نگه داشت تا آن که سرش را از بن جدا بسازد. در آن حال تاجر گریه کرد و شیوخ ثلاث بر او گریه نمودند. همگی با ناله و افغان به درگاه خالق کارساز و پروردگار بی نیاز (۲۶، روی a) استغاثه بردند. شیخ اول که صاحب غزاله بود نزد جنّی آمده، دست و پای جنّی را بوسه داده گفت: ای جنّی، اگر ماجرای خود را با این غزاله نزدت بیان کنم و آن را از قصه خود و این تاجر اغرب بدانی، سه یک گناه را با من می بخشی؟ جنّی گفت:

۱. اصل: در این سرزمین اند، چیست؟

۲. اصل: شیخ دومینی که با خود دو سگ سیاه متلاقی به هم که هر یک زنجیر آهنین داشت.



آری. اگر داستان عجیب و حکایت غریب باشد، آنچه گفتی به تو می‌بخشم.

آنگاه آن مرد سال‌خورده خداوند آهوبره گفت: ای جنّی، هرآینه این آهوبره ماده دختر عم من است. وقتی که دوازده‌ساله بود، در صغر سن خود به حبالة نکاحش درآوردم. مدت سی سال با وی به سر بردم. در آن مدت از او به فرزندی خرسند نگشتم. من محب و دوستدارش بودم و به اندازه توانایی در خدمت‌گزاری‌اش کوتاهی نمی‌کردم. آنچه خواهش می‌نمود به عمل می‌آوردم. نزد من جاریه جمیله‌ای بود. این غزاله گفت: ای مرد از من بشنو، این جاریه را به تزویج خود درآور. شاید که از او به فرزندی بهره‌ور گردی. من گفتم: ای دختر عم، این کار نخواهد شد و در حق من این کردار سزاوار نیست. از این می‌ترسم که تو بر وی رشک و حسدبری و محبت میان من و تو مبدل به عداوت گشته، از تو جدا گردم. غزاله گفت: اگر تو خاطر مرا دوست داری و صادق و یکرنگ منی، این سخن را که با تو می‌گویم از من بشنو. آنگاه گفتش رضای توست. آنچه مرضی تو باشد جز آن را نمی‌کنم. پس دختر عم من برخاست و به زینت زنانش آراست و چون شب شد، پرده از روی کار برداشته، ازاله بکارتش را نمود. (۲۶، روی b) چنین کار در آینه تصور نداشتم. پس به اذن خدا همان شب جاریه حامله شد. وقتی که نه ماه تمام شد، به امر خالق خلق، واقع شد به آن جاریه طلق یعنی درد زه که در حین زادن زنان را پیدا می‌گردد. پس به آسانی پسری چون ماه از وی متولد شد. بعد از آن این غزاله از کار خود نادم و پیشیمان گردید ولیکن تیر از کمان چو جست بار دیگر نیاید به شست. همواره رشک و حسد بر طفل و جاریه می‌برد و هر زمان غم و غصه می‌خورد. چون عمر آن پسر به دوازده سال رسید، برنوشتن و خواندن قادر شده از جمله نادر گردید. هر که او را می‌دیدند بر من حسد می‌ورزید. وقتی که به حد چهارده سال رسید، بهر من مهمی پدید آمد، عزم مسافرت نمودم. مر این غزاله را که می‌بینی و او دختر عم من است وصیت و اندرز کردم که یار و یاور این جاریه و پسر گردد. در این خصوص تأکید اکید و سفارش بلیغ

تصویر شماره ۳: نقش مهر فارسی سر هنری راسل
با عبارت: اعتماد الدوله انتظام الملک هنری رسل
ثابت جنگ بهادر
(Nasser D. Khalili Collection of Islamic Art)
[مهر آینه شده است]





نمودم. غزاله با من گفت: حاجتی به اندرز نیست. این هر دو تن مثل جان در بدن من هستند. اما وصیت تو، ای شوهر من، بالای سر و دیده من است. چون خاترم جمع از این سخنش گردید، تهیه سفرکرده، روانه شدم. مدت مسافرت من یک سال کامل گشت. چون دختر عم من دانست که حقیقتاً عازم سفر گشته‌ام، در حال غیبت من به تحصیل علم سحر و فن کهنانت متوجه شد. در آن مدت جادوگری و فال‌زدن و خبر غیب گفتن فراگرفت. بعدازآن پسر مرا افسون نمود و گوساله‌ای سمین خوش‌منظرش ساخت. سپس شبان مرا طلبیده، پسر گوساله‌اش را به وی سپرد (۲۷، روی a) و گفت که این گوساله را بگیر و بهر چرا به صحرایش بر و غافل از این مشو که نزد خداوندت عزیز و ارجمند است. شبان او را آنگاه با رمه گاو به چراگاه برد. بعد از مدتی مادرش را نیز جادو نموده، ماده‌گاو ساخت. راعی را طلبید و گفت: این را بگیر و با گله گاو به مرتع ببر و این بقره را محافظت کن که نزد صاحبش عزیز و مکرم است. چون از سفر بازگشتم از این غزاله پرسیدم که زن و پسر کجاست. گفت: بعدازآن که تو سفر کردی، زوجهات مدتی بیمار شد و مرد. پسرت چون دید که مادرش وفات یافت از نزد ما گریخت و ندانستم به کجا رفت و خبری از وی نشنیدم. چون این سخن را از وی استماع نمودم، دل من بر هر دو سوخته با چشم گریان نشستم و با خود گفتم: ای کاش من مسافرت نمی‌کردم.

تا یک سال کامل، بدین منوال حزین بودم. چون موسم عید بزرگ رسید، شبان را طلبیده فرمودمش که گاو قربانی‌ای بیار تا قربۀ الی‌الله ذبح نمایم. گاو که زن جادو شده من بود آورد. زیرا که این غزاله به شبان گفت: میار مگر همان گاو را که من به تو دادم. وقتی که اراده کشتنش کردم، در آن حال به ناله و گریه آمده، اشک چشمش بر دو گونه‌اش جاری شد. از این حالت تعجب بی‌نهایت نمودم و دست از کشتنش بازکشیدم. بعدازآن به شبان گفتم این را بگیر و دیگری را بیار. آنگاه این غزاله که دخترعم و زوجه من است فریاد برآورد (۲۷، روی b) که اکنون این گاو را بکش که نزد ما از این گاو نیست. بگذار ما را تا از گوشت این در این موسم تناول نماییم. باز اراده ذبحش نمودم. در آن وقت گاو مثل پیش به گریه و ناله آمد، من از آن کار احتراز کرده، با شبان گفتم: این گاو را بگیر و از قبل من قربانی کن زیرا که بهر من طاقت کشتن این گاو نیست. پس شبان او را گرفته کشت و پوستش را کند. بعد از کشتنش به‌غیراز پوست‌واستخوان، گوشت و چربی به نظر نیامد. از کشتنش پشیمان گشتم. پس با شبان گفتم: آنچه هست بهر خود ببر و گوساله خوب و فربه‌ی بیار. شبان پوست‌واستخوان را گرفت و غایب شد و ندانستم بر آنها چه کرد. شبان بعد از غایب گشتنش آمده پسر گوساله مرا بهر من با خود آورد و من ندانستم آن گوساله پسر من است. وقتی که مرا دید، رسن سر و گردنش را گسیخته



نزد من آمد و بر روی هر دو قدمم افتاده می‌نالید و گونه خود را بر زمین می‌مالید. از چگونگی حال این نیز به تعجب آمدم. خون به خون رهنمون شده، مهر و محبتش در دل من جا گرفت. چون دیدم اشک گوساله بر دو گونه‌اش فرود آمد، به شبان گفتم: این گوساله را بگذار با گاوها بچرد و گاهی از این غافل مشو و درباره‌اش نیکو بکن که من او را از آسیب کشتن آزاد کردم. گوساله دیگر که فربه باشد بهر من بیار. باز دخترعم من، این غزاله، بانگی بر من زد که باید این گوساله را در این روز ذبح نمایم. در روز شریف مبارک قربانی نمی‌شود مگر چیز خوب (۲۸، روی a) و مرغوب، و نیز در میان گوساله‌ها بهتر و فربه‌تر از این نیست. پس گفتمش: به من نگاه کن! سخن تو را شنیدم و گاوی را که کشتنش بر من لازم نبود ذبح نمودم و از آن نومید شده فایده ندیدم. نهایت پشیمانی مرا به جهت کشتنش حاصل گشت. اکنون گفته تو را در این خصوص نخواهم شنید. گفت: تو را به خداوند بخشنده مهربان سوگند می‌دهم که این گوساله را بهر من در این روز شریف بکش و اگر نکشی نه تو شوهر من و نه من زن تو. وقتی که این سخن صعب و سخت را از وی شنیدم و ندانستم مقصدش را، کارد را گرفته نزدیک گوساله شدم.

پس بامداد شهرزاد را دریافت و از جانب حکایت‌پردازی برتافت و راه خاموشی را گرفت.

خواهرش دنیا زاد گفت: ای خواهر، چه چیز خوش و دلخواه کرده است سخنوری امشب را؟ شهرزاد گفت که اگر شهریار از سر کشتنم بگذرد، به یاری باری تعالی شب آینده حکایتی عجیب و اعجاب‌انگیزتر از این بهر تو بیان خواهم نمود. شهریار گفت: خود را خوش و چشمت را روشن بدار که به خداوند بخشنده مهربان نخواهم کشت تا تتمه حدیث تو را بشنوم. آنچه شب آینده به جز نقل درازی چنان می‌نماید که آن چیز غریب و امر عجیبی است که ماندش کسی نشنیده است.

منابع:

- الف ليلة و ليلة، يُدعى عموماً «أسمار الليالي للعرب، مما يتضمن الفكاهة ويورث الطرب». قد طبعه كاملاً مكملًا: ولیم حی مكناتن، سكرتير الدولة الإنجليزية في ممالك الهندية، ۱۸۴۰ م.
- الف ليلة و ليلة. بولاق: المطبعة الكبرى، ۱۲۱۴ ق.
- الف ليلة و ليلة. مقابله و تصحيح شيخ محمد عطا العدوى. بغداد: مكتب المثنى، ۱۳۸۴ ق.
- الف ليلة و ليلة. ترجمه به تركی احمد نظيفی. مصر: بی‌نا، بی‌تا.
- هزار و یک شب. ترجمه از الف ليلة و ليلة، ترجمه عبداللطيف طسوجی. مقدمه علی اصغر حکمت. تهران: کلاله خاور، ۱۳۱۵.
- هزار و یک شب. ترجمه عبداللطيف طسوجی. تهران: انتشارات هرمس، ۱۳۸۳.



- Ditchfield, P. H., and William Page, eds. *A History of the County of Berkshire, Volume 3*. London: Victoria County History, 1923. British History Online. Accessed January 3, 2012.
- *Les Mille et Une Nuits*. Translated by Galland. Edited by Picard. 2 vols. Paris: Éditions Garnier Frères, 1960.
- Marzolph, Ulrich, and Richard van Leeuwen. *The Arabian Nights Encyclopedia*. Santa Barbara, CA: ABC-CLIO, 2004.
- Russell, Lady Constance. *Swallowfield and Its Owners*. London, New York, and Bombay: Longmans, Green and Co., 1901.
- *The Arabian Nights: Tales from a Thousand and One Nights*. Translated by Richard Burton. Introduction by A. S. Byatt. New York: Modern Library, 2004.
- *The Book of the Thousand Nights and One Night: Now First Completely Done into English Prose and Verse, from the Original Arabic*. Translated by John Payne. 9 vols. London: Villon Society, 1882–1884.
- *The Thousand and One Nights, Commonly Called, in England, The Arabian Nights' Entertainments: A New Translation from the Arabic, with Copious Notes*. Translated by Edward William Lane. 3 vols. London: Charles Knight and Co., 1839–1841.
- *Tercüme-i Elf Leyle ve Leyle*. 6 vols. Istanbul: Matbaa-i Âmire, 1851.

هزار آفسان فردوسی در سرزمین هندوان

ترقیمه بزرگ‌ترین شاهنامه جهان در هند

مهدی خواجه‌پیری^۱

چکیده

این نوشتار به معرفی بزرگ‌ترین شاهنامه جهان می‌پردازد که در سال‌های اخیر، به همت و کوشش مرکز بین‌المللی میکروفیلیم نور در سرزمین هند فراهم آمده است. این کار ستی که با عنایت و توجه رهبر شهید ایران، حضرت آیت الله العظمی شهید سید علی‌الحسینی خامنه‌ای (قدس الله نفسه الزکیه) و با نظارت مهدی خواجه‌پیری سامان یافته، در روزگاری پدید آمد که زبان فارسی در هند دیگر زبان قدرت نبود، اما هنوز در ژرفای فرهنگ و دل‌های وفادار نفس می‌کشید. کاغذ این شاهنامه به شیوه سنتی و دستی در نواحی اطراف جیپور ساخته شده، کتابت آن به قلم استاد شمیم احمد بجنوری انجام گرفته، و هفتاد و دو مجلس نگارگری تمام صفحه به مدیریت استاد ممتاز علی، تلفیقی از هنر ایرانی، مغولی و هندی، بر آن جان بخشیده است. فرجام این کار بزرگ با شهادت رهبر جمهوری اسلامی ایران و یارانش هم‌زمان شد و بدین‌سان، شاهنامه از مرز یک اثر هنری فراتر رفت و به یادگاری از سوگ، وفاداری و جاودانگی تبدیل گشت. این ترقیمه نشان می‌دهد که پیوند ایران و هند، اگرچه در ظاهر کم‌رنگ شده، در عمق فرهنگ و هنر همچنان ریشه دارد و این شاهنامه، پرچمی است افراشته در برابر خاموشی؛ پرچمی از زبان فارسی، حماسه فردوسی، هنر ایرانی-هندی، و ایمان به میراث تمدنی که قرن‌ها این دو ملت با عظمت را به یکدیگر پیوند داده است.

کلمات کلیدی:

شاهنامه، فردوسی، زبان فارسی، هند، کتاب‌آرایی، نگارگری، خوشنویسی، جیپور، هنر ایرانی-هندی، میراث مکتوب، شهادت، آیت‌الله خامنه‌ای، حماسه.

۱. مؤسس و رئیس مرکز بین‌المللی میکروفیلیم نور.



شاهنامه، دفتر کهنه روزگار نیست؛ خروش جاودانه ملتی است که نخواست نام و زبان‌ش در گردباد فراموشی گم شود. فردوسی بزرگ، آن پیر دانای توس، در روزگاری که زبان فارسی در معرض خاموشی و پراکندگی بود، از واژه دژ ساخت، از شعر شمشیر آفرید، از داستان تاریخ برکشید، و از حماسه، جان تازه‌ای در پیکر ایران دمید. او کاخی برافراشت که بنیادش بر جان و خرد بود؛ کاخی که نه باد حادثه آن را فرسود، نه تیغ دشمن آن را شکست، نه گردش قرن‌ها شکوهش را کاست. شاهنامه از آن روز تا امروز، تنها کتاب پهلوانان نیست؛ نامه نام و ناموس، خرد و آزادگی، وفا و پیمان، و ایستادگی ملتی است که در برابر فراموشی سر خم نکرد.

در جهان فردوسی، پهلوان تنها مرد میدان نبرد نیست؛ نگاهبان شرف یک ملت است. خون بزرگان، تنها پایان زندگی نیست؛ آغاز بیداری است. سوگ، تنها گریستن نیست؛ آتشی است که در دل تاریخ روشن می‌ماند و نسل‌ها را به پیمانی تازه فرامی‌خواند. ازاین‌رو، شاهنامه در هر زمان که خوانده شود، تنها از گذشته سخن نمی‌گوید؛ امروز را نیز می‌لرزاند، آینده را نیز صدا می‌زند، و انسان را به پاسداری از نام، زبان، ایمان، میهن و آزادگی فرامی‌خواند.

هند، این سرزمین کهن و پررمز، از دیرباز یکی از خانه‌های بزرگ زبان فارسی بود. فارسی در این خاک، روزگاری زبان دیوان و دانش، تاریخ و عرفان، شعر و سیاست، کتابخانه و دربار بود. شاهنامه در هند خوانده شد، نوشته شد، آراسته شد، تصویر شد و در جان هنرمندان و سخن‌شناسان جای گرفت. از دهلی تا دکن، از لکهنو تا حیدرآباد، از کشمیر تا جیپور، نام فردوسی و شکوه فارسی در محفل‌ها، کتابخانه‌ها و کارگاه‌های هنر طنین داشت. ایران و هند قرن‌ها تنها با راه و کاروان و تجارت به هم نپیوستند؛ با خط و نقش و شعر و معنا، با نسخه و کتابخانه، با نگارگری و تذهیب، و با عشق مشترک به زبان فارسی به یکدیگر پیوند خوردند.

اما روزگار همیشه بر یک مدار نمی‌چرخد. فارسی در هند، پس از قرن‌ها شکوه، آرام‌آرام از میدان عمومی کنار رفت. استعمار آمد، نظام آموزش دگرگون شد، دیوان‌ها زبان دیگر گرفتند، نسل‌ها از میراث کهن دور شدند، و چراغی که زمانی بر بخش بزرگی از هند می‌تابید، در کتابخانه‌ها، نسخه‌های خطی، مدارس محدود و دلهای وفادار کم‌فروغ ماند. هنر ایرانی و ایرانی - هندی نیز، که روزگاری در نگارگری، تذهیب، خوشنویسی و کتاب‌آرایی می‌درخشید، دیگر آن میدان گسترده پیشین را نداشت. در چنین روزگاری، برخاستن دوباره یک کار سترگ شاهنامه‌ای، حادثه‌ای ساده نبود؛ برافراشته شدن پرچمی بود در برابر خاموشی.

این شاهنامه در چنین زمانه‌ای پدید آمد؛ زمانی که فارسی در هند دیگر زبان قدرت



نبود، اما هنوز زبان دل بود؛ دیگر زبان فرمان نبود، اما زبان حافظه بود؛ دیگر بر تخت دیوان ننشسته بود، اما در ژرفای فرهنگ نفس می‌کشید. این کار از دل همان خاموشی برخاست تا گواهی دهد که چراغ فارسی نمرده است. اگر باده‌ها تند وزیده‌اند، اگر میدان‌ها دگرگون شده‌اند، اگر دیوارهای کهن فرو ریخته‌اند، هنوز در خاک هند، آتشی از توس و خراسان و ایران روشن است؛ آتشی که با نام فردوسی شعله می‌گیرد و با عشق به زبان فارسی فروزان می‌ماند.

این کار بزرگ با عنایت و توجه رهبر شهید ایران، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، با نظارت مهدی خواجه پیری سامان یافت؛ رهبری که دل درگرو زبان فارسی، شعر، شاهنامه، هنر و میراث تمدنی ایران داشت. عشق او به فارسی، عشق به یک‌زبان تنها نبود؛ عشق به حافظه یک ملت، به روح ایران، به تاریخ آزادگی، و به سرمایه‌ای بود که قرن‌ها ملت‌ها را به هم پیوند داده است. در نگاه او، شاهنامه متنی بسته در گذشته نبود؛ پرچمی بود که باید همچنان برافراشته می‌ماند، زیرا در آن، خرد، پهلوانی، ایمان به نام، و پاسداری از شرافت تاریخی یک ملت گردآمده بود.

عنایت او به این کار، نشانه مرحله‌ای بلند از بلوغ فرهنگی انقلاب اسلامی ایران نیز بود؛ مرحله‌ای که در آن، انقلاب تنها در میدان سیاست و مقاومت معنا نمی‌شد، بلکه در پاسداری از زبان، احیای هنر، نگاهبانی از میراث مکتوب، و بازسازی پیوندهای تمدنی ایران با جهان فارسی نیز جلوه می‌کرد. اگر روزگاری ملت‌ها با شمشیر از مرزهای خود دفاع می‌کردند، امروز با زبان، کتاب، خط، هنر و حافظه نیز از خویش دفاع می‌کنند. این شاهنامه نشان داد که قدرت یک ملت تنها در سپاه و سیاست نیست؛ در توانایی او برای نگاه داشتن نام، زبان، حماسه و میراث نیز هست.

برگ‌های این کار، خود حکایتی جداگانه دارند؛ حکایت رنج، صبر، مهارت و دست‌های بی‌ادعا. کاغذهای آن در نواحی اطراف جیپور، به شیوه سنتی و دستی، با تلاش کارگران زحمتکش ساخته شد. پیش از آنکه مرکب خوشنویس بر صفحه بنشیند و رنگ نگارگر بر آن جان گیرد، دست‌های پینه‌بسته کاغذ سازان، خمیر را فراهم کردند، ورق‌ها را پرداختند، در آفتاب نشانند و آماده ساختن تا سخن فردوسی بر آن‌ها نقش بندد. هر برگ، پیش از آنکه جایگاه بیت‌های حماسی شود، از رنج انسان زاده شد؛ از عرق پیشانی، حوصله، مهارت و عشقی خاموش که نامش کمتر بر زبان می‌آید، اما اثرش در جان صفحه باقی می‌ماند.

آنگاه قلم دکتر شمیم احمد بجنوری بر این برگ‌ها روان شد و سخن فردوسی را باوقار و شکوه کتابت کرد. هر واژه، چون گامی استوار در میدان رزم، بر صفحه نشست. هر سطر، چون صفی از سپاه سخن، منظم و پرهیبت ایستاد. در کنار این کتابت، هفتادودو مجلس نگارگری تمام صفحه جان گرفت؛ هفتادودو میدان رنگ و



خیال، هفتادودو جلوه از رزم و بزم، اندوه و پیروزی، تقدیر و پهلوانی. هنرمندان جیپور، با مدیریت استاد ممتاز علی، از چهره‌های برجسته این هنر، روح نگارگری ایرانی، لطافت هنر مغولی و رنگ و طراوت هنر هندی را درهم آمیختند و جهانی آفریدند که در آن، پهلوانان فردوسی بار دیگر از میان رنگ و نقش برخاستند.

این کار در حدود ده سال در چهارصد صفحه فراهم آمد؛ اما هیچ صفحه‌ای در آن بی‌جان و بی‌نشان نماند. هر برگ، جامه‌ای جدا پوشید؛ هر صفحه، آرایه‌ای تازه یافت؛ هر نقش، از نقش دیگر جدا شد؛ و حتی پشت نگاره‌ها نیز با تذهیب و تزیین مستقل آراسته گردید. بدین گونه، کار از حد کتابت فراتر رفت و به بهشتستانی از خط، رنگ، نقش و حماسه بدل شد؛ به باغی که در آن کاغذ خاموش نیست، سخن می‌گوید؛ رنگ خاموش نیست، می‌درخشد؛ تذهیب خاموش نیست، می‌بالد؛ و هر صفحه چون سپری زرین در برابر فراموشی ایستاده است.

و شگفتا که فرجام این کار بزرگ، با یکی از سنگین‌ترین حوادث تاریخ معاصر ایران هم‌زمان شد: شهادت رهبر جمهوری اسلامی ایران، خانواده گرامی او و گروهی از سرداران بزرگ ایران. گویی تقدیر چنین خواسته بود که کاری که با عشق او به زبان فارسی و میراث ایران آغاز شده بود، در روزگار پیوستن او و یارانش به قافله حماسه و شهادت به پایان برسد. این هم‌زمانی، شاهنامه را از مرز یک کار هنری فراتر برد و آن را به یادگاری از سوگ، وفاداری و جاودانگی تبدیل کرد.

در جهان فردوسی، مرگ بزرگان پایان راه نیست. سیاوش که به خون می‌غلند، خون او به فریاد تاریخ بدل می‌شود. سهراب که از پای درمی‌آید، اندوه او جان نسل‌ها را می‌لرزاند. رستم که از جهان می‌رود، نامش از جهان نمی‌رود. پهلوان در شاهنامه اگرچه تن می‌بازد، اما راه و پیمانش زنده می‌ماند. در منطق حماسه، شهادت خاموشی نیست؛ فروغی است که از دل سوگ برمی‌خیزد و مردمان را به وفاداری، بیداری و ادامه راه فرا می‌خواند. از همین رو، پایان این شاهنامه رنگی شاهنامه گون یافت. گویی فردوسی از دوردست تاریخ، دست بر شانه امروز گذاشت و گفت: حماسه هنوز پایان نیافته است. پهلوانی تنها در میدان‌های کهن نبود؛ هر روزگاری که مردانی برای نام، ایمان، میهن، عزت و آرمان می‌ایستند، شاهنامه دوباره زنده می‌شود. شهادت رهبر و سرداران ایران، این کار را در هاله‌ای از سوگ و شکوه نشاند؛ سوگی که برای خاموش شدن نیست، برای برخاستن است؛ اندوهی که به ناتوانی نمی‌انجامد، بلکه به پیمان تازه بدل می‌شود.

این شاهنامه از خاک هند برخاست، اما جانش از ایران روشن بود. کاغذش در اطراف جیپور ساخته شد، خطش به دست خوشنویسی از این سرزمین نشست، نقش‌هایش



بارنگ‌های هنرمندان جیپور جان گرفت، اما در ژرفای آن، صدای توس، نام فردوسی، عشق رهبری ایران به فارسی، و حافظه مشترک دو تمدن جاری بود. این کار نشان داد که پیوند ایران و هند، اگرچه در ظاهر کم‌رنگ شده، در عمق فرهنگ هنوز ریشه دارد؛ ریشه‌ای که با یک جرقه هنر، دوباره جوانه می‌زند.

بزرگی این کار را تنها با اندازه، شمار صفحه، نگاره‌ها و آرایه‌ها نمی‌توان سنجید. عظمت آن در این است که در زمانه خاموشی فارسی در هند، دوباره از فارسی سخن گفت؛ در روزگار کم‌رنگی هنر ایرانی، آن را دوباره آراست؛ در زمانه گسست‌های فرهنگی، پلی میان ایران و هند ساخت؛ و در روزگار شهادت، حماسه کهن فردوسی را با حماسه معاصر ایران پیوند زد. این شاهنامه، هم یادگار هنر است، هم سند ایمان؛ هم نشانه پیوند دو تمدن است، هم پرچم ایستادگی در برابر فراموشی.

پس این کار، تنها یادگار یک کارگاه هنری نیست؛ پرچمی است افراشته در برابر خاموشی. پرچمی از زبان فارسی، شاهنامه فردوسی، هنر ایرانی - هندی، دسترنج کاغذ سازان جیپور، قلم شمیم احمد بجنوری، هنر ممتاز علی و نگارگران هند، و نگاه بلند رهبری ایران. این پرچم می‌گوید: زبان اگر در جان مردم خانه داشته باشد، نمی‌میرد؛ هنر اگر از ایمان برخیزد، فراموش نمی‌شود؛ و حماسه اگر از حقیقت برخاسته باشد، از توس تا تهران، از ایران تا هند، و از گذشته تا آینده، راه خود را ادامه می‌دهد.

این است فرجام کار:

از خاموشی، چراغی برخاست؛

از کاغذ، میدان حماسه‌ای پدید آمد؛

از خط، سپاهی از واژه‌ها صف کشید؛

از رنگ، پهلوانان دوباره جان گرفتند؛

از سوگ، پیمانی تازه زاده شد؛

و از دل هند، شاهنامه‌ای برخاست که به زبان فردوسی، به نام ایران، به هنر هند، و به یاد شهیدان، آواز جاودانگی سر داد.

باشد که این یادگار بزرگ، درگذر روزگاران، گواهی دهد که فردوسی هنوز زنده است، فارسی هنوز نفس می‌کشد، هنر ایرانی - هندی هنوز توان آفرینش دارد، و حماسه، تا زمانی که نام و زبان و ایمان در جان مردمان زنده است، هرگز پایان نمی‌پذیرد.



شناسنامه نسخه

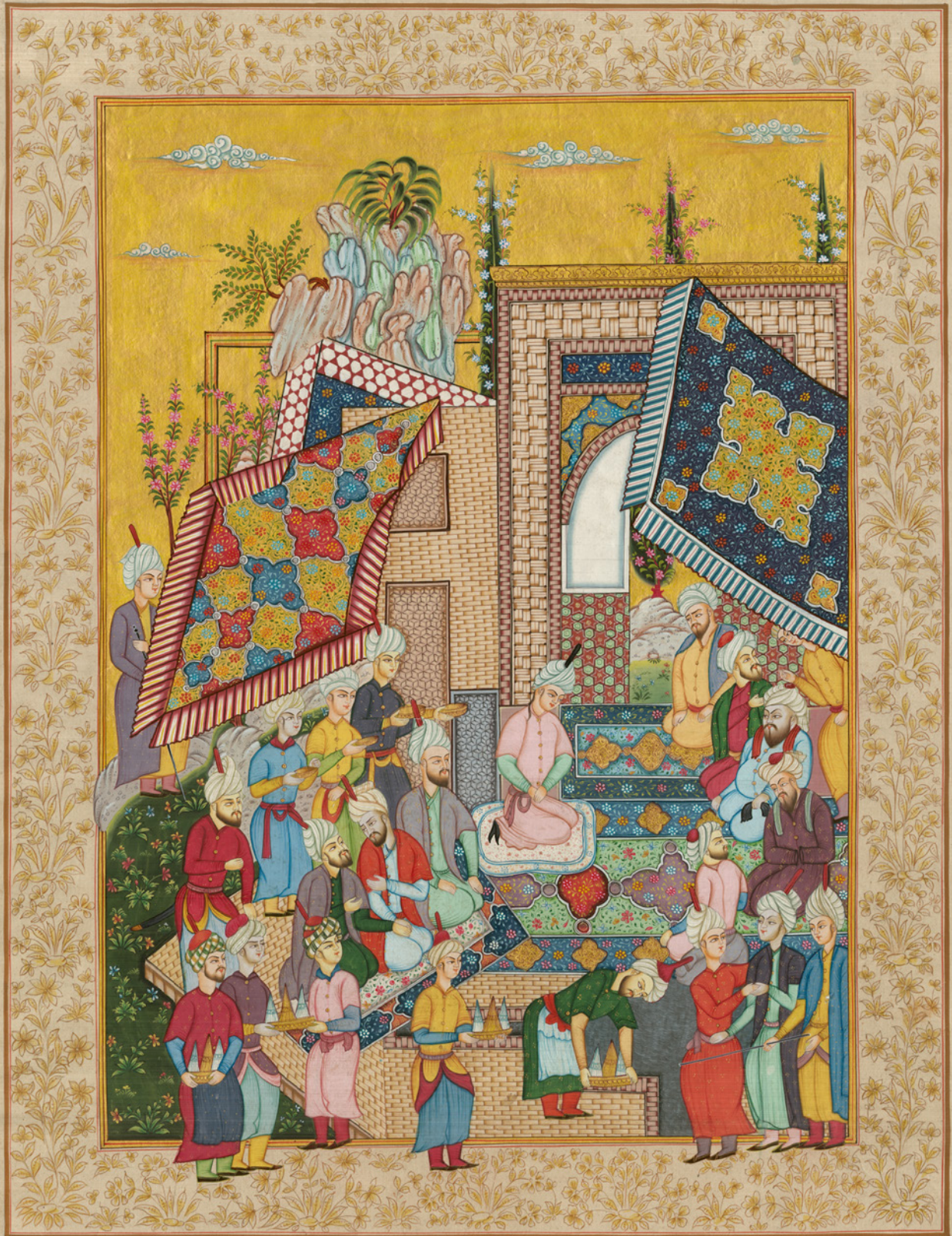
- نام اثر: شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی
- سبک نگاره‌ها: تلفیق سنت نگارگری ایرانی و مغولی - هندی
- نوع اثر: نسخه خطی نفیس، مصور، مذهب و دست‌نویس
- هنرمندان نگارگر: گروهی از هنرمندان شهر جیپور
- محل کتابت و تولید هنری: هند
- مجری: مرکز بین‌المللی میکروفیلم نور در هند
- فرما و سفارش کتابت: به دستور حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی ایران
- ناظر و سرپرست: دکتر مهدی خواجه‌پیری
- خوشنویس: دکتر شمیم احمد بیجنوری
- نوع کتابت: هشت‌ستونه
- کاغذ: دست‌ساز سنتی، تهیه‌شده از منطقه‌ای نزدیک جیپور، راجستان
- طلا اندازی صفحات: سید ابوحیدر زیدی
- تذهیب: همه صفحات دارای تذهیب متفاوت
- نگارگری: ۷۲ مینیاتور تمام‌صفحه
- آرایه پشت نگاره‌ها: پشت هر مینیاتور دارای تذهیب مستقل و متفاوت
- ویژگی نسخه: دارای فهرست عناوین متن
- جایگاه اثر: بنا بر ویژگی‌ها و ابعاد نسخه، بزرگ‌ترین شاهنامه کتابت‌شده جهان
- وزن: ۳۰ کیلوگرم
- اندازه بیرونی: ۷۵×۵۶ سانتی‌متر
- اندازه داخلی: ۶۳×۴۵ سانتی‌متر
- زمان پایان: مقارن با ایام شهادت، اندوه و حمله آمریکا و اسرائیل به ایران - اسفندماه ۱۴۰۴ شمسی









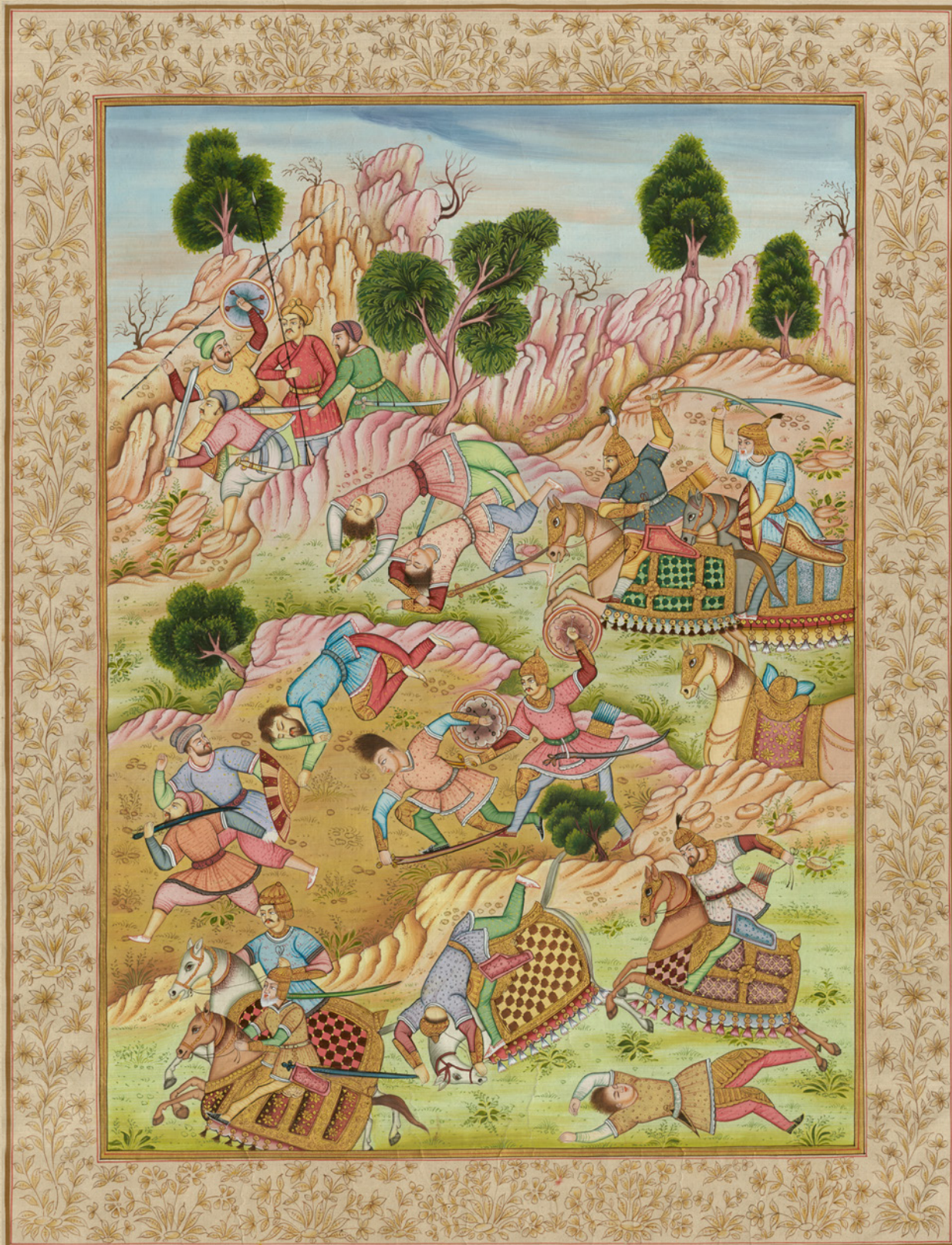






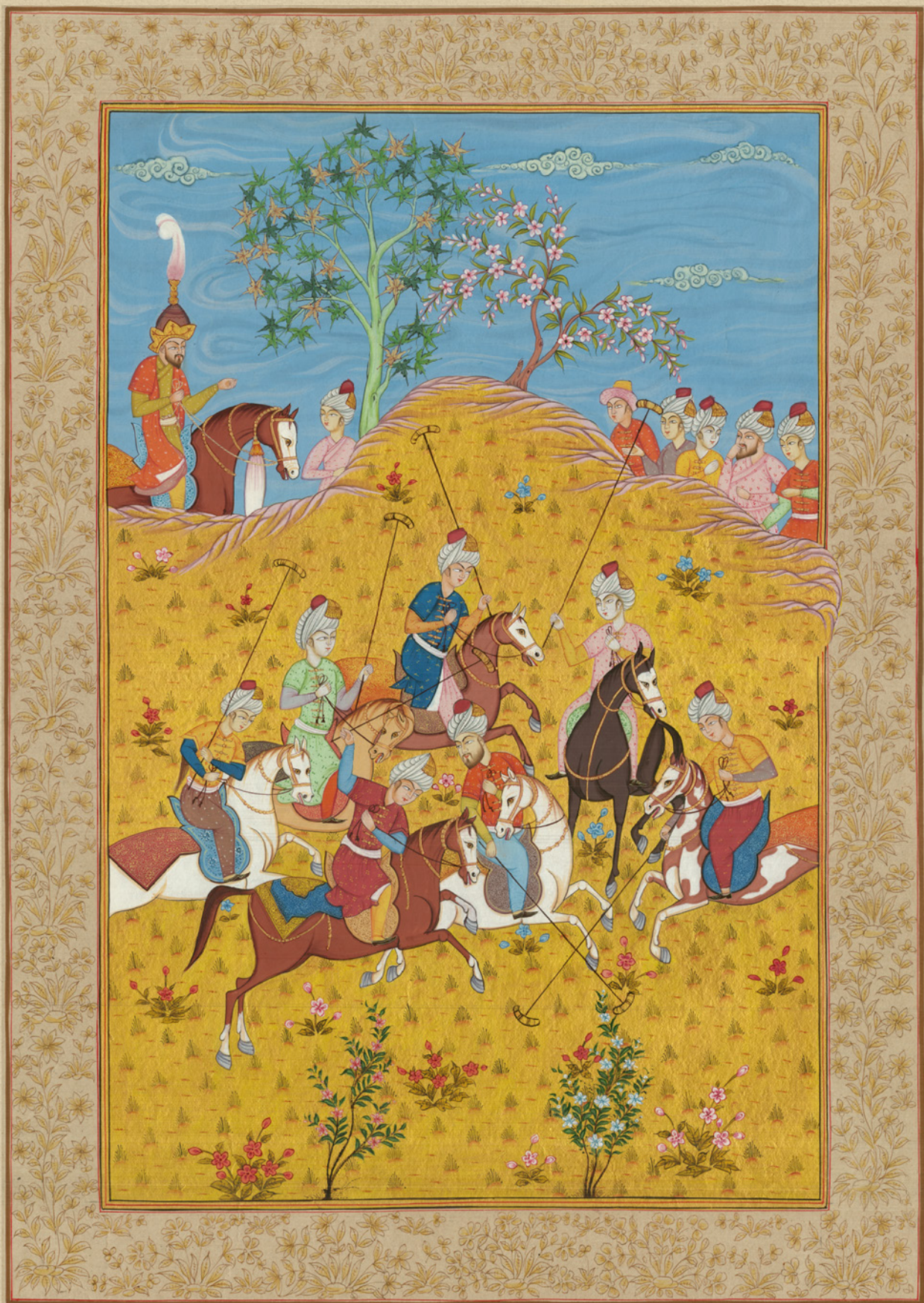












سیاست پروانه‌ای

فرمان‌های هندو - فارسی و شکل‌گیری امپراتوری در جنوب هند قرن هجدهم

Leonard R. Hodges^۱

Nandini Chatterjee^۲

ترجمه: علیرضا علیمردانی



این مقاله به بررسی نقش فرمان‌ها و پروانه‌های گورکانی در سیاست جنوب آسیا در سده هجدهم می‌پردازد و با تمرکز بر جنوب هند، مناسبات میان دولت‌های جانشین گورکانی، به‌ویژه حیدرآباد و آرکوت، و شرکت‌های اروپایی، به‌خصوص کمپانی فرانسه، را بررسی می‌کند. مقاله نشان می‌دهد که با وجود افول قدرت سیاسی امپراتوری گورکانی، اعتبار و کارکرد حقوقی فرمان‌ها و پروانه‌ها از میان نرفت؛ بلکه این اسناد به ابزاری برای کسب مشروعیت، تثبیت حقوق و مناصب، تشکیل ائتلاف و معامله سیاسی تبدیل شدند و همچون نوعی «ارز قانونی و سیاسی» به کار رفتند. ارزش این اسناد نه تنها به محتوای نوشتاری و اقتدار صادرکننده، بلکه به کیفیت کاغذ، مهر، ظاهر سند و تشریفات دریافت و ارائه آن نیز وابسته بود. رقابت فرانسوی‌ها و بریتانیایی‌ها در حیدرآباد و آرکوت، به‌ویژه در جریان کشمکش‌های دودمانی و کنفرانس سادراس، نشان می‌دهد که گردآوری و ارائه این اسناد بخشی از منازعه بر سر اصالت، حاکمیت و مشروعیت سیاسی بود. مقاله در نهایت استدلال می‌کند که حقوق گورکانی در جنوب آسیای سده هجدهم، در پیوند با سیاست‌های متغیر دولت‌های جانشین و شرکت‌های اروپایی، حیاتی تازه یافت و تنها با گسست این مدارهای سیاسی و حقوقی در روند استقرار نظم استعماری بریتانیا از میان رفت.

کلمات کلیدی:

پروانه؛ فرمان گورکانی؛ سیاست
پروانه‌ای؛ حقوق گورکانی؛
مشروعیت سیاسی؛ حیدرآباد؛
آرکوت.

۱. لئونارد آر. هاجز عضو مدرس زودهنگام لورهولم در بیرکبک، دانشگاه لندن، لندن، بریتانیا است. l.hodges@bbk.ac.uk

۲. نانیدینی چاترجی استاد تاریخ جنوب آسیا در دانشگاه اکستر، اکستر، بریتانیا است. N.Chatterjee@exeter.ac.uk

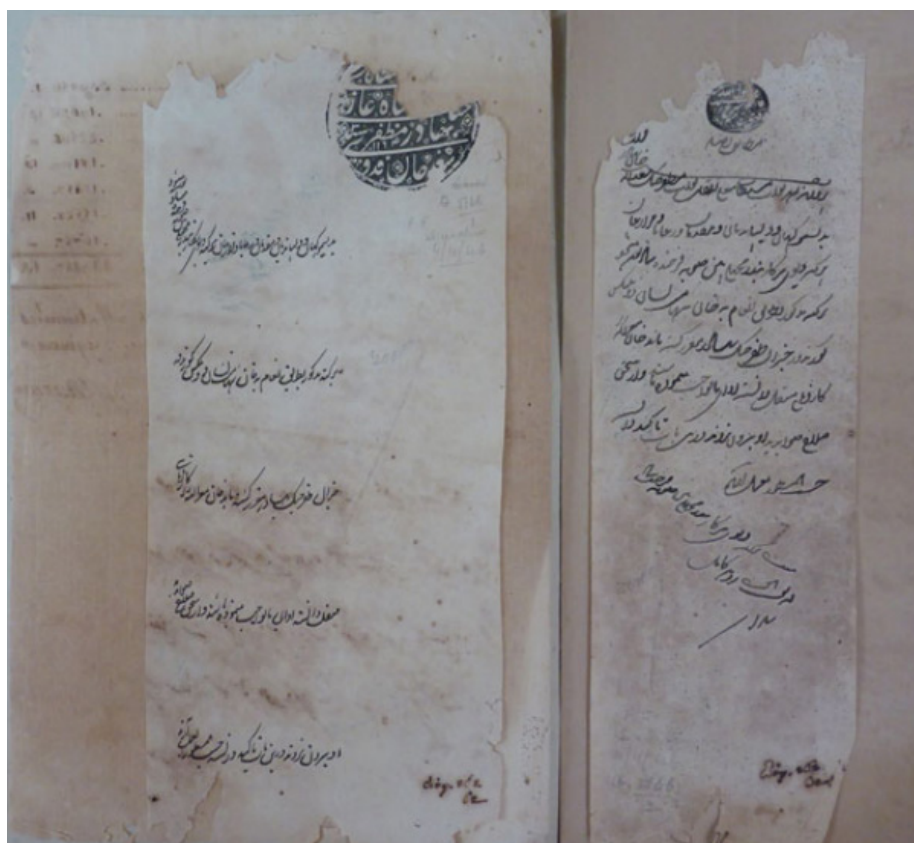
لئونارد هادج و ناندینی چاترجی

۱ در سال ۱۱۶۴ هجری قمری / ۱۷۵۱ میلادی، سعدالله خان مظفرجنگ، نظام وقت حیدرآباد، جزیره دیوی (Divi) را که در نزدیکی بندر ماچلی پاتان (Masulipatnam/Machilipatnam) قرار داشت، به عنوان انعام^۲ به ژوزف فرانسوا دوپلکس، فرماندار کل کمپانی هند شرقی فرانسه (Compagnie des Indes) در هند، واگذار کرد.^۳ این سند که در قالب سنتی مغولی «پروانه» - یعنی نوعی فرمان غیرسلطنتی - صادر شده بود، مالکان محلی و مأموران اداری را از این واگذاری آگاه می کرد و به آنان دستور می داد عواید مالیاتی گردآوری شده در آن منطقه را تحویل دهند.^۴

این پروانه به زبان فارسی نوشته شده بود و تا حد زیادی از الگوها و کنوانسیون ها رایج در اسناد مغولی پیروی می کرد، هرچند تفاوت هایی نیز داشت: اصطلاحات مربوط به مقامات محلی، به جای عناوین رایج در نواحی مرکزی امپراتوری مغول، از عناوین متداول جنوب هند مانند دشمخ، دشیانده و دسای استفاده می کرد؛ هیچ تعهدی بر دوپلکس تحمیل نشده بود، حتی تعهد متعارف وفاداری مداوم به حکومت؛ و در سطر پایانی سند نیز تاریخی درج نشده بود.

مهر بزرگ و دایره ای نظام، مطابق سنت رایج در هند مغولی برای اشراف تنظیم شده بود: نام صادرکننده در پایین مهر قرار داشت و مراتب بالاتر اقتدار، متناسب با سلسله مراتب اجتماعی و سیاسی، به صورت بصری در سطوح بالاتر چیده شده بودند؛ از این رو نام امپراتور وقت مغول، احمدشاه (حکومت: ۱۷۴۸ تا ۱۷۵۴ میلادی)^۵، در بالاترین بخش مهر دیده می شد. در پشت سند نیز یادداشت هایی دیوانی به زبان فارسی ثبت شده بود که چنین می گفت: «در هفتم صفر ۱۱۶۴ هجری [برابر با ۵ ژانویه ۱۷۵۱ میلادی] رونوشتی از این سند به دفتر دیوان رسید» (تصویر ۱)

۱. در این کتاب، از شیوه ای ساده شده برای آوانگاری استفاده شده که بر پایه دستورالعمل های رومن نویسی فارسی کتابخانه کنگره آمریکا (Library of Congress) تنظیم شده است. در این شیوه، حرف «ع» مشخص شده، اما «همزه» نشان داده نشده و تمامی علائم اعراب و نشانه های آوانگاری حذف شده اند. همچنین، در آوانویسی واژگانی که به طور مشترک در عربی، فارسی و اردو به کار می روند، از الگوی آوایی هندوفارسی پیروی شده است؛ از این رو، برای نمونه «qazi» به کار رفته، نه «qadi». در نقل قول ها و عنوان کتاب ها، رسم الخط اصلی حفظ شده است؛ رسم الخطی که در برخی موارد، الگوهای تلفظ فرانسوی را بیش از انگلیسی بازتاب می دهد.
۲. معمولاً این نوع انعام به صورت واگذاری زمین های «معاف از مالیات» انجام می شد. بنگرید به: H.H. Wilson, A Glossary of Revenue and Judicial Terms, Basu و Ganguli (کلکته: Eastern Law House, ۱۹۴۰)، صص. ۳۳۸-۳۴۰. اعطای انعام در معنای مدرن، صرفاً نوعی «مالکیت» ساده و مستقیم نبود؛ بلکه به دارنده آن حق می داد سهمی از محصول کشاورزان را دریافت کند، بی آنکه موظف باشد بخشی از آن را به عنوان مالیات به دولت بپردازد. این حق می توانست با مجموعه ای از حقوق و شرایط دیگر نیز همراه باشد.
۳. درباره دوپلکس، بنگرید به: Marc Vigié, Dupleix (پاریس: Fayard, ۱۹۹۳). و درباره ماسولی پاتنام، بنگرید به: Emma Platt, Courts of the Deccan Sultanates: Living Well in the Persian Cosmopolis (کمبریج: انتشارات دانشگاه کمبریج، ۲۰۱۹)، ص. ۹.
۴. درباره پروانه ها، بنگرید به: Mohin Mohiuddin, The Chancellery and Persian Epistolography under the Mughals (کلکته: Iran Book Society, ۱۹۷۱)، صص. ۸۵-۸۶.
۵. اصل فارسی سند در: Archives Nationales d'Outre-Mer, Aix-en-Provence (ANOM)، مجموعه هند، Série B، شماره ۵۱۶۶. همچنین بنگرید به تصویر ۱.
۶. مهر تا حدی پاره شده است، اما با سایر اسناد موجود در مجموعه که مهر در آن ها سالم مانده، یکسان است.



تصویر شماره ۱: پروانه‌ای [پروانچه] که به ژوزف فرانسوا دوپلکس در سال ۱۷۵۱ میلادی اعطاشده است.

پروانه‌ها از جمله پرتعدادترین اسناد به‌جای مانده از دوره گورکانیان (مغولان هند) هستند. این اسناد که به‌عنوان فرمان‌هایی در سطح فروامپراتوری صادر می‌شدند، به ما بینشی درباره شکل‌گیری مراکز قدرت در خاندان‌های اشرافی (که چنین فرمان‌هایی را صادر می‌کردند) و همچنین دودمان‌های محلی ریشه‌دار (که این فرمان‌ها را دریافت می‌داشتند) می‌دهند. هرچند پروانه به‌طور کلی یک دستور اجرایی برای انجام وظایف معین بود، اما در برخی موارد، مانند نمونه حاضر، می‌توانست یک اعطای قانونی باشد که امتیازات قابل‌اجرا (قابل استناد در دادگاه) را اعطا می‌کرد.^۱ اعطای امتیازات همواره موضوعی وابسته به مذاکره در درون ساختار سیاسی و اداری گورکانیان بود. اما تا سده هجدهم میلادی، پروانه‌ها بیشتر شبیه به یک واحد پول (یا ارز رایج) شده بودند که حاکمان جاه‌طلب و مدعی قدرت، برای خرید حمایت‌های سیاسی لازم به‌منظور تشکیل دولتی موروثی از آن استفاده می‌کردند. در این مورد خاص، پس از ترور عمومیش، «مظفرجنگ» به تخت حکومت حیدرآباد

۱. نان‌دینی چاترجی، چانه‌زنی با قانون گورکانی: یک خاندان زمیندار در سه امپراتوری هند (کمبریج: انتشارات دانشگاه کمبریج، ۲۰۲۰)، صص ۳۳-۳۵.



رسید؛ یکی از بزرگ‌ترین و نیرومندترین «دولت‌های جانشین» که در سایه امپراتوری در حال زوال گورکانیان سر برآورده بود.^۱ نظام تازه‌کار (حاکم حیدرآباد) که نگران بود و می‌خواست برای تثبیت حکومت نوپای خود از حمایت نظامی فرانسه بهره گیرد، به «دوپلکس» و افسران ارشد او طیف گسترده‌ای از عناوین، درجات (مناصب) و اراضی اعطایی (جاگیرها) را پیشنهاد کرد تا مشارکت مستمر آنان را در رژیم خود تضمین کند.^۲ در فضای سیاسی نامطمئن و پر از گسست سده هجدهم در جنوب آسیا، صدور و دریافت پروانه‌ها به یک عرصه تعاملی و نمایشی (عملکردی) تبدیل شد که از طریق آن حاکمان می‌توانستند ائتلاف بسازند و مشروعیت طلب کنند. با این حال، سرمایه‌گذاری روی این ارز قانونی (پروانه‌ها) می‌توانست کاری پر ریسک باشد، چراکه شرکت‌ها (مانند کمپانی فرانسوی) سرنوشت خود را به بخت و اقبال حامیان‌شان گره می‌زدند.

برای پژوهشگرانی که در دوران اطمینان‌بخش حکومت بریتانیا در هند (راج) می‌نوشتند، دریافت این‌گونه اعطاهای گورکانی توسط اروپاییان، و تواضع و احترام همراه با آن نسبت به قانون‌گری [قانون گوی] گورکانی، مایه حیرتی ملایم، حتی خنده و تمسخر بود.^۳ با این حال، در دوران اخیر، مورخان تجارت اروپایی در جنوب آسیا در سده هفدهم، اروپاییان را شرکت‌کنندگانی جدی و فعال در حقوق و قوانین گورکانی ترسیم می‌کنند.^۴ برخی دیگر، علاقه اروپاییان به چنین اسنادی را با نشان دادن این نکته توضیح می‌دهند که با افزایش نقش سیاسی شرکت‌های تجاری در اواخر سده هجدهم، اعطاهای گورکانی، و به تبع آن، یک «قانون اساسی گورکانی» انگاشته شده، می‌توانست برای مسدود کردن نظارت دولت‌های مادر (اروپایی) به کار رود.^۵ مقاله ما در پی پر کردن فاصله میان این دو دوره است و خود را در برهه‌ای حساس قرار

۱. برای توصیف‌گر پرکاربرد «دولت جانشین» یا «رژیم جانشین» که دلالت بر دولتی فارسی‌زده در جنوب آسیای سده هجدهم دارد و بسیاری از ویژگی‌های فرهنگی و سیاسی امپراتوری گورکانی را حفظ کرده است، رجوع کنید به: کریستوفر ای. بیلی، حاکمان، شهرنشینان و بازارها: جامعه شمال هند در عصر گسترش بریتانیا، ۱۸۷۰-۱۷۷۰ (کمبریج: انتشارات دانشگاه کمبریج، ۱۹۸۳)، صص ۳۷۷ و ۴۱۵. برای کاربرد گسترده‌تر و جدیدتر که به‌طور خاص به حیدرآباد اشاره دارد، رجوع کنید به: نیل گرین، تصوف هندی از سده هفدهم به بعد: قدیسان، کتاب‌ها و امپراتوری‌ها در دکن مسلمان (لندن: روتلج، ۲۰۰۶).

۲. برای چند نمونه مشخص از این موارد، رجوع کنید به: برهان ابن حسن، توضیح‌الولایای برهان ابن حسن، بخش دوم، ترجمه سید محمد حسین نینار (مدرس: انتشارات دانشگاه مدرس، ۱۹۳۹)، صص ۶۲-۶۳.

۳. برای نمونه، اظهارات هنری دادول در: خاطرات خصوصی آناندا رانگا پيله‌ای، دبّاش (مترجم/کارگزار) ژوزف فرانسوا دوپلکس: گزارش امور سیاسی، تاریخی، اجتماعی و شخصی از ۱۷۳۶ تا ۱۷۶۱، ترجمه جی. اف. پرایس، اچ. دادول و کی. رنگاچاری، ۱۲ جلد (مدرس، ۱۹۰۴-۱۹۲۸) (که از این پس ARP نامیده می‌شود)، جلد ۸، صفحه xii. نیز رجوع کنید به: آلفرد مارتینو، دوپلکس و هند فرانسه، ۴ جلد (پاریس: انتشارات جامعه تاریخ مستعمرات فرانسه، ۱۹۲۰-۱۹۲۸)، جلد ۴، صفحه ۴۸۹.

۴. برای نمونه، رجوع کنید به: فیلیپ جی. استرن، دولتشهرکت: حاکمیت شرکتی و بنیادهای اولیه مدرن امپراتوری بریتانیا در هند (نیویورک: انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۲۰۱۱)، صص ۱۹۸-۲۰۳.

۵. رابرت تراورس، ایدئولوژی و امپراتوری در هند سده هجدهم: بریتانیایی‌ها در بنگال (کمبریج: انتشارات دانشگاه کمبریج، ۲۰۰۷)، صص ۶۷-۹۹.



می‌دهد که شاهد آغاز امپراتوری اروپایی «از راه معاهده» در شبه‌قاره بود.^۱ آنچه ما ارائه می‌دهیم معاهدات نیستند (چراکه معاهدات بر برابری امضاکنندگان فرض می‌شوند)، بلکه فرمان‌هایی هستند که در آن‌ها همه طرف‌ها به‌طور رسمی سلسله‌مراتب سیاسی با امپراتور گورکانی در رأس را می‌پذیرفتند. عنصری از باور ساختگی (خودفریبی‌نمایی) در اینجا وجود داشت. در اواسط سده هجدهم، دریافت فرمان‌ها یا پروانه‌های گورکانی به این معنا نبود که عوامل اروپایی یا دولت‌سازان دودمانی جنوب آسیا، مانند نظام‌های حیدرآباد، ناگهان به دست‌نشانندگان وفادار و کارگزاران دولتی امپراتور تبدیل شدند. باین‌حال، این اجراهای مستند دست‌نشانندگی برای دستیابی به مهر مشروعیت بخش اقتدار گورکانی حیاتی بودند؛ مشروعیتی که برای تشکیل ائتلاف‌های سیاسی و ادعای دریافت درآمدها (مالیات‌ها) ضروری به نظر می‌رسید. ازاین‌رو، طرف‌های رقیب همچنان در ساختار رسمی سلسله‌مراتب گورکانی سرمایه‌گذاری می‌کردند، حتی درحالی‌که خود از مدعیان فرصت‌طلب حمایت می‌کردند و نقش پادشاه‌ساز را بازی می‌نمودند. در این بافت سیاسی ازهم‌پاشیده، اسناد قانونی به سبک گورکانی در زرادخانه‌های قانونی انباشته می‌شدند و سازندگان این زرادخانه‌ها همواره ناچار بودند برای تقویت مشروعیت مرجع صادرکننده سند سرمایه‌گذاری کنند. ما این فرایند را «سیاست پروانه‌ای» نامیده‌ایم.

این فرایند پیچیده — که در آن کسانی که هیچ تعهد ذاتی به‌نظام گورکانی نداشتند برای دریافت پروانه‌ها و فرمان‌ها تلاش می‌کردند و دائماً خود اسناد را تکثیر، آراسته و منتشر می‌نمودند — از نظر یافتن واژگان تحلیلی مناسب، چالش‌برانگیز است. بسیاری از چارچوب‌های موجود برای تحلیل شیوه‌های اسنادی و بنیان‌های دولت‌داری، از بستری نشأت گرفته‌اند که در آن دولت استعماری یا پسا استعماری، انحصاری بسیار مؤثرتر بر احراز اصالت اسناد اعمال می‌کرده است.^۲ مطالعه ما، و درواقع چندین مطالعه دیگر در این مجموعه (مجله یا کتاب)، جهانی بسیار متفاوت را به تصویر می‌کشند؛ جهانی که در آن «چیزها در نگاه نخست آن‌گونه که به نظر می‌رسیدند نبودند».^۳ در چنین بستری، مفهوم «ارز/پول» تمرکز ما را بر ارزش بازمانده اسناد و نوسانات موجود در آن، بر نقل‌وانتقال، گردش، مبادله در قبال خدمات، و وابستگی ارزش آن‌ها به مشروعیت مرجع صادرکننده معطوف می‌کند. اسناد گورکانی

۱. رابرت تراورس، «یک امپراتوری بریتانیایی از راه معاهده در هند سده هجدهم»، در امپراتوری از راه معاهده: مذاکره بر سر گسترش اروپا، ۱۶۰۰-۱۹۰۰، به کوشش سلیچا بلمسوس (آکسفورد: انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۲۰۱۴)، صص ۱۳۲-۱۶۰.

۲. بهاوانی رامان، راج اسناد: نوشتار و کاتبان در جنوب هند دوران استعمار اولیه (شیکاگو: انتشارات دانشگاه شیکاگو، ۲۰۱۲)؛ و وینا داس، زندگی و واژه‌ها: خشونت و فرود به امر عادی (برکلی: انتشارات دانشگاه کالیفرنیا، ۲۰۰۷)، صص ۱۶۲-۱۸۳.

۳. آلیشیا شریکر و بیپتی سور، «امپراتوری در لباس مبداء: تصاحب شیوه‌های پیشین حکمرانی در جنوب آسیای هلند، ۱۸۰۰-۱۶۵۰»، نقد حقوق و تاریخ، همین شماره. doi: 10.1017/S.0738248022000554



نه فقط مانند ارز/پول بودند، بلکه در بستری که این مقاله توصیف می‌کند، یک ارز قانونی و سیاسی به شمار می‌رفتند.

شایان ذکر است که علیرغم استفاده ما از اصطلاح «سیاست پروانه‌ای»، اسناد گورکانی بررسی شده در این مقاله نه فقط پروانه‌ها، بلکه گونه‌های اسنادی دیگری را نیز در برمی‌گیرند. مهم‌ترین این‌ها فرمان‌های امپراتور گورکانی هستند که با عنوان «فرمان» شناخته می‌شوند؛ این فرمان‌ها صادر و دریافت می‌شدند، درحالی‌که بازیگران سیاسی مسیر اقتدار را تا به منبع اصلی آن دنبال می‌کردند. باین حال، با تمرکز بر پروانه‌ها، هدف ما برجسته‌سازی ظهور پویای مراکز قدرت درباری در خارج از دهلی است، درحالی‌که اشراف سابق گورکانی در حال ساخت دولت‌های خود بودند. تمرکز بر جنوب هند به ما امکان می‌دهد تا در برابر فشارهای غایت‌اندیشانه داستان مشهورتر فتح بنگال توسط کمپانی هند شرقی انگلستان، یعنی «سرپل بریتانیا»، مقاومت کنیم.^۱ برای بازسازی این بستر، ما از هر دو منبع اروپایی و هندی استفاده می‌کنیم، ازجمله «خاطرات روزانه» معروف آناندا رانگا پيله‌ای.^۲ آناندا رانگا یک درباری (یا عامل کمپانی فرانسه در پوندی شری) بود و خاطرات او دیدگاهی منحصر به فرد نسبت به تشریفات همراه با سیاست پروانه‌ای ارائه می‌دهد؛ دیدگاهی که گاه روایت‌های فرانسوی را تضعیف می‌کند.

همچنین، با مطالعه کامل متون فارسی و در ارتباط با کاربرد دیرینه آن‌ها در جنوب آسیا، می‌کوشیم معانی پیچیده اسنادی مانند «پروانه دیوی» را کشف کنیم. در این کار، ما با تلاش‌ها برای نوشتن تاریخ‌های فرهنگی کمپانی هند شرقی در مکان‌های مختلف هم‌دل هستیم^۳ و نیز با پژوهش‌های مربوط به روابط اروپا و عثمانی که این تلاش‌ها بر اساس آن‌ها الگو برداری شده‌اند.^۴ این مقاله به‌طور خاص به مطالعه مذاکره افراد و شرکت‌های اروپایی با نظام‌های حقوقی غیراروپایی می‌پردازد. این کار با توجه کامل به سنت‌های پیشااستعماری مستندسازی و حقوق به زبان فارسی در جنوب آسیا انجام می‌شود، درحالی‌که اذعان می‌دارد «حقوق گورکانی» خود موجودیتی به‌شدت مورد مناقشه در جنوب هند سده هجدهم بود.

۱. پیتر مارشال، بنگال: سرپل بریتانیا: شرق هند، ۱۸۲۸-۱۷۴۰ (کمبریج: انتشارات دانشگاه کمبریج، ۱۹۸۸).

۲. درباره آناندا رانگا پيله‌ای، رجوع کنید به: دیوید شولمن، «گاودارد یا شاه؟ زندگینامه سانسکریت آناندا رانگا پيله‌ای»، در روایت زندگی‌ها در هند: زندگینامه، خودزندگینامه و تاریخ زندگی، به کوشش دیوید آرنولد و استوارت اچ. بلکبرن (بلومینگتون: انتشارات دانشگاه ایندیانا، ۲۰۰۴)، صص ۱۷۵-۲۰۲؛ و دیوید واشبروک، «تصور نظم اجتماعی در یک شهر بندری جنوبی: خاطرات تامیلی آناندا رانگا پيله‌ای»، فرهنگ و تاریخ جنوب آسیا ۶ (۲۰۱۵): صص ۱۷۲-۱۸۵.

۳. جولیا اشک و آمریتا سن، «درآمدی بر تاریخ‌های بدیل کمپانی هند شرقی»، مجله مطالعات فرهنگی اوایل دوران مدرن ۱۷ (۲۰۱۷): صص ۱-۹، و سایر مقالات همین شماره ویژه.

۴. فرانسسکو آپلانیس، شکستن دیوار برنزی: فرانک‌ها در دادگاه‌ها و بازارهای مملوکی و عثمانی (لیدن: بریل، ۲۰۲۰)؛ و مائوریتس فان دن بوخت، قراردادهای کاپیتولاسیون و نظام حقوقی عثمانی: قاضیان، کنسول‌ها و براتلی‌ها در سده هجدهم (لیدن و بوستون: بریل، ۲۰۰۵).



حیدرآباد و آرکوت فارسی‌زبان

حیدرآباد، یکی از بزرگ‌ترین و باثبات‌ترین «دولت‌های جانشین» جنوب آسیا در سده هجدهم، در اصل دولتی در شبه‌جزیره هند یا دکن بود.^۱ این ایالت همچنین بخشی از یک پهنه فرهنگی گسترده — «جهان فارسی‌زبان» — بود که از برمه تا بوسنی امتداد داشت. در این منطقه، پرستیژ و کاربرد زبان فارسی عرصه‌ای از دانش ادبی مشترک، جهت‌گیری اخلاقی و معیارهای جهان‌شهرانه رفتار را پدید آورده بود.^۲ اما فلت با اشاره مشخص به سلطان‌نشین‌های دکن (پیشینیان دولت حیدرآباد بین سده‌های چهاردهم تا هفدهم)، رفتار، دوستی، تجارت، نوشتار، جادو، پزشکی و جنگ را به‌عنوان حوزه‌های کلیدی شکوفایی آن اصول مشترک معرفی کرده است.^۳

همان‌گونه که فلت نشان می‌دهد، نوشتار عنصری هسته‌ای در این فرهنگ درباری بود. موفقیت ارتباطات درون و میان افراد و رژیم‌ها نه فقط به اطلاعات مابین منتقل‌شده توسط یک سند مکتوب بستگی داشت، بلکه به تناسب بلاغی، ظاهر دیداری و فرایند تحویل آن نیز وابسته بود. برای کسب آموزش زیبایی‌شناختی اخلاقی لازم، جویندگان راه در این نظام، به‌طور طبیعی به مطالعه نامه‌نگاری‌های فرا منطقه‌ای و نیز محلی روی می‌آوردند؛ آثاری که شامل نامه‌ها و اسناد الگو بودند و به آنان مشاوره می‌دادند که چگونه در قالب مناسب باقی بمانند.^۴

در چنین بستری، فرمان‌های امپراتوری ابزارهایی فعال در سیاست بودند، نه فقط نامه‌هایی که اطلاعات یا دستورها را منتقل می‌کردند. تشریفات مفصل و مبسوطی که اعزام و دریافت این اسناد طلسم گونه را در برمی‌گرفت، فضاهایی برای مذاکره بر سر قدرت، سلسله‌مراتب و مشروعیت ایجاد می‌کرد. برای مثال، در سال ۱۶۰۳ میلادی، فرستاده‌ای گورکانی به نام اسدبیگ قزوینی به بیجاپور (یکی از سلطان‌نشین‌های دکن) فرستاده شد تا تابعیت آن را بدون اقدام نظامی آشکار به دست آورد. زرادخانه قزوینی شامل چندین حرکت دیپلماتیک تهاجمی بود که مهم‌ترین آن‌ها تحویل یک فرمان بود؛ دریافت آن به معنای پذیرش برتری امپراتور گورکانی بود. همان‌طور که انتظار می‌رفت، اهالی بیجاپور با پرخاشگری منفعلانه مبسوطی پاسخ دادند، ازجمله ماه‌ها مهمان‌نوازی مجلل و کارشکنانه. مراسم اصلی تحویل فرمان نیز زمانی خدشه‌دار شد که پادشاه بیجاپور، آن‌گونه که گورکانیان می‌دیدند، در انجام آداب لازم کوتاهی کرد: سند توسط خود پادشاه

۱. مونیس دی. فاروقی، «در پایان امپراتوری: نظام، حیدرآباد و هند سده هجدهم»، مطالعات مدرن آسیایی ۴۳ (۲۰۰۹): صص ۵-۴۴. برای محدودیت‌های فرهنگی و زبانی دکن، رجوع کنید به: ریچارد ایتون، تاریخ اجتماعی دکن، ۱۷۶۱-۱۳۰۰: هشت زندگی هندی (کمبریج: انتشارات دانشگاه کمبریج، ۲۰۰۵)، صص ۱-۲.

۲. نیل گرین (ویراستار)، جهان فارسی‌زبان: مرزهای یک زبان میان‌جای اوراسیایی (اوکلند: انتشارات دانشگاه کالیفرنیا، ۲۰۱۹).

۳. اما فلت، دادگاه‌های سلطان‌نشین‌های دکن: خوش زیستن در جهان‌شهر فارسی (کمبریج: انتشارات دانشگاه کمبریج، ۲۰۱۹).

۴. فلت، دادگاه‌های سلطان‌نشین‌های دکن، صص ۴۳-۴۷ و ۱۶۷-۲۰۹.



دریافت نشد، تعظیفات لازم انجام نگرفت، و پادشاه بیجاپور حتی در میانه خواندن فرمان، روی خود را برگرداند تا به زبان محلی (ماراتی) با وزیر برهمن هندی خود شکایت کند.^۱ در فرهنگ سیاسی فارسی‌زبان جنوب آسیا، قدرت اسناد مکتوب نه فقط از محتوای نوشتاری آن‌ها، بلکه از جنبه‌های مادی‌شان از جمله کاغذی که روی آن نوشته می‌شد، چیدمان متن در صفحه، نمادهای تأییدکننده، و نشانه‌هایی مانند اثر مهر سرچشمه می‌گرفت. درواقع، در بستری که کاربران مهم این اسناد افرادی بودند که قادر به خواندن آن‌ها نبودند — برای مثال، کارمندان اروپایی کمپانی‌ها — این جنبه‌های مادی برای ایجاد تأثیر قانونی بودن، بسیار اهمیت بیشتری پیدا می‌کردند. افزون بر این، ارزش و اعتبار اسناد حقوقی گورکانی و دیگر اسناد هندی‌فارسی در درون ماتریسی ساختاریافته و سرشار از معنا از اجراهای تشریفاتی بسط می‌یافت. همان‌گونه که در مواجهه گورکانیان و بیجاپور دیدیم، معانی آن تشریفات، واژه‌ها و مصنوعات (اشیاء) تا آنجا مشترک بود که برای همه طرف‌ها قابل‌درک بود، اما همچنان در منازعات بر سر مشروعیت سیاسی، محل مناقشه و دست‌یافتنی (برای تفسیر و بازتعریف) باقی می‌ماند.

این وضعیت در سده هجدهم نیز ادامه یافت، با افول قدرت اما نه پرستیژ امپراتوری گورکانی. در سال ۱۷۱۳، نظام‌الملک آصف‌جاه، یکی از عالی‌ترین اشراف درباری گورکانی، به‌عنوان نایب‌السلطنه استان عظیم دکن منصوب شد؛ استانی که پس از فتح سلطان‌نشین‌های بیجاپور و گلکنده در سال‌های ۱۶۸۶-۸۷ و پیروزی‌های بیشتر علیه مرات‌ها در دهه ۱۶۹۰ شکل گرفته بود.^۲ از دهه ۱۷۲۰ به بعد، نظام‌الملک به سمت تحکیم خودمختاری استانی ماهوی از طریق انتصابات شخصی خود حرکت کرد و با قدرت‌های محلی (کهن و نوظهور) به مذاکره پرداخت. بنابراین، جوهر دولت حاصل‌شده حیدرآباد در روابط اجتماعی و سیاسی‌ای نهفته بود که نظام‌الملک توانست با گروه‌های محلی مهم برقرار کند: طایفه‌های جنگجوی جنوب هند، برهمن‌های مراتا، و کارگزاران کایاستا و شیعه.^۳ مهم‌ترین قدرت‌های خارجی برای حیدرآباد عبارت بودند از: امپراتوری مراتای فدرال و توسعه‌طلب به رهبری پیشوا (پشوا)،^۴ پادشاهی میسور، و شرکت‌های تجاری اروپایی. در عمل، تمایز درونی-بیرونی در ترتیبات سیاسی‌ای که بسیاری از کارکردهای دولتی حتی در آن‌سوی مرزهای سیاسی به‌شدت مدعی برون‌سپاری می‌شد، دشوار است. پادشاهی آرکوت، که برای روایت ما کلیدی است، نمونه بارز چنین موجودیت‌هایی بود که هم درونی و هم بیرونی دولت حیدرآباد محسوب می‌شد.^۵

۱. مظفر عالم و سانجای سوبراهمانیام، «مرکز دکن و گسترش گورکانیان، ح. ۱۶۰۰: چشم‌اندازهای معاصر»، مجله تاریخ اجتماعی و اقتصادی خاورزمین ۴۷ (۲۰۰۴): صص ۳۵۷-۳۸۹، به‌ویژه ص ۳۸۳.

۲. م. ا. نعیم، اداره گورکانیان بر دکن زیر نظر نظام‌الملک آصف‌جاه (بمبئی: جایکو، ۱۹۸۵)، صص ۲۵-۲۶.

۳. کارن لئونارد، «نظام سیاسی حیدرآباد و مشارکت‌کنندگان آن»، مجله مطالعات آسیایی ۳۰ (۱۹۷۱): صص ۵۶۹-۵۸۲.

۴. روزالیند اوهانلون، «کارآفرینان در دیپلماسی: گسترش مراتا در عصر وکیل»، نقد تاریخی اقتصاد و اجتماع هند ۵۷ (۲۰۲۰): ص ۵۲۴.

۵. تانیا بورر، «دیپلماسی بینا فرهنگی در دربار نظام حیدرآباد، ۱۸۱۵-۱۷۷۰»، نقد تاریخ بین‌الملل ۴۱ (۲۰۱۹): ص ۱۰۴۲.



این ائتلاف ناهمگون در زیر پرچم گشاده اما به تدریج سست برتری گورکانی کنار هم نگه داشته می‌شد. از نظر هنجارها و خودارائه‌ای، فرهنگ سیاسی حیدرآباد احترامی عمیق اما ظاهری برای امپراتور حفظ کرد؛ امپراتوری که فرمان‌هایش در مراسمی اسراف‌آمیز دریافت می‌شد. خیمه خاصی به نام «فرمان‌باری» برای این منظور برپا می‌گردید که در آن نظام‌الملک به‌طور نمادین سند را بالای سر خود می‌گرفت و تعظیم می‌کرد.^۱ همانند موردپذیرش در بیجاپور، این آیین‌ها از کشمکش و درگیری واقعی سیاست جدا نبودند. برای صلابت جنگ، جانشین نظام‌الملک که در شرایطی مبهم (که در ادامه به تفصیل بررسی می‌شود) به تخت نشست، تعداد استقبال‌های تشریفاتی از فرمان‌ها به نظر می‌رسید که نسبت معکوس با چنگ‌اندازی او بر قدرت افزایش می‌یافت. به نظر می‌رسد برخی از این اسناد واقعی بوده‌اند که با هدایای محتاطانه به درباریان امپراتوری به‌دست آمده بودند؛ با این حال، در موارد دیگر حتی متحدان خودش به اصالت فرمان‌هایش شک داشتند.^۲ بر اساس یک روایت که البته خصمانه است، در سال ۱۷۵۲ صلابت جنگ ترسید که حامیان‌اش او را به نفع برادر و رقیب دودمانی‌اش رها کنند. برای آنکه آنان را با خود نگه دارد، هنگام دریافت یک نامه معمولی از یک درباری دهلی، «خیمه فرمان‌باری را برپا کرد و باشکوه و جلال همیشگی درون آن رفت و اعلام نمود که فرمان‌های مُغول برای او فرستاده شده است».^۳

از میان همه بازیگران سیاسی در دربار حیدرآباد، دولت نوابی آرکوت برای اهداف ما مهم‌ترین است. آرکوت که خود یکی دیگر از دولت‌های جانشین گورکانی بود، تاریخ دودمانی‌اش به‌شدت با حیدرآباد درهم‌تنیده بود، اگرچه همواره تا حدی در سایه پسرعموی دکنی خود باقی ماند. از نظر فرهنگی و جغرافیایی، هسته آرکوت در جنوب‌تر و در نواحی ساحلی تاملیل‌زبان قرار داشت (نگاه کنید به تصویر ۲). این دولت که در اوایل سده هجدهم توسط اشراف افغان در خدمت گورکانیان تأسیس شد، بعداً دودمان حاکم به خانواده‌ای از مهاجران عرب که مدت‌ها در هند ساکن شده بودند تغییر یافت و به «نوابیات» (نوادگان پیامبر) معروف شدند.^۴ در دهه ۱۷۲۰، هنگامی که نظام‌الملک در

۱. نعیم، اداره گورکانیان، ص ۲۰. درباره اهمیت چنین خیمه‌هایی در تصورات حاکمیت در دولت‌های جانشین سده هجدهم، رجوع کنید به: زیروات چودری، «یک خیمه امپراتوری گورکانی و حاکمیت سیار در جودیپور سده هجدهم»، تاریخ هنر ۳۸ (۲۰۱۵): صص ۶۶۸-۶۸۱.

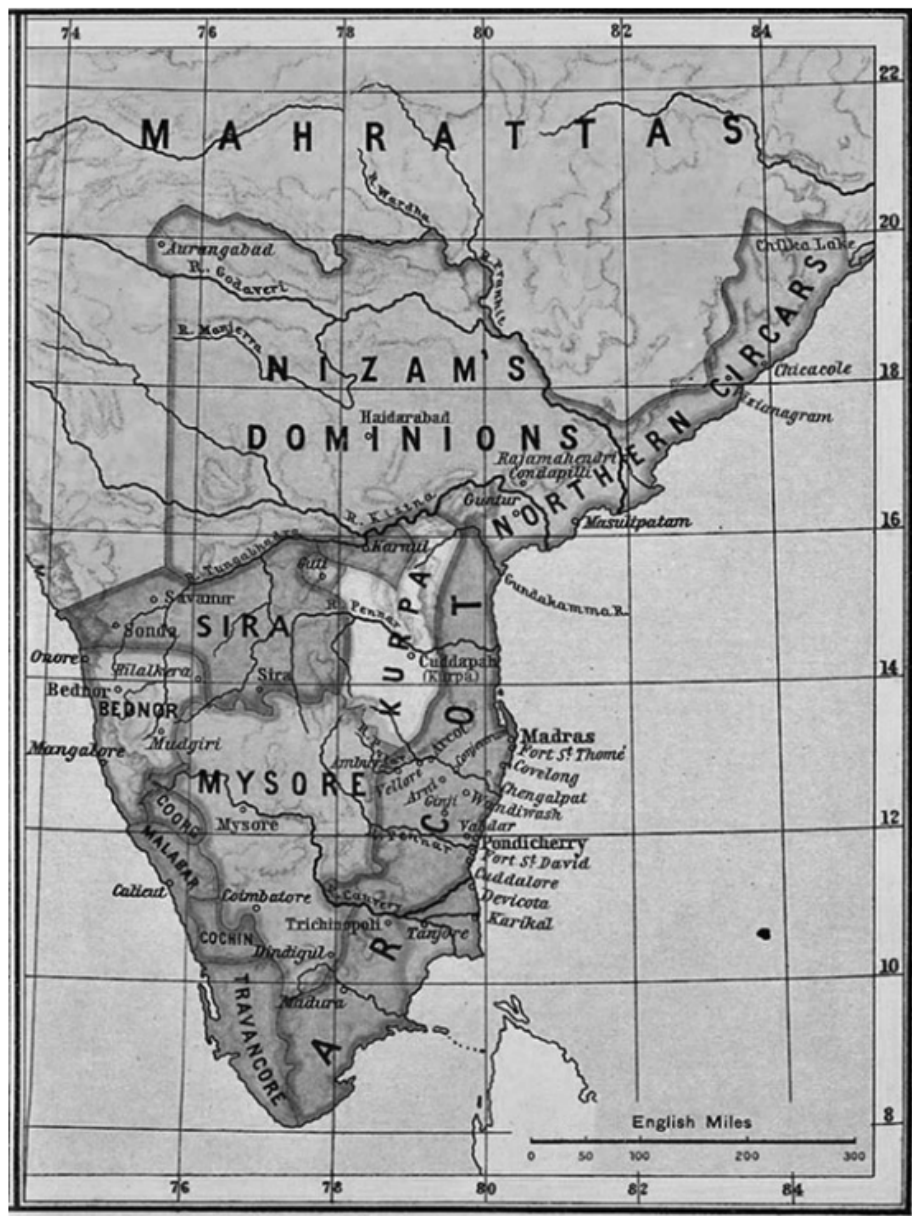
۲. فرمانی که ظاهراً او را به فرمانداری دکن منصوب می‌کرد و در مه ۱۷۵۱ دریافت شد، از سوی فرانسوی‌ها جعلی تشخیص داده شد، رجوع کنید به: دوپلکس به بوسی، ۲۷ مه ۱۷۵۱، آرشیو دیپارتمان‌های اسون، شاماراند (E)، (۳۷۴۸/۵۱۷، ADE). برای پرداخت‌هایی که برای تضمین یک فرمان ظاهراً معتبر (دریافت شده در سپتامبر ۱۷۵۱) انجام شد، رجوع کنید به: گزیده‌هایی از دفتر پیشوا، به کوشش جی.اس. ساردسای، ۴۶ جلد (بمبئی، ۱۹۳۱-۳۴) جلد ۱۹، سند ۵۶.

۳. اسناد فوریت سنت جرج (RFSG)، دفتر روزانه و مشورتی، بخش نظامی، ۱۷۵۲ (مدرس: انتشارات دولتی سوپریتندنت، ۱۹۱۰)، ص ۵۲.

۴. مظفر عالم و سانجای سوبراهمانیام، «تجارت و سیاست در نظام‌نامه آرکوت (۱۷۳۲-۱۷۰۰)»، در نوشتن جهان گورکانی: مطالعاتی در فرهنگ و سیاست (نیویورک: انتشارات دانشگاه کلمبیا، ۲۰۱۲)، صص ۳۳۹-۳۹۵.



حال ساختن دولت حیدرآباد و قلمرو قدرتش بود، به‌طور رسمی سعادت‌الله خان (نخستین نواب از خاندان نوابیات) را به‌عنوان «فوجدار» (فرماندار نظامی) استان تازه تشکیل‌شده گورکانی در کارناتیک (که آرکوت بخشی از آن بود) منصوب کرد.^۱ این «انتصاب» یک حرکت آشکارا سیاسی با هدف برقراری تبعیت آرکوت نسبت به حیدرآباد بود که با استفاده از اصطلاحات و ابزارهای اداری گورکانی انجام شد. وضعیت دقیق آرکوت در رابطه با حیدرآباد در سال‌های بعد منبعی مستمر برای مناقشه بود؛ مبارزات آرکوت برای خودمختاری، آن‌ها را به «طغیانگرانی» وابسته به سرورانی تبدیل کرد که خودشان «طغیانگر» بودند.^۲



تصویر شماره ۱: نقشه‌ای که جنوب هند را در سده هجدهم به تصویر می‌کشد.

۱. با کارناتیکای امروزی اشتباه نشود؛ به تصویر ۲ رجوع کنید. نعیم، اداره گورکانیان، صص ۳۸-۴۰.

۲. سوزان بیلی، قدیسان، الهه‌ها و شاهان: مسلمانان و مسیحیان در جامعه جنوب هند، ۱۹۰۰-۷۰۰ (کمبریج: انتشارات دانشگاه کمبریج، ۱۹۸۹)، ص ۱۵۸.



یک تفاوت مهم میان آرکوت و حیدرآباد، مجموعه قلعه‌های ساحلی تحت کنترل شرکت‌های تجاری اروپایی بود که در امتداد خط ساحلی قلمرو آرکوت پراکنده بودند. درحالی‌که حیدرآباد حول مراکز درباری داخلی فلات دکن متمرکز بود، برای نواب‌های آرکوت، حضور اروپاییان هم چالش‌هایی ایجاد می‌کرد و هم فرصت‌هایی برای تثبیت قدرت فراهم می‌آورد.^۱ این مراکز تجاری، بازرگانی را به همراه آوردند و منبع درآمدی امن فراهم کردند، اما نیروی نظامی شرکت‌های تجاری می‌توانست عاملی بی‌ثبات‌کننده نیز باشد، به‌ویژه وقتی آرکوت در طول جنگ جانشینی اتریش (۱۷۴۰-۱۷۴۸) به صحنه جنگ اروپاییان تبدیل شد. سرانجام، نواب‌ها به‌طور فزاینده‌ای با بریتانیایی‌ها درگیر شدند که بدنام‌ترین نمونه‌اش بدهی‌های هنگفتی بود که در نیمه دوم سده هجدهم انباشته شد.^۲

رتبه نسبتاً پایین‌تر آرکوت در سلسله‌مراتب سیاسی دکن مانع از دخالت آنان در سیاست‌های دودمانی حیدرآباد نشد. درواقع، دودمان‌های آرکوت که با فرانسوی‌ها متحد شده بودند، برای تعیین انتصاب سروران خود در حیدرآباد با یکدیگر رقابت می‌کردند. درهم‌تنیدگی پیچیده رژیم‌هایی مانند حیدرآباد، آرکوت و امپراتوری مراتا با شرکت‌های اروپایی، و جناح‌بازی‌های شتاب‌زده‌ای که زیربنای جانشینی‌های دودمانی بود، درگذشته نشانه‌هایی از سستی سیاسی رژیم‌های جانشین هندی تلقی می‌شد که گویی هشداردهنده تسلط نهایی اروپاییان بر آنان بود. در واقعیت، دقیقاً از طریق همین مداخلات متقابل بود که همه این رژیم‌ها — اروپایی و جنوب آسیایی — خود را تشکیل می‌دادند.

کمپانی فرانسه به‌عنوان بازیگری در سیاست پروانه‌ای

از سال ۱۷۰۱، پوندی‌شری (نگاه کنید به تصویر ۲) به‌عنوان پایگاه اصلی کمپانی فرانسوی هند (Compagnie des Indes) در جنوب آسیا و نیز مقرر فرماندار کل کمپانی عمل می‌کرد.^۳ این شهر بندری، نقطه‌نظری مستحکم فراهم می‌آورد که فرانسویان از آنجا ظهور نواب‌های آرکوت را با چشمانی محتاط می‌نگریستند. باوجود ناله‌های دوره‌ای درباره مطالبات مالی سنگین، حاکمیت نوابی به‌طور رسمی از طریق هدایای سالانه خراجی به رسمیت شناخته می‌شد، که در مقابل آن معمولاً تجارت اجازه داشت بدون مانع جریان یابد.^۴ هرچند نباید قدرت فرانسه را بیش‌ازحد برآورد کرد، گسترش تجارت در دهه ۱۷۳۰ و افزایش محموله‌های طلا و نقره از اروپا، به فرماندار کل پیر

۱. ریچارد ام. ایتون و فیلیپ بی. واگنر، قدرت، حافظه، معماری: مکان‌های مناقشه‌برانگیز در فلات دکن هند، ۱۶۰۰-۱۳۰۰ (آکسفورد: انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۲۰۱۴).

۲. جیم فیلیپس، «جانشینی برای مغولان: نواب کارناتیک و کمپانی هند شرقی، ۱۷۸۵-۱۷۶۳»، نقد تاریخ بین‌الملل ۷ (۱۹۸۵): صص ۳۶۴-۳۸۹.

۳. درباره کمپانی اولیه، رجوع کنید به: گلن جی. ایمز، کولبر، مرکانتیلیسم و جستجوی فرانسویان برای تجارت آسیایی (دیکال: انتشارات دانشگاه ایلینوی شمالی، ۱۹۹۶)؛ و ماری منارژاکوب، نخستین کمپانی هند: ۱۷۰۴-۱۶۶۴: آموزه‌ها، شکست‌ها و میراث (رن: انتشارات دانشگاهی رن، ۲۰۱۶).

۴. درباره پوندی‌شری، رجوع کنید به: دانا آگمون، یک ماجرای استعماری: تجارت، گرویدگی و رسوایی در هند فرانسه (ایتاکا: انتشارات دانشگاه کرنل، ۲۰۱۷)، صص ۶-۱۳؛ و الیزابت هاپمانس، عاملیت امپراتوری: ارتباطات و راهبردها در گسترش فرادریایی فرانسه (۱۷۴۶-۱۶۸۶) (لیدن: بریل، ۲۰۱۹)، صص ۱۰۵-۱۱۴.



بنوآ دوماس (۱۷۳۵-۱۷۴۱) اعتباری تازه بخشید که در جهت دستور کار جاه طلبانه‌تری برای توسعه‌طلبی به کار گرفته شد.^۱ ویژگی این رویکرد، تعمیق درگیری با دولت نوابی بود، زیرا فرانسویان هدایای گران‌قیمتی به درباریان کلیدی آرکوت می‌بخشیدند تا امتیازاتی مانند پروانه‌ای که حق ضرب روپیه را اعطا می‌کرد (۱۷۳۶) یا کمک به دستیابی به مستعمرات جدید مانند کارایکال (۱۷۳۹) به دست آورند.^۲ نشانه این رابطه به تدریج نزدیک‌تر، تهاجم ویرانگر مراتا به استان در سال ۱۷۴۰ بود. بسیاری از اشراف آرکوت در پوندی‌شری پناه گرفتند و نواب در مقابل کمک‌های فرماندار دوماس، پروانه‌هایی برای چندین روستا اعطا کرد که درآمد آن‌ها را به‌عنوان دارایی شخصی خود تضمین نمود.

این جانشین او، ژوزف فرانسوا دوپلکس (۱۷۴۲-۱۷۵۴) بود که گسترش فرانسه به اوج کوتاه‌مدت خود رسید. دوپلکس از دیرباز به‌عنوان نوعی رویاپرداز امپراتوری دوران‌دیش معرفی شده است که انگیزه‌اش چیزی جز ایده‌ای زود هنگام از امپراتوری سرزمینی به سبک راج بعدی بریتانیا نبود.^۳ درحالی‌که مورخان به طرز ستودنی‌ای ابعاد ایدئولوژیک این جایگاه افسانه‌ای را برجسته‌اند، هنوز چارچوب توضیحی قانع‌کننده‌تری برای اقدامات او ارائه نشده است.^۴ با این حال، با نگاهی انتقادی‌تر به مکاتبات او، می‌توانیم دغدغه مرکزی وی را در به‌دست‌آمده اسناد قانونی گورکانی تشخیص دهیم.

این (دستیابی به اسناد قانونی گورکانی) هدفی دیرینه برای شرکت‌های تجاری اروپایی فعال در هند بود، که مأموریت‌های دیپلماتیک را برای تضمین امتیازات تجاری و سرزمینی در چارچوب قانون به عهده می‌گرفتند.^۵ برای نمونه، شرکت‌های هلندی و بریتانیایی هر دو از طریق سفارت‌های پرشکوه یوشوا کتلار (۱۷۱۱-۱۷۱۳) و جان سورمن (۱۷۱۵-۱۷۱۷) به ترتیب، فرمان‌های بلندبالایی از دهلی به دست آورده

۱. فیلیپ اودر، کمپانی فرانسوی هند در سده هجدهم، ۲ جلد (پاریس: انتشارات هند دانا، ۲۰۰۵)، جلد ۱، صص ۲۷۸-۲۷۹.

۲. کاترین مانینگ، ثروت‌آفرینی: فرانسویان در تجارت آسیایی، ۱۷۴۸-۱۷۱۹ (آلدرشات: واریوروم، ۱۹۹۶)، صص ۲۰۸-۲۱۲.

۳. حتی مورخان معاصر نیز فریفته این تصویر ماندگار شده‌اند؛ رجوع کنید به: پیر پلوشون، تاریخ استعمار فرانسه، جلد ۱: نخستین امپراتوری استعماری: از ریشه‌ها تا بازگشت سلطنت (پاریس: فیار، ۱۹۹۱)، صص ۱۸۱-۱۸۲؛ و ماسیلیانو واگی، «آلفرد مارتینو و «پیدایش» قیمومیت. مورد هند (۱۷۴۵-۱۷۶۱)»، تاریخ استعماری فرانسه ۱۴ (۲۰۱۳): صص ۷۱-۸۷.

۴. کیت مارش، هند در تخیل فرانسوی: صداها، حاشیه‌ای، ۱۸۱۵-۱۷۵۴ (لندن: پیکرینگ و چاتو، ۲۰۰۹)؛ و دانا آگمون، «شکست در معرض دید: معنای هند فرانسه سده هجدهم در اداره و تاریخ‌نگاری استعماری سده بیستم»، مجله تاریخ مدرن ۹۱ (۲۰۱۹): صص ۸۴۸-۸۸۲.

۵. گیدو ون میرزبرگن، «مجموعه‌های دیپلماتیک شرکت‌های هند شرقی در جنوب آسیای گورکانی، ۱۷۱۷-۱۶۰۸»، مجله تاریخی ۶۲ (۲۰۱۹): صص ۸۷۵-۸۹۸.



بودند.^۱ و در شخص دوماس، دوپلکس الگویی حتی نزدیک‌تر از این داشت که چگونه دست‌یابی به پروانه‌ها می‌تواند به موفقیت حرفه‌ای و شخصی بینجامد.^۲ مکاتبان دوپلکس در پاریس او را در جریان می‌گذاشتند که چگونه دوماس در بازگشت به پاریس در سال ۱۷۴۱، پروانه آرکوت خود را که حق ضرب رویه را اعطا می‌کرد، «به رخ کشیده» بود؛ همان‌جا که به‌عنوان یکی از مدیران کمپانی منصوب شد.^۳ این پروانه یک پیروزی عمومی عظیم برای دوماس بود و به‌طور خاص به‌عنوان دلیلی برای اعطای لقب اشرافی به او ذکر گردید.^۴ بنابراین سیاست پروانه‌ای می‌توانست حتی در خود فرانسه مادر نیز طنین‌انداز شود؛ جایی که پرستیژ گورکانی از دیرباز مورد تحسین و حتی تقلید بود.^۵

با این حال، خدمت عمومی تنها دلیل موفقیت او نبود، زیرا دوماس همچنین با ثروتی افسانه‌وار به فرانسه بازگشت. در اینجا نیز پروانه‌ها به هموار کردن مسیر کمک کرده بودند، از طریق درآمدهای روستاهایی که توسط نواب آرکوت اعطاشده بود. علاوه بر این، دوپلکس بینشی مستقیم از نحوه کسب ثروت توسط پیشین خود داشت، زیرا دوماس به او مأموریت نظارت بر آن روستاها را سپرد، چراکه آن‌ها در نزدیکی پوندی‌شری قرار داشتند.^۶ درست مانند «جاگیر» بعدی رابرت کلایو، درآمد این اقطاع‌ها برای تأمین مالی صعود شهاب‌وار اجتماعی او، از جمله خرید مناصب قابل خریداری و ازدواج سودآور برای برادرش، به کار گرفته شد.^۷ دوماس مثال ملموسی ارائه داد که چگونه پیگیری پروانه‌ها می‌توانست فرمولی برنده هم برای پیشرفت حرفه‌ای و هم برای غنی‌سازی شخصی باشد.

فرصتی برای دوپلکس جهت مشارکت در سیاست محلی با کشمکش‌های دودمانی‌ای پدید آمد که به دنبال مرگ نظام‌الملک آصف‌جاه یکم، این پیر فرزانه، در سال ۱۷۴۸ رخ داد. همان‌گونه که دیدیم، شکل‌گیری دولت‌های حیدرآباد و آرکوت از دیرباز با وابستگی متقابل قابل‌توجهی همراه بود و کشمکش‌های دودمانی هر یک به‌گونه‌ای

۱. درباره هلندی‌ها، رجوع کنید به: هانس فان سانتین، دیدار از گورکانی بزرگ: دو سفر دریاری کمپانی هلندی هند شرقی به گورکانی بزرگ در هند، ۱۶۶۲ و ۱۷۱۱-۱۷۱۳ (لیدن: سایدستون، ۲۰۱۶)، ص ۱۱۸. درباره بریتانیایی‌ها، رجوع کنید به: دیوید ویورز، ریشه‌های امپراتوری بریتانیا در آسیا، ۱۷۵۰-۱۶۰۰ (کمبریج: انتشارات دانشگاه کمبریج، ۲۰۲۰)، صص ۲۴۵-۲۵۸.
۲. برای روایتی ستایش‌آمیز (قدیس‌نامه‌گونه)، رجوع کنید به: پل اولانی، فرماندار بنوا دوماس: یک استعمارگر بزرگ ناشناخته (پاریس: ارنست لرو، ۱۹۳۶).
۳. گوته به دوپلکس، ۱۰ فوریه ۱۷۴۲، کتابخانه ملی فرانسه، پاریس (BNF)، مجموعه اکتسابات جدید فرانسوی (NAF) ۹۱۴۸، برگ ۱۹۶.
۴. «نامه‌های اشرافی اعطاشده به دوماس»، اکتبر ۱۷۳۷، آرشیو ملی فرادریایی فرانسه (ANOM) E ۱۵۳.
۵. فیت اولین بیبزی، ورسای با تاج محل دیدار می‌کند: فرانسوا برنیه، مارگریت دو لا سابلیه و گفتگوهای روشن‌گرانه در فرانسه سده هفدهم (تورنتو: انتشارات دانشگاه تورنتو، ۲۰۱۸).
۶. دوماس به دوپلکس، ۱ اکتبر ۱۷۴۳، NAF، BNF ۹۱۴۷، برگ ۱۸۱، روی برگردان.
۷. بروس لینمن و فیلیپ لاوسون، «رابرت کلایو، «جاگیر سیاه» و سیاست بریتانیا»، مجله تاریخی ۲۶ (۱۹۸۳): صص ۸۰۱-۸۲۹.



پیچیده درهم‌تنیده شده بودند. پیامدهای تهاجم مراتا در سال ۱۷۴۰ به پایان یافتن دودمان نوایات و روی کار آمدن رژیم جدید انجامید. باین‌حال، در سال ۱۷۴۹، یک سردار برجسته نوایی به نام چندا صاحب پس از دوران طولانی اسارت در میان مراتاها به کارناتیک بازگشت.^۱

چندا صاحب که چهره‌ای جاه‌طلب و ازلحاظ سیاسی ماهر بود، مدعی جدی تاج‌وتخت آرکوت به شمار می‌رفت. باین‌حال، به نظر می‌رسد خود چندا صاحب ادعای خود را از طریق اتحادی که با مظفرجنگ، نوه جوان نظام تازه درگذشته، تشکیل داد، مطرح ساخت. همان‌طور که چندا صاحب برای تاج‌وتخت آرکوت تلاش می‌کرد، مظفرجنگ نیز مدعی بود که به‌جای عموییش نصیرجنگ، نظام برحق حیدرآباد است. این ائتلاف جدید تا حدی از طریق نمایش‌های اسنادی اجرایی ریشه‌دار در فرهنگ‌های قانونی گورکانی تحقق یافت. در ژوئن ۱۷۴۹، ظاهراً مظفرجنگ فرمانی از امپراتور گورکانی برای «صبهداری» (فرمانداری) دکن و یک لباس افتخار دریافت کرد، و بلافاصله چندا صاحب را به حکومت (پایین مرتبه تر) کارناتیک منصوب نمود.^۲ در نمایی از این‌که گیرندگان اعطاها چگونه برای ایجاد اقتدار اعطاکنندگان تلاش می‌کردند، پسر چندا صاحب دستورات اکید داد که نامه‌ها و هدایای مظفرجنگ در پوندی‌شری فرانسه «با همان شکوه و جلالی [که دوپلکس برای دریافت هدایای نظام] به کار می‌برد» دریافت شود.^۳ بنابراین، ارتقای ظاهری مظفرجنگ به صبهداری دکن، و به رسمیت‌شناسی فرانسه از آن، مهر تأیید قانونی گورکانی را برای چندا صاحب به ارمغان آورد.^۴ تشریفات اسنادی حتی برای جلب موافقت «قلعه‌داران» (فرماندهان قلعه‌ها) محلی آراسته‌تر شد. درجایی که نظام‌الملک مناصب آنان را با پروانه‌هایی تأیید می‌کرد که «روی تکه‌های کوچک کاغذی نوشته می‌شد و بدون پاکت توسط قاصدان فرستاده می‌شد»، اکنون از پاکتی مفصل‌تر استفاده شد تا «به آنان احترام گذاشته شود و عظمتشان بزرگ جلوه کند».^۵

در کوتاه‌مدت، این ائتلاف چندجانبه با موفقیت همراه بود. انورالدین خان، نواب

۱. درباره اسارت او، رجوع کنید به: سی. اس. سرینیواساچاری، «مرحله‌ای ناشناخته در کارنامه چندا صاحب (۱۷۴۸-۱۷۴۱)»، در مجموعه گزارش‌های کمیسیون ثبت اسناد تاریخی هند، جلد نوزدهم (دهلی: انتشارات دولت هند، ۱۹۴۳)، صص ۱-۷.

۲. خاطرات خصوصی آناندا رانگا پیله‌ای (ARP)، جلد ۶، صص ۱۲۳-۱۲۴. بعداً ادعا شد که غازی‌الدین خان (برادر نصیرجنگ) فرمانی برای مظفرجنگ فرستاد تا شورش علیه نصیرجنگ برانگیزد؛ رجوع کنید به: RFSG، مکاتبات فرانسوی، ۱۷۵۲ (مدرس: انتشارات دولتی سوپریتندنت، ۱۹۱۶)، ص ۳۳.

۳. ARP، جلد ۶، ص ۱۲۵.

۴. صرف نظر از اصالت این اسناد، قابل توجه است که قانون‌گری گورکانی بر ادعای ارثی یا مذهبی ترجیح داده شد. برای آن مسیرهای جایگزین که بعداً در سده هجدهم پدیدار شدند، رجوع کنید به: کیت بریتلبنک، جستجوی تیپو سلطان برای مشروعیت: اسلام و پادشاهی در قلمروی هندو (دهلی؛ نیویورک: انتشارات دانشگاه آکسفورد، ۱۹۹۷).

۵. ARP، جلد ۶، ص ۱۲۷.



وقت آرکات، در سال ۱۷۴۹ شکست خورد و کشته شد. ناصر جنگ حیدرآباد سال بعد با لشکرکشی بزرگ به کارناتیک پاسخ داد. با این حال، او ریسک حمله به پوندیچری را نکرد و متعاقباً توسط متحدان افغان ناراضی خود خیانت دید. همان‌طور که در ابتدای این مقاله دیدیم، مرگ او منجر به نصب مظفر جنگ به‌عنوان نظام در پوندیچری در ژانویه ۱۷۵۱ شد، همراه با صدور پروانه‌هایی برای سرزمین‌ها و امتیازات تجاری مختلف. در ازای آن، دوپله توافق کرد که شارل ژوزف پاتیسیه دو بوسی را در رأس یک گروه نظامی از سربازان فرانسوی و سپاهی (سپوی) اعزام کند تا مظفر جنگ را به دکن بازگرداند. بنابراین، در هر مورد، مدعیان تاج‌وتخت حیدرآباد و آرکات به دنبال مشروعیت‌بخشی به خود، هم از طریق کسب و صدور موافقت‌نامه‌های فارسی بودند؛ به رسمیت‌شناسی اعتبار چنین موافقت‌نامه‌هایی به‌عنوان معاهدات نیابتی عمل می‌کرد که بازیگران سیاسی مختلف را گرد هم می‌آورد و آن‌ها را در ماتریسی مشترک که به حقوق مغول وابسته بود، درگیر می‌ساخت.

این روابط سیاسی و حقوقی شکل‌گرفته، از روابط فردی میان خود بازیگران فراتر می‌رفت. کمتر از یک ماه پس از رسیدن به تاج‌وتخت حیدرآباد، مظفر جنگ توسط همان نواب‌های افغانی که به عمویش خیانت کرده بودند، کشته شد. فرانسوی‌ها به نصب صلابت جنگ، برادر ناصر جنگ، به‌عنوان نظام جدید کمک کردند. کلید تصمیم فرانسوی‌ها، راجه رگونات داس، دیوان برهمن، که استاد مسلم سیاست‌های پروانه‌ای بود، بود. همان‌طور که یک شاهد فرانسوی توصیف کرد: «او [رگونات داس] دسته‌ای از اوراق را از جیبش بیرون آورد و به ما فهماند که صلابت جنگ نه‌تنها تمام امتیازاتی را که مظفر جنگ داده بود تأیید می‌کند [...] بلکه حتی آن‌ها را به‌طور قابل‌توجهی در سمت مازولی‌پاتنام افزایش می‌دهد.»^۱ این موارد نه‌تنها به کمپانی فرانسه پیشنهاد شد، بلکه شامل موافقت‌نامه‌های «خصوصی» درآمد‌های روستایی بود که به دوپله و همسرش اعطا می‌شد (اگرچه چنین تمایز خصوصی-عمومی در موافقت‌نامه‌های مغول وجود نداشت).^۲ به نظر می‌رسد که این‌ها وعده‌هایی بر روی کاغذ بوده‌اند، که می‌توان از این واقعیت قضاوت کرد که زوج مذکور به محض اینکه مشخص شد درآمد‌هایشان به‌طور قابل‌توجهی بیش از ارزش واقعی برآورد شده است، سریعاً عناوین مالکیت خود را به کمپانی «قربانی» کردند.^۳ نکته‌های موردنظر در سیاست پروانه‌ای بسیار بالاتر از املاک فردی بود، هرچند آن املاک نیز می‌توانستند قابل‌توجه باشند.

۱. کرژان به دارژانسون، ۲۳ سپتامبر ۱۷۵۱، کتابخانه آرسنال، پاریس، نسخه خطی ۶۶۵۰، ۷.

۲. برای ترجمه فرانسوی پروانه به نام «ژان بگوم»، رجوع کنید به BNF, NAF ۸۹۲۹، ۹۷.

۳. دوپله به بوسی، ۴ ژوئن ۱۷۵۱، ۳۷۴۸/ADE, E، ۵۵۷.



از پروانه‌ها تا فرمان‌ها: رفتن به سرچشمه

اوضاع در آرکات حاضر به آرام گرفتن نبود. علی‌رغم موفقیت اولیه چاندا صاحب، پسر انورالدین خان، محمدعلی، به حفظ پایگاه مستحکم قدرتش در تریچینوپولی ادامه داد^۱ و به دنبال حمایت بریتانیایی‌ها رفت. قابل پیش‌بینی بود که دویله به دنبال مدیریت این چالش علیه مشروعیت چاندا صاحب در آرکات، با درخواست پروانه‌های تازه از صلابت‌جنگ باشد. همان‌طور که به بوسی نوشت: «تأخیر در نامه نواب جدید و پروانه‌ها امور را مختل می‌کند، و همه آن‌هایی که آماده نهایی شدن بودند به حال تعلیق درآمده‌اند.»^۲ این‌ها با اضطراب تبواری منتظر می‌ماندند، چراکه فرماندار نگران «غارتگران» در جاده‌ها بود و اصرار داشت که پروانه‌ها در دو نسخه و به همراه یک محافظ مسلح فرستاده شوند.

ابعاد مادی خود اسناد حقوقی، دغدغه‌ای روزافزون برای فرماندار فرانسوی شده بود. او به ستوان خود دستور داد اطمینان حاصل کند که نسخه‌های پروانه‌ها «شبهه تگه کاغذهای ژنده نباشند» و به‌درستی با مهر قاضی (قاضی اسلامی) مهرشده باشند.^۳ او به‌ویژه تحت تأثیر توصیف بوسی از یک فرمان بزرگ امپراتوری قرارگرفته بود که صلابت‌جنگ در سپتامبر ۱۷۵۱ به دست آورده بود، و نوشت که «فوق‌العاده مشتاق است این سند را داشته باشد تا در اروپا نشان دهد و به آن‌ها بفهماند که در این سرزمین عظمت و شکوهی وجود دارد. لازم است هر آنچه [در نسخه اصلی] به طلا نوشته‌شده، [در نسخه کپی] نیز عیناً باشد و بر روی پوست آویزی به همان اندازه اصلی.»^۴ درواقع، دویله جریان موافقت‌نامه‌های قانونی را وسیله مهمی برای متقاعد کردن مافوق‌هایش در فرانسه به موفقیت عملیات تصور می‌کرد و به هدایایی که همراه آن‌ها بود و نیز «سبک و شکل» این اسناد به‌عنوان گواهی بر شهرتی که اقداماتش برای کمپانی فرانسه به دست آورده بود، اشاره می‌کرد.^۵

با این حال، در کارناتیک، انباشت پروانه‌های دویله نتوانست محمدعلی را از آرکات بیرون کند، زیرا راهبرد حقوقی خودش را در پیش‌گرفته بود. محمدعلی در تلاش برای اثبات ادعای مشروع خود بر آرکات به متحدان بریتانیایی‌اش، پروانه‌های خودش را که پیش‌تر از حاکم فوت‌شده حیدرآباد، ناصرجنگ، به دست آورده بود، برایشان فرستاد.^۶ اما محمدعلی همچنین با تصمیم به رفتن به سراغ منبع اصلی، سطح شرط‌بندی را بالاتر برد. او از

۱ در مورد اهمیت تریچینوپولی به عنوان پایگاه قدرت نواب‌های آرکات، رجوع کنید به Bayly, Saints, Goddesses and Kings, ۱۶۲.

۲ دویله به بوسی، ۱ مارس ۱۷۵۱، ADE, E, ۳۷۴۸/۱۷.

۳ دویله به بوسی، ۴ اوت ۱۷۵۱، ADE, E, ۳۷۴۸/۶۹۷.

۴ دویله به بوسی، ۲۸ اکتبر ۱۷۵۱، ADE, E, ۳۷۴۸/۱۰۱.

۵ دویله به مدیران و نمایندگان، ۱۵ اکتبر ۱۷۵۲، BNF, NAF, ۹۱۴۶, ۴۴.

۶ RFSG, Country Correspondence, Public Department, 1751 (Madras: Superintendent Government Press, 1910),

3.



بریتانیایی‌ها خواست نامه‌هایش را از طریق کشتی و بنگال به امپراتور مغول و همچنین به یکی دیگر از پسران نظام‌الملک، غازی‌الدین خان فیروز جنگ دوم، در دهلی فوروارد کنند. همان‌طور که توضیح داد: «این نامه‌ها همراه این نامه به شما می‌رسد و از شما می‌خواهم آن‌ها را در کیسه‌هایی به بنگال بفرستید در اسرع وقت از طریق دریا تا به نواب آنجا تحویل داده شود، که او آن‌ها را به دربار منتقل کند و پاسخ‌ها و فرمان‌ها را برای ما بفرستد.»^۱ این مسیر جایگزین قانونی بر پشتیبانی غازی‌الدین خان، رقیب دودمانی صلابت‌جنگ، تکیه داشت که با خبر مرگ ناصر‌جنگ، به‌عنوان صوبدار دکن در دهلی منصوب شده بود.^۲ محمدعلی، ظاهراً به‌درستی، حساب کرد که نامزد ترجیحی دهلی، او را بر پاندا صاحب که با جناح رقیب مظفر جنگ مرتبط بود، پشتیبانی خواهد کرد.

یک فرمان امپراتوری که غازی‌الدین خان را به‌عنوان نظام تأیید می‌کرد، در پایان مارس ۱۷۵۱ به تریچینوپولی رسید.^۳ به همراه آن همچنین نامه‌ای از غازی‌الدین خان بود که به محمدعلی دستور می‌داد «به‌عنوان یک فتح‌دار در کشور کارناتیک عمل کند». همان‌طور که در مورد رقیبانش چنین بود، محمدعلی با ورود یک فرمان امپراتوری به‌عنوان موقعیتی با اهمیتی بزرگ برخورد کرد و شاهد دیگری برای این مطلب را می‌توان در تذک‌والاجاهی، یک وقایع‌نامه که بسیار بعدتر در دوره حکومت او تدوین شد، یافت. پس از دریافت این اسناد، محمدعلی یک دربار باشکوه برگزار کرد که در آن، به تعبیر شگفت‌انگیز وقایع‌نگار، «مرواریدهای محتوای شفاف و صیقلی فرمان را بر رشته شنوایی همگان بند کرد.»^۴ فرمان‌ها با تشریفات و آداب بسیار همراه بودند که هدفشان ابلاغ عمومی افتخاری بود که اعطا می‌کردند. بنابراین محمدعلی به بریتانیایی‌ها توضیح داد که چگونه «فرمان داد یک خیمه فرمان برپا کنند که در آن [او] فرمان و غیره را با احترام و افتخار فراوان دریافت کرد، بر طبل نقابت (نوبت یا نقاره) نواخته شد، فرمان داد توپ شلیک کنند و هزاران بار خداوند متعال را شکر به‌جای آورد.»^۵

این اسناد همچنین به‌سرعت در مذاکرات خارجی به کار گرفته شدند. در آوریل ۱۷۵۱،

۱. همان، ۹.

2. G.S. Sardesai, Selections from the Peshwa Daftar, 46 جلد (Bombay: Government Central Press, 1932), 25:127–28.

۳. جدول زمانی ورود این سند بسیار سریع بود. ناصر‌جنگ در ۱۶ دسامبر ۱۷۵۰ کشته شد؛ فرمان به تاریخ ۱۹ ژانویه ۱۷۵۱ بود و در ۲۴ مارس به جنوب رسید. با این حال، با توجه به اینکه مراتها در ساحل غربی تا ۱۹ فوریه از انتصاب غازی‌الدین خان مطلع شده بودند، این امر غیرقابل تصور نبود.

4. RFSG, Country Correspondence, Public Department, 1751, 14. در جای دیگر این به عنوان یک پروانه توصیف شده است.

۵. ابن حسن، تذک‌والاجاهی، ۸۰.

6. Country Correspondence 1751, 14.



دوپله یک کول، یا موافقت‌نامه عبور امن، از صلابت جنگ گرفته بود تا به محمدعلی پیشنهاد دهد در ازای واگذاری تریچینوپولی به چاندا صاحب. باین حال، محمدعلی از پذیرش آن خودداری کرد. در عوض، او با ارائه نسخه‌هایی از فرمان امپراتوری که غازی‌الدین خان را به عنوان صوبدار دکن منصوب می‌کرد و یک پروانه از برای حکومت کارناتیک، به اقتدار صلابت جنگ اعتراض کرد.^۱ فرماندار فرانسوی با زیر سؤال بردن اعتبار این اسناد پاسخ داد و به محمدعلی نوشت که «مجموعه پروانه‌هایی که به رخ می‌کشی فقط منجر به متقاعد کردن همه خواهد شد که تو تابع دستورات مافوق‌های خود نیستی و هرگز نخواهی بود.»^۲ باین حال، با توجه به نکاتی که آناندا رانگا پیلای ارائه داده است، به نظر می‌رسد که این دیدگاه توسط دیگر قدرت‌های محلی مشترک نبود، زیرا پروانه غازی‌الدین خان در جذب نیروهای تنجور و میسور به سمت محمدعلی مورد ارجاع قرار گرفته بود.^۳

پاسخ فرانسوی‌ها به بازی پروانه‌ای بی‌پروای محمدعلی این بود که در سطح بالاتری به او پیوندند، یعنی در جستجوی دستورات از منبع قدرت: امپراتور مغول. همان‌طور که دوپله در ژوئیه ۱۷۵۱ به بوسی نوشت: «اکنون زمان آن است که به فکر به‌دست‌آوردن فرمان مغول اعظم باشیم که به آن نیاز داریم. این مسئله سزاوار تمام توجه توست [...] زیرا این اسناد مالکیت‌های ما، جاگیرهای ما، مناصب ما را تضمین خواهد کرد و مَه‌ری بر مأموریت تو خواهد زد که آنگاه به انجام رسیده خواهد بود.»^۴ اگرچه برنامه‌هایی برای سفارت خودشان به دهلی ریخته شد،^۵ فرانسوی‌ها مجبور بودند به یک واسطه حیدرآبادی، رگونات داس حیل‌گر و پیر، تکیه کنند. اما چنین استادی در سیاست پروانه‌ای به‌سختی قابل‌مهار بود و دوپله به این وزیر اعتماد نداشت و ادعا کرد که «این مرد، زرنک مثل راسو، فکر می‌کند این وسیله‌ای است تا مرا درگیر کند که همیشه نیروهایمان را در اطراف او بگذارم [و] ما را همیشه در امید این فرمان‌ها ننگه دارد تا همه کارهای او و اربابش توسط حضور ما حل‌وفصل شود.»^۶ جریانی فزاینده از نکوهش فرانسوی‌ها علیه واسطه‌ها و متحدان هندی‌شان، نشان‌گر آغاز یک کلیشه

1. ARP, 7:442.

۲. پیش‌نویس نامه‌ای از دوپله به محمدعلی، بدون تاریخ، BNF NAF ۹۱۵۹, ۳۴۰۷. منابع هندی نزدیک به دوپله اعتبار آن‌ها را پذیرفتند و اشاره کردند که مهر قاضی را داشته‌اند. رجوع کنید به ARP ۷:۴۴۱. دوپله به طور خصوصی نیز ظاهراً اعتبار آن‌ها را پذیرفت، رجوع کنید به دوپله به بوسی ۳ مه ۱۷۵۱, E, ۳۷۴۸/ADE, ۴۰۷.

۳. برای مثال، ARP, ۸:۲, ۳۸. این قدرت‌ها، البته، منافع خودشان را در مداخله داشتند.

۴. دوپله به بوسی، ۱۶ ژوئیه ۱۷۵۱, E, ۳۷۴۸/ADE, ۶۱.

۵. دوپله به کرژان، ۱۰ ژانویه ۱۷۵۲, E, ۳۷۴۸/ADE, ۶۱. این پروژه توسط کمپانی رد شد، که از دیپلماسی بی‌قیدوشرط دوپله به طور فزاینده‌ای نگران شده بود، رجوع کنید به مدیران به دوپله، ۱ ژانویه ۱۷۵۳, BNF, NAF ۹۱۴۵, ۱۶۸-۱۶۸۷.

۶. دوپله به بوسی، ۲۳ اکتبر ۱۷۵۱, E, ۳۷۴۸/ADE, ۹۷۷.



استعماری پایدار بود.^۱ با این حال، ناامیدی دوپله همچنین وابستگی‌ای کاملاً واقعی به چنین شخصیت‌هایی برای حرکت در محیط‌های درباری را آشکار می‌سازد.

از این نظر، ما باید به نقش خود صلابت‌جنگ نیز اشاره کنیم، که معمولاً به عنوان یک‌دست نشانده درمانده فرانسوی‌ها نادیده گرفته می‌شد. درواقع، او به وضوح اولویت‌های آن‌ها را در به‌دست‌آمده یک فرمان مغول شناسایی کرد و خود را به طرز زیرکانه‌ای به عنوان بهترین مسیر به‌سوی لطف امپراتوری جای داد. بنابراین او پذیرش درباری فرمان مغول و مکاتبات خود را با دقت مدیریت صحنه کرد و اطمینان حاصل نمود که ناظران فرانسوی مربوطه حضورداشته باشند. یکی از افسران، پذیرش عمومی یک فرمان را به همراه یک «نامه بسیار پرمهره» از امپراتور توصیف کرد که در آن نظام «از شادی بی‌خود» شده بود.^۲ پس از آن، صلابت‌جنگ به فرانسوی اطمینان داد که فرمان خودشان نمی‌تواند دیر بیايد. پیام غیرقابل‌انکار بود: فرانسوی‌ها باید نیروهایشان را با او نگه‌دارند اگر می‌خواهند از طریق موافقت‌نامه‌های قانونی خودشان به مشروعیت مغول دست یابند.

درحالی‌که فرانسوی‌ها منتظر تأییدیه مغول بودند، وضعیت سیاسی در جنوب به سرعت رو به وخامت گذاشت. تا تابستان ۱۷۵۲، متحدان میسوری و تنجوری محمدعلی موفق شدند محاصره فرانسوی‌ها بر تریچینوپولی را بشکنند، و به طرز فاجعه‌بارتری، چاندا صاحب را اسیر و اعدام کنند.^۳ با کمال طنز، یک فرمان امپراتوری که بسیار منتظرش بودند، اندکی پس از این فاجعه به پوندیچری رسید. آناندا رانگا پیلای ثبت کرد که دوپله توجه زیادی به آراستن ورود آن به شهر به خرج داد و دستور افزودن هدایای گوناگون، موسیقی و راهپیمایی باشکوه را صادر کرد.^۴ با این حال، حتی یک ناظر فرانسوی همدل نیز نسبت به پذیرش تشریفاتی فرمان بدبین بود و ادعا کرد که «بسیاری از مردم [فرض می‌کردند] که این یک کم‌دی از طرف مسیو دوپله است و چیزی جز دود و آینه نیست.»^۵ این شکوه و جلال پر جزئیات ممکن است برای جبران متن نسبتاً کم‌مایه خودفرمان به‌کاررفته باشد. از ترجمه‌های موجود، امپراتور مغول، احمدشاه، تأییدی کوتاه و مبهم از دوستی فرانسوی‌ها با صلابت‌جنگ ارائه

۱. کالی ویلکینسون، "Weak Ties in a Tangled Web? Relationships between the Political Residents of the English East India Company and Their Munshis, 1798–1818," *Modern Asian Studies* 53 (2019): 1574–612. همچنین رجوع کنید به سنجای سویراهمانیام، *Europe's India: Words, People, Empires, 1500–1800* (Cambridge, MA: Harvard University Press, 2017), 231–39.

۲. کرژان به دوپله، ۱۸ مارس ۱۷۵۲، BNF, NAF, ۹۱۵۹، ۱۴۹.

۳. N. S. Ramaswami, *Political History of Carnatic under the Nawabs* (New Delhi: Abhinav, 1984), 167–177.

۴. ARP, 8:185–90.

۵. "Relation des principaux évènements arrivés aux Indes dans la province de Carnate et le long de la côte Coromandel entre les François et les Anglois," BNF, Français 8971, 113.



داد، بدون اینکه هیچ جزئیاتی راجع به امتیازات اعطاشده، ارائه کند.^۱ دویله مجبور شد به کیفیت کاغذ ببالد و ادعا کند که «محمدیان [بدین معنا: مسلمانان] از اینکه کاغذی که فقط برای نوشتن به افراد هم‌رده استفاده می‌شود برای نوشتن به من به کاررفته، متعجب شده‌اند.»^۲ باین حال، ناکافی بودن آن به وضوح تشخیص داده شد، چراکه او اصرار کرد بوسی در حیدرآباد بر همان مسیر بماند و به تلاش برای به دست آوردن یک فرمان «مفصل و تأییدی از هر آنچه که در اختیارداریم» از دهلی ادامه دهد.^۳ باوجود سرمایه‌گذاری بسیار در سیاست پروانه‌ای، فرانسوی‌ها نتوانستند نفوذ استانی خود را به نوعی فرمان با دامنه گسترده، مانند آن‌هایی که هلندی‌ها در ۱۷۱۳ یا بریتانیایی‌ها در ۱۷۱۷ به دست آوردند، تبدیل کنند.

حتی در دکن، موقعیت فرانسوی‌ها شکننده‌تر شد. نفوذ بوسی در دربار حیدرآباد نتوانست مانع از صدور پروانه‌ای به نام صلابت‌جنگ شود که محمدعلی را به عنوان نواب آرکات به رسمیت می‌شناخت. این موضوع دویله را به خشم آورد، او که تعجب می‌کرد آیا دشمنانش در دربار «چاپ (مهر) نواب را جعل کرده‌اند.»^۴ فرماندار به‌ویژه وقتی برآشفته که راجه تنجور نوشت تا بپرسد کدامیک از دستورات صلابت‌جنگ را باید دنبال کند: آن‌هایی که توسط محمدعلی به او داده شده بود یا توسط فرانسوی‌ها؟^۵ باین وجود، دویله ایمان زیادی به جریان اسناد از حیدرآباد برای کمک به حل و فصل امور در آرکات حفظ کرد. فرماندار تحت فشار، به دنبال پروانه‌های تازه برای مرتضی علی‌خان، قلعه‌دار قدرمند نوابیت در ولور، بود. دویله که مشتاق حفظ نقش پادشاه‌ساز بود، با کد به بوسی نوشت که باید «طوری در پروانه [...] قید شود که گفته شود فقط تحت دستورات من است که او باید حکومت کند، و حتی اینکه او فقط نایب [معاون] من است.»^۶ این مواجهه خلاقانه‌تر با اشکال حقوقی مغول نتوانست ارزش رو به کاهش پول حقوقی حیدرآباد را پنهان کند، زیرا مرتضی علی‌خان از مشارکت در این طرح خودداری کرد و در عوض، شروع به معامله با بریتانیایی‌ها کرد.^۷

۱. برای ترجمه‌های موجود، مقایسه کنید ARP, ۵۱-۸:۲۱۵, "Firman du tres Puissant au nom du Gouverneur General"؛ اگرچه تاریخ یکسانی دارند، اما دو ترجمه تفاوت قابل توجهی دارند؛ اولی ترجمه یک ترجمه است، از فارسی به تامیل به انگلیسی. Bahadour Zaferjingue," ANOM, Inde Series B ۵۰۹۸. مقایسه کنید با فرمان‌های بسیار طولانی‌تر و مفصل‌تری که بریتانیایی‌ها در ۱۷۱۷ به دست آوردند، که ترجمه آن‌ها در C.R. Wilson, The Early Annals of the English in Bengal (New Delhi: Bimla Publishing House, ۱۹۱۱), ii, ۲, ۱۶۲-۶۹ بازتولید شده است. متأسفانه، ما نتوانسته‌ایم یک نسخه فارسی موجود از فرمان دویله را پیدا کنیم.

۲. ARP, ۱۷-۸:۲۱۶.

۳. دویله به مدیران و نمایندگان، ۱۵ فوریه ۱۷۵۳, BNF, NAF, ۹۱۴۵, ۹۳. همچنین رجوع کنید به دویله به بوسی، ۱۹ دسامبر ۱۷۵۲, ۵۲, ۳۷۵۴/ADE, E.

۴. دویله به بوسی، ۱۳ ژانویه ۱۷۵۳, ۳۷۵۴/ADE, E, ۶۷۷.

۵. دویله به گوپیل، ۱۲ آوریل ۱۷۵۳, ۳۷۵۴/ADE, E, ۸۱.

۶. دویله به بوسی، ۱۳ ژانویه ۱۷۵۳, ۳۷۵۴/ADE, E, ۷۳۷.

7. ARP, 8:429; RSFG, Country Correspondence, Military Department, 1754 (Madras: Superintendent Government Press, 1912), 24-25.



کنفرانس سادراس در ۱۷۵۴ یا «قانون اساسی حکومت این کشور چیست؟»

تا پایان سال ۱۷۵۳، با توجه به اینکه نتیجه نظامی قطعی برای کشمکش مسلحانه بر سر آرکات روزبه‌روز غیرمحتمل‌تر به نظر می‌رسید، دوپله به پیشنهاد توماس ساندرز، فرماندار مدرس، با بریتانیایی‌ها برای مذاکره موافقت کرد. سادراس، شهری تحت کنترل بی‌طرف هلندی‌ها در بین پوندیچری و مدرس، به‌عنوان محل برگزاری کنفرانس یا کمیته‌ای که در آن نمایندگان مربوطه دیدار می‌کردند، انتخاب شد.^۱ اگرچه به نظر نمی‌رسید هیچ‌یک از دو طرف ایمان چندانی به مذاکره برای یافتن راهی برای خروج از بحران داشته باشند، بااین‌حال این رویداد فرصتی قابل‌توجه برای طرح استدلال‌ها درباره وضعیت سیاسی آرکات و مبنای قانونی ادعاهای مختلف بود.^۲ این نشست به‌اندازه حل تعارض، فرصتی برای ژست گرفتن نمایندگان هر دو کمپانی در برابر مقامات مادرشهرها بود. مقامات کمپانی هم در پاریس و هم در لندن به‌طور فزاینده‌ای از هزینه‌های سر به فلک کشیده جنگ در کارناتیک نگران شده بودند، که با توجه به اینکه دو کشور مادر در صلح به سر می‌بردند، باعث خطر شرمساری دیپلماتیک می‌شد.^۳ درواقع، مذاکرات برای نجات دوپله بسیار دیر انجام شد، زیرا در این زمان عزل او از قبل در فرانسه قطعی شده بود.^۴ بااین‌وجود، مذاکرات به مسائل گسترده‌تری پیرامون ادعاهای حاکمیت و مشروعیت اشاره دارد که مدت‌ها پس از رفتن دوپله نیز به ساختاردهی به سیاست در آرکات و حیدرآباد ادامه می‌دادند.

نقطه اصلی اختلاف در کنفرانس سادراس، خواسته بریتانیایی‌ها مبنی بر به رسمیت شناختن محمدعلی به‌عنوان نواب آرکات بود. این شرط پیشین ساندرز برای هر بحث بیشتر بود، بااین‌حال دوپله تمایلی به تسلیم در برابر شخصیتی نداشت که او را «برده» بریتانیایی‌ها و وابسته به حمایت مالی آن‌ها می‌دانست.^۵ بااین‌حال، مشکل فرانسوی‌ها عدم وجود هر نامزد جدی دیگری بود که بتواند مطرح شود.^۶ درحالی‌که دوپله تا آنجا

۱. درباره سادراس، رجوع کنید به S. Arasaratnam, "The Dutch East India Company and Its Coromandel Trade 1700–1740," *Bijdragen Tot de Taal-, Land- En Volkenkunde* 123 (1967): 329. برای حضور هلندی‌ها در کروماندل به طور کلی‌تر، رجوع کنید به Pieter C. Emmer and Jos J.L. Gommans, *The Dutch Overseas Empire, 1600–1800* (Cambridge: Cambridge University Press, 2020), 312–20.

۲. دوپله به همین مضمون به بوسی نوشت، رجوع کنید به دوپله به بوسی ۳۱ دسامبر ۱۷۵۳، ADE, E, ۳۷۵۴/۱۳۴؛ برای دیدگاه بریتانیایی، رجوع کنید به *Madras: Superintendent* (۱۷۵۴, RFSG, Diary and Consultation Book, Military Department, Government Press, ۱۹۱۱), ۹, ۱۲.

۳. درباره مذاکرات مادرشهرها، رجوع کنید به François Ternaut, *Partager le monde : Rivalités impériales franco-britan- niques (1748–1756)* (Paris: Presses de l'université Paris-Sorbonne, 2015), 408–13.

۴. Haudrière, *Compagnie française des Indes*, ii, 741.

۵. ADE, E/3754, 16 29, ۱۷۵۲ سپتامبر.

۶. پیشنهادی باقی‌مانده از سوی فرانسوی‌ها وجود داشت مبنی بر اینکه مرتضی علی خان می‌تواند به عنوان فرماندار کارناتیک خدمت کند، اما این فقط قرار بود «با اقتدار مارکی دوپله» باشد. اقدامات انجام‌شده در سادراس در Richard Owen Cambridge, *An appendix to the Account of the War in India: between the English and French, on the Coast* (London: T. Jefferys, ۱۷۶۱), appendix (که از این پس Proceedings نامیده می‌شود) تجدید چاپ شده است، نقل قول در اینجا از صفحه ۲۰.



پیش نرفت که خود را به‌عنوان نواب معرفی کند، نمایندگانش با این حال پروانه مظفرجنگ را ارائه دادند که او را «فرمانده تمام سرزمین‌های موجود در قلمروهای وابسته به او از رود کریشنا تا دریا» منصوب می‌کرد. با این و سایر «قطعات معتبر»، نمایندگان فرانسوی «حق ملت فرانسه را برای شرکت در امور کارناتیک [آرکات] و ارائه پیشنهادات در مورد کشور مذکور» فرا خواندند.^۱ این درواقع توسط صلابت‌جنگ در پروانه‌ای که دوپله را به‌عنوان «فرماندار» توصیف می‌کرد، تأیید شده بود.^۲ با این حال، این در تضاد با بریتانیایی‌ها بود که خود را به‌عنوان نمایندگان محمدعلی معرفی می‌کردند و ادعا داشتند که «از ابتدا فقط به‌عنوان متحدان سرکار (دولت) عمل کرده‌اند».^۳ بنابراین، درحالی‌که بریتانیایی‌ها موضعی محافظه‌کارانه‌تر، به‌عنوان متحدان وفادار نواب، اتخاذ کردند، فرانسوی‌ها حق گسترده‌تری برای عمل به‌عنوان حاکمان بالفعل آرکات ادعا کردند.

برای حمایت از این ادعا، فرانسوی‌ها زرادخانه حقوقی عظیمی را که از زمان مرگ ناصرجنگ جمع‌آوری کرده بودند، به کار گرفتند. پدر فرانسوا-لویی لاوور، سرپرست یسوعی که ریاست هیئت فرانسوی را بر عهده داشت، اسناد ازجمله فرمان امپراتوری و پروانه‌های مختلف حیدرآبادی را به او سپرده شده بود.^۴ این اسناد برای بازرسی به نمایندگان بریتانیایی ارائه شد، با موتوکریشنا، یک دوباش (مترجم) در خدمت کمپانی بریتانیا، که از مدرس فرستاده شده بود تا به‌عنوان مترجم خدمت کند.^۵ درحالی‌که موتوکریشنا فقط می‌توانست نسخه‌های اولیه از اسناد را تهیه کند، بلافاصله مشکلی را با مهر مومی فرمان امپراتوری تشخیص داد که تاریخ آن ۱۱۳۳ هجری قمری (۲۱/۱۷۲۰) بود، حدود ۳۰ سال با تاریخ ادعایی فاصله داشت. به نظر می‌رسد که بریتانیایی‌ها قبلاً مشکوک بودند که ممکن است چیزی اشتباه باشد، زیرا ساندرز قبلاً به نمایندگانش دستور داده بود که «از نمایندگان فرانسوی تاریخ سندهای مختلف (P. sanad، سند) را بخواهند [...] زیرا رد کردن آن‌ها به این تاریخ‌ها بستگی دارد».^۶

با این افشاگری، فرانسوی‌ها موافقت‌نامه‌های خود را پس گرفتند و اصرار کردند که فقط در صورتی اجازه بررسی بیشتر می‌دهند که بریتانیایی‌ها سند قانونی برای ادعای محمدعلی به نوابی به آن‌ها ارائه دهند. دوپله بعداً ادعا کرد که اشتباه روی مهر فقط

۱. همان، ۳.

2 Lettres & conventions des gouverneurs de Pondichéry avec differents princes hindous, 1666 à 1793 (Pondicherry: Société de l'histoire de l'Inde française, 1911–1914), 256.

3. Proceedings, 4.

۴. رجوع کنید به "Rolle de papiers remis à Père Lavour", BNF, NAF 9159, 375–75v.

۵. درباره موتوکریشنا، رجوع کنید به: Susan Neild-Basu, "The Dubashes of Madras," Modern Asian Studies 18 (1984): 5–6.

6. Proceedings, 3.



روی نسخه کپی بوده، درحالی‌که نسخه اصلی در پوندیچری تاریخ ۱۱۶۳ هجری قمری را داشته است. نمایندگان «نویسندگان دهلی» را مقصر دانستند که از مهر امپراتور پیشین روی نسخه کپی استفاده کرده بودند.^۱ بااین‌حال، به‌طور خصوصی، نمایندگان بریتانیایی توضیح بسیار متفاوتی داشتند، مبنی بر اینکه «دوست مسیو دوپله در دربار دهلی او را فریب داده است».^۲ به‌هرحال، این یک کودتای دیپلماتیک برای بریتانیایی‌ها بود که بی‌درنگ به راجه تنجور نوشتند که «پس از بررسی سند متوجه شدیم که یک کلاهبرداری است و بیست سال پیش تاریخ خورده است».^۳

یک چیز این بود که بریتانیایی‌ها پروانه‌های فرانسوی را زیر ذره‌بین ببرند، اما چیز دیگر ساختن پرونده خودشان بود. نمایندگان‌شان باوجوداینکه از مشروعیت محمدعلی با «استدلال‌هایی مبتنی بر فرمان‌های ناصر جنگ، تأییدشده توسط غازی‌الدین خان، و حتی توسط مغول» حمایت می‌کردند، هیچ مدرک قانونی با خود به سادرس نیاورده بودند.^۴ توضیح رسمی بریتانیایی‌ها برای این قضیه این بود که از آنجاکه بریتانیایی‌ها فقط متحدان او بودند، این اسناد باید در تصرف او در تریچینوپولی باقی بماند. بااین‌حال، پس‌ازاینکه فرانسوی‌ها خواستار دیدن پروانه‌ها شدند، ساندرز به‌طور خصوصی و فوری به محمدعلی نوشت و از او خواست «نسخه‌هایی از آن‌ها را که توسط قاضی تأییدشده است در اسرع وقت بفرستد».^۵ این اسناد فقط پس از پایان کنفرانس فرستاده شدند، اما ظاهراً شامل «سندها» یا پروانه‌هایی از ناصر جنگ، غازی‌الدین خان و صلابت جنگ، و همچنین یک فرمان از امپراتور بود.^۶ همان‌طور که دیدیم، محمدعلی نیز ضرورت گردآوری زرادخانه قانونی خود را در اعمال حق خود برای حکومت بر کارناتیک تشخیص داده بود. ناگفته نماند که فرانسوی‌ها اعتبار این اسناد را زیر سؤال بردند.

اختلافات بر سر اصالت اسناد مغولی را می‌توان بخشی از یک بحث گسترده‌تر اولیه درباره «قانون اساسی» امپراتوری مغول درک کرد. در طول کنفرانس سادراس، بازیگران بریتانیایی و فرانسوی هر دو آنچه را که یا «قانون اساسی» مغول یا «قوانین بنیادین کشور» می‌نامیدند، فراخواندند.^۷ این اصطلاحات بازتاب‌دهنده تصورات اوایل دوران مدرن از مبانی قانونی دولت‌های اروپایی بود، جایی که مفاهیمی مانند «قانون اساسی کهن» انگلستان یا «قوانین بنیادین» فرانسه میدان نبرد ایدئولوژیک پایداری

۱. همان، ۱۵.

۲. همان، ۶.

3. RSFG, Country Correspondence, Military Department, 1754, 29.

4. Proceedings, 1.

5. RSFG, Country Correspondence, Military Department, 1754, 28.

۶. همان، ۴۷.

7. Proceedings, 20; 33–34.



بر سر محدودیت‌های قانونی قدرت سلطنتی اثبات کردند.^۱ همان‌طور که لیندا کالی اخیراً استدلال کرده است، نیمه دوم قرن هجدهم شاهد توجه دوباره‌ای به چنین قانون اساسی‌هایی به‌عنوان متون مکتوب بود که با شکل‌های جدید جنگ جهانی، مانند جنگی که به‌سرعت در جنوب هند در حال تشدید بود، تحریک می‌شد.^۲ در این مورد، ما فرایند انتزاعی را می‌بینیم که به‌موجب آن قانونمندی اسناد مغولی به سمت اثبات قانون اساسی فرافکنی می‌شد که ممکن است زیربنای قانونی آن‌ها باشد و اعتبارشان را تأیید کند.

باین‌حال، انتزاعات قانون اساسی نمی‌توانست این سؤال را که منبع مشروع چنین اقتداری چه کسی است، پنهان کند. در اینجا، شورش علیه چنین اقتدار مشروعی یک استدلال کلیدی بود. همان‌طور که ساندرز با کنایه گفت: «بگذارید مسیو دوپله یک سند از مغول اعظم یا ناصرجنگ برای از بین بردن حاکم قانونی استان و برانگیختن شورش ارائه دهد.»^۳ ساندرز در پاراگرافی که به‌وضوح متوجه اروپا بود، ادامه داد که «مافوق‌های او و ما باید به‌وضوح متقاعد شوند که او برخلاف قوانین بنیادین کشور و در شورش علیه نواب عنورالدین خان، حاکم قانونی استان، عمل کرده است.»^۴ فرانسوی‌ها در مقابل، محمدعلی را به خاطر مقاومت در برابر دستورات صلابت جنگ، یاغی نامیدند و بر قتل و مثله کردن چاندا صاحب، «نواب مشروع کشور» به قول دوپله، تأکید کردند.^۵ این واژگانی بود که با وقایع‌نگاران مغول مشترک بود، برای مثال وقایع‌نامه‌ای که حکومت محمدعلی را تجلیل می‌کند، پیوسته فرانسوی‌ها را به‌عنوان شورشی معرفی می‌کند، که حاکی از اشتراک در راهبردهای بلاغی است.^۶

کنفرانس سادراس مباحث جدیدی را در میان اروپاییان درباره ماهیت حاکمیت مغول پیشگویی کرد و آن‌ها را با فوریتی تازه سیاسی آغشته ساخت. شاید قدرتمندترین میراث فکری آن مفهوم قانون اساسی مغول بود، چیزی که دهه‌های بعد توسط وارن هستینگز در بنگال به‌طور کامل‌تری به آن پرداخته شد.^۷ باین‌حال، این استدلال‌ها همچنین به تغییرات بلندمدت‌تری در ساختار پسامغولی اشاره داشتند. تا دهه ۱۷۶۰، «معاهدات» بریتانیایی، در میان چیزهای دیگر، برای شکستن سلسله‌مراتب

۱. برای تبارشناسی فکری، رجوع کنید به G.A. Pocock, *The Ancient Constitution and the Feudal Law: A Study of English Historical Thought in the Seventeenth Century* (Cambridge: Cambridge University Press, 1957); و Martyn P. Thomsen, "The History of Fundamental Law in England", در *The History of Fundamental Law in England*, (Oxford: Oxford University Press, 1986): 1103-28.

2. Linda Colley, *The Gun, the Ship and the Pen: Warfare, Constitution and the Making of the Modern World* (London: Profile Books, 2021).

3. Proceedings, 34.

۴. همان.

۵. همان، 43، 45. Dupleix to Saumur, January 16, 1754, BNF, NAF 9161, 123v.

6. Burhan Ibn Hasan, *Tuzak-i Walajahi of Burhan Ibn Hasan, Part One*, trans. S. Muhammad Husayn Nainar (Madras: University of Madras, 1934), 114-19.

7. Travers, *Ideology and Empire*.



سیاسی بین حیدرآباد و آرکات، قطع مدار قانونی و امتیزه کردن دولت‌های هند مجزا کار می‌کردند،^۱ و پیش‌شرط‌های لازم را برای یک نظم جهانی امپراتوری بریتانیا ایجاد می‌کردند.

ترانه قو حقوق مغول: جنوب آسیای قرن هجدهم

جنوب آسیا در قرن هجدهم مدت‌ها به‌عنوان دوره‌ای بی‌قانون دیده می‌شد، دوره‌ای که میان امپراتوری‌ها بود و ازاین‌رو فاقد نظام‌های حقوقی امن بود. درواقع، درست مانند اقیانوس‌های پر از دزدان دریایی جهان اوایل دوران مدرن که لورن بنتون درباره آن‌ها نوشت^۲، هند قرن هجدهم مملو از قانون بود، و به‌طور مشخص حقوق مغول. در این شیدایی برای موافقت‌نامه‌های مغولی، ما می‌توانیم شکلی از «جنگ حقوقی» را بازیابی کنیم، نه فقط بین استعمارگران و استعمار شدگان، بلکه در این مورد همچنین بین شرکت‌های اروپایی و دولت‌های جانشین هندی که از مواد جهان حقوقی هند-فارسی استفاده می‌کردند، اما آن‌ها را به اهداف تازه‌ای تبدیل می‌کردند. استدلال‌های ما در این مقاله سه‌گانه است. اولاً، ما به ویژگی شگفت‌آور اما نادیده گرفته‌شده سیاست در جنوب آسیای قرن هجدهم اشاره کرده‌ایم: اینکه این سیاست به‌طور خاص توسط شرکت‌های اروپایی، در اصطلاحات حقوقی، انجام می‌شد. در انجام این کار، ما نشان داده‌ایم که دستورات مغول (فرمان‌های امپراتوری و همچنین پروانه‌های منطقه‌ای)، که زمانی ابزار دستورات اجرایی یا موافقت‌نامه‌های مالکیت بودند، به شکلی گسترده از ارز سیاسی تبدیل شدند. بازیگران سیاسی از هر دسته‌ای از آن‌ها برای اعتبار بخشیدن به مواضع سیاسی خود و مواضع زیردستان/ فرادستان رسمی خود استفاده می‌کردند. درنتیجه، دستورات زیرامپراتوری مغول یا پروانه‌ها، که همیشه شکلی گنجایش‌مند بودند، بیشتر از دستورات و اسناد به معاهدات ضمنی تبدیل شدند. ثانیاً، از آنجا که اعتبار هر حق قانونی در این نظام به اقتدار دستوردهنده بستگی داشت، شرکت‌کنندگان عمیق‌تر و عمیق‌تر در نظامی کشیده می‌شدند که موجب تولید دستورات بیشتر و بیشتر می‌شد. فراوانی چنین اسنادی، همان‌طور که استدلال کرده‌ایم، ناشی از ماهیت تو در تو و متقابلاً سازنده رژیم‌های سیاسی بود. با توجه به اینکه وضعیت سیاسی در حال تغییر و آماده معامله بود، تجارتی جنون‌آمیز در اسناد مغولی درگرفت، هر طرف به دنبال آن بود که از دیگری قانونی‌تر باشد. لازمه آن فرایند، سرمایه‌گذاری نامتناسب در جنبه‌های مادی اسناد بود. از آنجا که بیشتر کاربران اروپایی این اسناد اغلب سواد محدود یا

1. C.U. Aitchison, ed., A Collection of Treaties, Engagements and Sanads Relating to India and Neighbouring Countries (Calcutta: Office of Superintendent Government Printing, 1892), viii, 288.

2. Lauren Benton, *A Search for Sovereignty: Law and Geography in European Empires, 1400-1900* (Cambridge: Cambridge University Press, 2009).



هیچ‌گونه سوادى در فارسى داشتند، کیفیت کاغذ، مهرها، و سایر مؤلفه‌های گرافیکى مختلف، اهمیتی نامتناسب در ایجاد ادعاهای قانونى پیدا کردند. ثالثاً، سلسله‌مراتب سیاسى رسمى که توسط چنین دستوراتى ایجاد مى‌شد، اغلب بیانگر روابط حمایتى چندجهتى بود به طوری که به اصطلاح توابع برای تقویت اربابان برگزیده تلاش مى‌کردند. در چنین زمینه‌ای، پروانه‌ها (و فرمان‌ها) در خدمت تثبیت طیفى از حقوق بودند و برای خرید اتحادها به کار مى‌رفتند. پروانه‌ها ارز بودند، و نه فقط به معنای استعارى؛ این سوابق مستند حقوق به عنوان رسانه‌ای ارزشمند برای معامله در عرصه سیاسى عمل مى‌کردند.

و بدین ترتیب حقوق مغول در هند قرن هجدهم حیاتی تازه یافت. دستورات مغول در حالى که رژیم‌های درهم‌تنیده برای مشروعیت تقلا مى‌کردند، فوران مى‌کردند. میدان سیال و مورد مناقشه سیاست پروانه‌ای تنها زمانى پایان یافت که امپراتورى بریتانیا این مدارهای سیاسى تو در تو را از هم گسست و نظامى رسمى از ایالت‌های شاهزاده‌نشین را تحت چتر شبه‌شرقى خود تحمیل کرد: راج بریتانیا.

یادداشت‌های یک دیپلمات

سفرنامه سید عزالدین الحسینی تفرشی فمی مجیر همایون؛
نائب اول کنسولگری ایران در واپسین سال‌های عصر قاجار

محمدرضا بهزادی^۱

اسدالله عبدلی آشتیانی^۲



این نوشتار، روایتی به قلم سید عزالدین خان الحسینی تفرشی فمی (ملقب به مجیر همایون)، دیپلمات دوران قاجار و پدر دکتر خسرو بهرون (از مؤسسين سازمان میراث فرهنگی و استاد دانشگاه)، و همچنین مشاهدات او از سفری به هندوستان در سال ۱۳۰۲ شمسی است. نسب این خاندان همانند دیگر سادات تفرشی، به سید محمد بن حسن افطس^(ع) مدفون در تفرش می‌رسد. مجیر همایون در اواخر عصر قاجار، از کارمندان وزارت خارجه و مأمور کنسولگری ایران در بمبئی بود. باین‌حال، آنچه این نوشته را از یک شرح حال صرف فراتر می‌برد، سفرنامه‌ی دست‌نویس ارزشمندی است که مجیر همایون در این سفر نگاشته و در آن، با دقتی کم‌نظیر و زبانی ساده و بی‌پیرایه، از شهرهایی چون آگره، جیپور، دهلی، لاهور و کویته، بناهای تاریخی، وضعیت معیشتی مردم، فقر گسترده، آداب و رسوم محلی و رفتار دولت استعمارگر بریتانیا سخن گفته است. این سفرنامه نه تنها تصویری زنده و عینی از هندوستان در واپسین سال‌های استعمار به دست می‌دهد، بلکه به دلیل گزارش‌های دقیق از نحوه برخورد انگلیسی‌ها با مردم بلوچ، اوضاع مرزهای شرقی ایران و حتی هزینه‌ها، مسافت‌ها و جزئیات روزمره، برای خواننده ایرانی حکم یک سند تاریخی کم‌نظیر را دارد که او را با گوشه‌هایی از تاریخ اجتماعی و سیاسی منطقه آشنا می‌سازد و نشان می‌دهد که چگونه یک دیپلمات ایرانی، نظاره‌گر و ثبت‌کننده تحولات بزرگ عصر خود بوده است.

کلمات کلیدی:

مجیر همایون بهرون، سفرنامه،
وزارت امور خارجه، استعمار
بریتانیا، سادات تفرشی،
تاج‌محل، دهلی، خاندان
بهرون.

۱. سردبیر نورنامه و مدیر بخش فهرست‌نویسی اسناد آرشیو مرکز بین‌المللی میکروفیلم نور.

۲. پژوهشگر اسناد تاریخی و دیوانسالاری

مقدمه^۱

«سید عزالدین خان الحسینی (مجیر همایون) متولد ۱۳۰۷ ه.ق. در تفرش و فرزند حاجی سید علیرضا خان امین دواب مستوفی، نیای اعلای خاندان بهرون و از ساکنین قدیمی تهران بود.^۲ برخی از فرزندان امین دواب، نام خانوادگی الحسینی یا حسینی را با پسوند تفرشی یا تفرشی فمی را برگزیده‌اند، ولی مجیر همایون، همچنان به نام سید صدر عزالدین خان بهاءالدین الحسینی خوانده می‌شده است. این خاندان همواره از سادات مورداحترام و بسیار معتبر محسوب می‌شدند. جد بزرگ ایشان آقا میرهادی الحسینی از روحانیون نامدار و مورداحترام و از سادات و علمای مذهبی عصر خویش در منطقه بُرخوار و اصفهان بوده و به نمایندگی از طرف شیخ بهایی (۹۵۳ - ۱۰۸۳ ه.ق.) برای اداره امور شرعیه و حسبیه مردم و تبلیغات مذهب تشیع در این منطقه و بلوک برخوار منصوب شده بود. بعدها نواده او سید ابوالحسن بن سید محمد بن میر هادی الحسینی مدفون در بقعه امامزاده شاه نعمت‌الله گز و فرزندان او آقایان میر مهدی میر هادی میر محمد آقا سلطان و آقا سید کمال‌الدین همگی در تشکیل شاکله اجتماعی و تاریخی این ناحیه سهیم بوده‌اند و قسمتی از تاریخ و تمدن منطقه را پایه‌گذاری کردند.

نسب این خاندان بنا بر شجره خانوادگی که در اسناد بهرون محفوظ است، به عبدالله بن امام محمد باقر علیه السلام می‌رسد که با حضرت اباعبدالله جعفر بن محمد امام صادق از یک مادر هستند. مادر بزرگوار ایشان ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی‌بکر است. بر پایه آنچه ما یافته‌ایم عبدالله بعدها به دست بنی‌امیه مسموم شد و مرقدی منتسب به وی در شهرستان دیلم استان بوشهر در منطقه ماهرویان وجود دارد. پدر مجیر همایون حاجی میرزا سید علیرضا خان امین دواب یا در برخی منابع به غلط نگارشی امین‌الدواب کالسکه‌چی مظفرالدین شاه قاجار بود. او ابتدا در زمان ناصرالدین‌شاه از اجزای اداره شترخانه و قاطر خانه دولتی و اداره صاحب‌جمعی دواب دیوانی یا اداره شترخانه و قاطرخانه و شتران گلائی و غیره بود و سمت مشرف شترخانه گلائی را داشت. در آغاز سلطنت مظفرالدین شاه ابتدا در زمان ریاست شاهزاده محمدحسین میرزا یمین‌السلطان و سپس در زمان ریاست محمدولی‌خان دولو قاجار آصف‌السلطنه امیر تومان حاجب‌الدوله صاحب‌جمع همایونی در سال ۱۳۱۷ قمری مستوفی اداره یادشده بود و سپس در زمان نیابت سید مهدی وزیر دواب، مستوفی و محاسب اداره شترخانه و قاطرخانه، به منصب کالسکه‌چی باشی مظفرالدین‌شاه رسید. برادر او مدیر دواب هم از مستوفیان قاطرخانه

۱. بهزادی، محمدرضا، (۱۳۹۶)، یادنامه دکتر خسرو بهرون، تهران نشر دانشگاه شهید بهشتی، صص ۹-۲۸.

۲. در دفاتر ثبت‌احوال و سجل به ثبت رسیده است. نام و نام‌خانوادگی جدید او نیز بر اساس توضیحات مندرج در شناسنامه در تاریخ ۵ آبان ماه ۱۳۱۶ شمسی، از بهاءالدین به بهرون تغییر داده شده است.



در همین اداره به شمار می‌آمد. منزل خاندان امین دواب در میدانگاهی باغ پسته بگ یا پسته بیگ در کنار قراول‌خانه^۱ اول کوچه حمام زن‌ها یا عذب‌دفتر^۲ قرار داشت. سید علیرضا خان پنج پسر داشت که از این میان تنها سه تن به نام‌های سید اسدالله خان، سید احمدخان الحسینی تفرشی^۳ (مؤلف روزنامه یادداشت‌های وقایع مشروطیت ایران) ملقب به تمجیدالسلطان^۴ و سید عزالدین خان مجیر همایون را می‌شناسیم. هم‌چنین یکی از دختران وی که نامش برما معلوم نشد، تا سال (۱۳۵۲ خورشیدی) در قید حیات بوده است. مجیر همایون از کارمندان عالی‌رتبه وزارت امور خارجه بود که در فهرست کارمندان این وزارتخانه در سالنامه وزارت امورخارجه در دوران سلطان احمدشاه به سال ۱۳۳۲ قمری که توسط میرزا هاشم خان رئیس دایره پرسنل وزارت خانه مزبور تهیه شده بود، وی را این‌گونه معرفی کرده‌اند:

«ورود وی به خدمت وزارت خارجه و مشغول شدن در اداره تحریرات عثمانی ۲۰ شعبان ۱۳۲۸ مباشر ارسال مراسلات در کابینه با رتبه ثباتی غرة ذی‌القعدة ۱۳۳۰ منشی‌دویمی کابینه ۲۲ ذی‌القعدة ۱۳۳۱.» هم‌چنین بر اساس سندی که اکنون در مخزن مجموعه آثار دکتر بهرون در دانشگاه شهید بهشتی نگهداری می‌شود، مجیر همایون در اواخر دوره قاجار مأمور سفارت ایران در بمبئی هندوستان بوده و در سال ۱۳۰۱ شمسی مفتخر به دریافت نشان از سلطان احمدشاه قاجار شده است. همسر مجیر همایون نیز رقیه اعتمادیه دختر حاجی میرزا علی اکبر خان تاجر باشی طهرانی بود که چون به نکاح مجیر همایون درآمد نامش را به رقیه عزت‌الملوک بهاء‌الدین بهرون تغییر داد. در برخی از مکاتبات ملکی و وصیت‌نامه برجای‌مانده او را عزت‌الحاجیه بهرون هم خوانده‌اند. زمین‌ها و منزل خانوادگی اعتمادیه نیز در کوچه نصیرالدوله قرار داشته است. از اینکه چرا مجیر همایون نام خانوادگی خود را از الحسینی تفرشی به بهرون تغییر داده چیزی نمی‌دانیم فقط این‌گونه می‌شود حدس زد که در زمان انتخاب نام خانوادگی بر اساس فضای حاکم بر ایران در عصر رضاشاهی نام‌هایی با پیشینه اساطیری بیشتر مورد توجه بوده است. چراکه بهرون نام ایرانی اسکندر مقدونیایی است. اما با این‌همه نام مرسوم این سلسله از سادات تفرشی همانند خویشاوندان فراهانی و هزاوه‌ای خود الحسینی بوده و در سیادت آن‌ها بر اساس اسناد موجود در شجره سادات الحسینی و مشیری و قائم مقامی^۵ شکی

۱. در وزارت استیفا به کسانی که دوندگی ارباب‌رجوع را انجام می‌دادند و بین مردم و مستوفیان کارگشا و رابط بودند عزب‌دفتر اطلاق می‌شد. (م ب)

۲. برای آگاهی فزون‌تر از آثار و شرح احوال تمجید السلطان بنگرید به نهضت ترجمه آثار مولیر در ایران تواجی خاورمیانه از آغاز تا پایان قرن نوزدهم میلادی و کمدی مسیو پورستیاک کاتب احمد الحسینی ابن میرزا علیرضای امین دواب تفرشی به کوشش نیایش پور حسن جلد چهارم تهران کوله‌پشتی ۱۳۹۶، صص ۱۵۶ تا ۱۶۱.

۳. که علاوه بر خط خوش و نقاشی در صنعت عکاسی و قلمدان‌سازی هم‌دستی داشت. وی سفری به همراه پدرش به مکه معظمه، مشرف شد و سفرنامه‌ای از این سفر نگاشته است

۴. خاندان‌های قائم‌مقامی، میر فخرایی، میر هادی، میر شکریایی و حسابی همگی از احفاد و نوادگان امام‌زاده محمد علیه‌السلام



وجود ندارد. شجره شناسی سید عزالدین الحسینی بر اساس نسب‌نامه‌ای که در میان اسناد خطی بهرون محفوظ است و اکنون در مرکز اسناد کتابخانه مرکزی دانشگاه شهید بهشتی نگهداری می‌شود چنین است: سید عزالدین خان ملقب به مجیر همایون ابن سید علیرضا خان ملقب به حاجی امین دواب بن حاج سید بهاءالدین بن میرزا سید علی بن میرزا سید محمد مشهور به میر جمال‌الدین ابن میر ابوالحسن بن میرهادی مشهور به میرزا بن میر قاسم بن سید عبد بن سید عبدالعزیز بن سید عبدالله بن سید عبدالرحیم بن میر عبدالله بن میر عبدالصمد بن میر عبدالعلی بن میر عبدالکریم بن سید عبدالواحد بن میر عبدالله بن میر عبدالعزیز بن میر عبدالغفور بن میر عبدالحی بن میر عبدالحکیم بن میر عبدالرحیم بن میر عبدالصبور بن میر عبدالکریم بن میر عبدالعلی أو هو العلی المهدی بن میر عبد الصمد أو هو محمد] بن میر عبدالغفور بن میر عبدالقادر بن میر عبدالشکور بن سید بن میر عبدالغفور بن میر عبدالقادر بن میر عبدالشکور بن سید عبدالحی بن سید عبدالحکیم بن سید عبدالله بن میر عبدالمطلب بن میر عبدالهاشم بن میر عبدمناف بن میر عبدالآمه بن میر عبدالعظیم بن میر عبدالله بن امام الهمام ابی جعفر محمد ابن علی باقر علیه السلام. این شجره‌نامه در ربیع المولود سیچقان ثیل ۱۳۱۵ باستانی شمسی و برابر با ۱۳۵۵ قمری به خط نستعلیق و شکسته خوش کتابت شده است و بر بالای خود نام شجره طایفگی را دارد. محرر و ناظم آن نیز سید حسن بن سید باقر بن میرزا طاهر بن حاج طیب بن میر طاهر بن میر ابوالحسن بن میرهادی عضو اداره کل تجارت بوده است که در پایین شجره‌نامه نام خود و انتسابش به این شجره را نیز آورده است. در شجره‌ای که از فرزندان امام محمدباقر علیه‌السلام وجود دارد نام عبدالله که در شجره طایفگی بهرون میر عبدالله آورده شده به چشم می‌خورد. مع‌الوصف در آنجا برای وی فرزندی ذکر نشده است. مجیر همایون و همسرش علاوه بر سید عبدالله یا همان خسرو و دو پسر دیگر به نام‌های پرویز و [منوچهر مدیرکل دفتر طرح‌ها و بررسی‌ها و سپس عضو هیئت‌مدیره سازمان مسکن در سال (۱۳۴۴ خورشیدی) و در کابینه ۱۰۹ به نخست‌وزیری تیمسار ارتشبد غلامرضا ازهاری ابتدا معاونت وزیرآبادانی و مسکن تیمسار ربیعی و سپس تا ۱۳۵۷/۸/۲۶ وزیرآبادانی و مسکن گردید.] دو دختر هم به نام‌های فاطمه ملقب به شکوه و اختراسادات داشتند که اختر السادات در زمان حیات والدین وفات کرد.

در محله قم که در شمال شرقی شهر تفرش واقع شده است هستند. نسب این امامزاده شریف چنین است: محمد بن حسن بن حسین بن حسن افضسی بن علی اصغر بن امام زین‌العابدین علیه‌السلام هستند. همچنین حضرت آیت الله العظمی شهید سید علی‌الحسینی خامنه‌ای (قدس الله نفسه الزکیه) و رهبر انقلاب اسلامی حضرت آیت الله العظمی سید مجتبی الحسینی خامنه‌ای (حفظه الله) نیز از این خاندان هستند. امامزاده مذکور در رأس سلسله سادات حسینی هستند که با پنج واسطه به امام سجاد علیه السلام می‌رسند. اصل بنای بقعه مربوط به اواخر قرن هشتم هجری و دوره ایلخانی است. این بنا در زمان شاه‌عباس دوم صفوی توسط خواجه مؤمن تفرشی (متوفی ۱۱۷۰ ه.ق.) بازسازی و مرمت شد. صندوق چوبی منبت‌کاری شده مرقد شریف تاریخ ساخت ۹۵۳ هجری را دارد. بقعه، ایوان، آستانه، حجره، و حیات مستطیل شکل که حجره‌ها در اطراف آن قرار دارد. دونقطه در شرق و غرب به مساحت تقریبی ۱۲ مترمربع محل عبادت زائران است. دو پنجره زیبای گره چینی شده نیز نور داخل بقعه را تأمین می‌کند.

سرخ رنگ است.

The
Bombay Electric Supply & Tramways
Company Limited

११ जोमसु छिन्नकरी सप्लाई अँड
ट्रामवेस कंपनी लिमिटेड.
११ चौब ईलेक्ट्रिक सप्लाई अँड
ट्रामवेस कंपनी लिमिटेड

Transfer
Ticket ट्रांसफर टिकट ट्रामवेस टिकट

ONE ANNA अँड आना एक आना

Issued subject to the Company's
Bye-Laws & Regulations
कंपनीचा पेडावयली आनी नियमनो
अनुषंगीन आध्यामा आली छ
कंपनीचे शेटकामासा व नियमास
अनुसरन दिली अहे

NOT TRANSFERABLE.
लेनोनेर कामची.
चेशाखाया कामची.

STATIONS

1 SASSOON DOCK	20 J. J. Hospt. Jn.
2 Grants Bldg	21 MAZAGON
3 Museum East	22 Parsi Statue
3a Museum West	23 JACOBS CIRCLE
4 Ballard Pier	24 Byc. Bridge
5 Bori Bunder	25 V Gardens.
6 Cr Market	26 Lal Bag
7 Dhobi Talao	27 PAREL
8 Carnac Bnd	28 DADAR.
9 PRINCES DOCK.	29 FLORA FOUNT.
10 Girgaum P Ch	30 SANDHURST ST
10a Opera House	31 Gol Pittha
11 Pydhonie	32 R. Temple
12 Nall Bazar	33 Bhendi Bazar
13 C.P. TANK	34 REAY ROAD
14 Cor of Gt Rd	35 GOWALIA Tr. Stn
15 Charni Rd Jn	36 Prath. Samaj
16 GRANT ROAD	
17 Foras Rd Jn.	
18 TARDEO	
19 Two Tanks	

تصویر شماره ۱: بلیط تراموای
برقی بمبئی که مجیر همایون
به جهت یادگاری در جوف
یادداشت‌هایش، قرارداده بود.



سفرنامه‌ای از بمبئی به سیملا و مراجعت و مسافرت بعد از بمبئی از راه دزدآب و مشهد مقدس به طهران به تاریخ ۱۳۰۲

به تاریخ پنجشنبه نیم ساعت بعدازظهر هفدهم برج میزان ۱۳۰۲ از بمبئی حرکت نمودم به طرف آگره در استالین موسوم به گامبرا لیموناد صرف شد که تقریباً دو ساعت و نیم از بمبئی دور شده بودم شب را در رستوران ترن شام که مقداری مرغ [بود] صرف نمودم. الحمد لله خوش گذشت.

امروز که روز جمعه [است] ساعت سه و نیم بعدازظهر وارد آگره و در هتلی موسوم به Empress Hotel منزل و توسط درشکه به اتفاق ظهیرالدین نام که از بستگان مهمانخانه بود رفتیم برای گردش. اولاً شهر آگره دارای دویست هزار نفر جمعیت است؛ از وسط شهر رودخانه عبور می‌کند که موسوم به رودخانه جمنا است و درواقع این شهر را به شهر نو و کهنه تقسیم نموده است. این دو شهر به وسیله دو پل بزرگ معلق دوطبقه که یک طبقه برای درشکه رو و طبقه دیگر برای ترن آمدن است، به همدیگر متصل گردیده است. شهر نو در طرف دست راست و در اینجا (قلعه) واقع است که این قلعه متعلق و معروف است به قلعه اکبر شاه و در طرف دست چپ تاج محل و مقبره اعتمادالدوله واقع است. وضعیت شهر آگره از حیث نظافت و چراغ الکتریک بی بهره است. خیابان کثیف است و گردوخاک و باد است. اهالی خیلی فقیر و پریشان هستند. تاج محل که محل قبر شاه جهان و خود تاج محل که عیال شاه جهان باشد، خیلی قشنگ و دوطبقه است. تمام از مرمر سفید بنا شده است و چهار منار چهارگوشه دارد که آن هم از مرمر سفید است. یک طرف این عمارت مقابل رودخانه است دو طرف این مقبره دو مسجد است بزرگ و خیلی قشنگ است که این دو مسجد تمام از سنگ است. مقبره اعتمادالدوله آن هم از مرمر سفید و خیلی قشنگ دوطبقه است به شکل کلاه فرنگی مانند. چهار درب دارد یعنی وقتی که بخواهند وارد صحن شوند این چهار درب، سر درب عالی دارد. این در یک طرف مقابل رودخانه است و خیلی مصفا است؛ گل کاری هم در اینجا نموده اند، به علاوه خود اعتمادالدوله که [هم؛ کذا؟] در اینجا مدفون است.

[خواهر نورجهان - الق بیک برادر نورجهان - عیال امیر الق بیک - ناصر بیک برادر نورجهان]
در اینجا مدفون و هر یک، یک اطاق دارند و تمام این اطاق ها از مرمر سفید است و خیلی قشنگ؛ درب دیوار اطاقها نقاشی گل و بته از سنگ های کشمیری تیکه تیکه [تکه تکه] باشد و نقش شده است؛ همین نقاشی که در تاج محل می باشد. پنجره ها تمام از سنگ مرمر سفید خیلی قشنگ و دیوارهای داخل مقبره از جواهر و سنگ های قیمتی نقاشی شده بود، بعضی یعنی الماس و زمرد و یاقوت نصب کرده بوده؛ حالا آن ها را انگلیس برداشته، به جای آن ها سنگ الوان نصب [کرده اند] و دیگر آن همین طور در عمارت سلطنتی شهر



آگره که خیلی خوب واضح و اغلب هم دیگر چیزی به جای آن نگذاشته‌اند. ساعت ده شب ۱۳ (اکتبر) از آگره حرکت و ساعت پنج صبح وارد جیپور شدم. در درجه دوم سوار و یازده رویه و دوازده آنه قیمت بلیط شد. تقریباً از آگره تا جیپور هفت ساعت است. در ساعت دو بعدازظهر روز شنبه ۱۳ (اکتبر) رفتم برای تماشای (فتح‌پور) فتح‌پور سیکریت [سیکری] قلعه و قصر اکبر شاه بوده است و این قصر تا آگره ۲۴ میل فاصله دارد. توسط اتومبیل رفته و مبلغ سی رویه کرایه دادم. عکس‌های این قصر را همراه دارم، این قلعه مرکب از چندین قصرهای عالی و تمام از سنگ قرمز حجاری شده؛ انواع و اقسام و خیلی مفصل. اکبر شاه دارای سه زن بوده است: یکی مسلمان، دیگر هندو و یکی عیسوی و از برای هر یک از آن‌ها به طریق مذهبی آن‌ها عمارت ساخته است. دور این قلعه تقریباً ۶ میل است. فعلاً عده خیلی از هندی در آنجا منزل و رو به خرابی است؛ ولی از طرف حکومت (انگلیس) مشغول تعمیر این قصرها هستند. از توصیف این قصرها عاجز هستم. این قصرها روی تپه خیلی بلندی واقع هستند. ضرابخانه و خزانه و کتابخانه و غیره، خوابگاه، نمازخانه خیلی مفصل دارد. یک قسمت از این قلعه موسوم است به (درگاه) که اینجا قبر شیخ سلیم که از مرمر سفید است و در زمان اکبر شاه مجتهد بزرگ بوده است واقع می‌باشد و یک مسجد خیلی مفصل بانضمام قبر. در ساعت ده شب یکشنبه از آگره حرکت و ساعت پنج صبح وارد جیپور شده و در هتل شهر موسوم به Kovirer hind Hotel Jaipour منزل و خیلی هتل خوبی می‌باشد، در ساعت هشت صبح برای تماشای قلعه جیپور به اتفاق سراج الدین که بلد و هادی بود رفتم. در فتح [پور] عکس‌های قلعه‌های جیپور را خریده و همراه دارم.

در ساعت دو بعد از یکشنبه ۱۴ اکتبر برای تماشای Ambar که پای تخت قدیم جیپور است و تا شهر جیپور بیست میل فاصله دارد به وسیله اتومبیل [رفتیم] قیمت کرایه با بیست رویه رفتم. شهر جیپور به شهر آگره از حیث نظافت و چراغ الکتریک و واگن و غیره بی‌بهره، آب خوراکی شهر آگره از چاه است. دور قلعه جیپور که شهر در این قلعه واقع است و تمام عمارات سلطنتی در این قلعه است. ۱۲ میل دور این قلعه است. تمام عمارات و قلعه‌ها از سنگ قرمز. جمعیت این شهر تقریباً یکصد هزار نفر که ۶۰ هزار نفر هندو و بقیه مسلمان که سنی باشند سکنی دارد تقریباً پانصد بتخانه در این قلعه است. (راجه) یعنی پادشاه جیپور هندو است و شخصی جوان خیلی خوشگل است. در شهر آگره و جیپور زراعت را از آب باران از آب چاه هم می‌کنند. اجازه از دربار جیپور صادر و عمارات سلطنتی جیپور را دیدم و عکس عمارت سلطنتی که قبه‌های طلا دارا می‌باشند همراه دارم. عمارت سلطنتی خیلی مفصل و چندین دروازه از فولاد دارد. خیلی خیلی مفصل است (دربار خاص- دربار عام و غیره). شرح (آخر از شبی که حرکت کواکب



و خورشید و ماه را معین می‌کند و قبل از آنکه ساعت اختراع شود از روی آن اوقات را تعیین می‌کرده‌اند که در قلعه جیپور واقع است که خود شاه در اینجا در موقع ورود به دهلی منزل نموده بوده و پشت دروازه دهلی است).

ولی سربازهای عمارت سلطنتی که حافظ و دربان باشند خیلی بدلباس، یعنی ابداً لباس نظامی ندارند بلکه تفنگ ندارند. فقط تفنگ قدیم شبیه به تفنگ چخماقی که کار خود جیپور باشد مسلح هستند؛ به انضمام یک قداره؛ و توپخانه راجه جیپور مرکب از چند توپ فتیله. اصطبل راجه را هم دیدم تقریباً ۳۵۰۰ اسب دارد و یک صد فیل و به مقدار زیادی کالسکه که بعضی از آن‌ها قیمتی است از طلا و نقره. اسم پادشاه جیپور که راجه باشد (ماه راجه) جوانی است به سن بیست و یک ساله در قلعه درویش دیدم که روی زمین نشسته (فقیر) و قسمتی از پای او خوشک [خشک]؛ شده بود. یعنی به واسطه ریاضت. در شب ۱۵ اکتبر، ساعت یک و نیم بعد از نصف شب از جیپور حرکت توسط ماشین پست حرکت و در درجه دویم به منزل [نموده] و ۱۴ روپیه و یک آنه قیمت بلیط از جیپور به دهلی شد. صبح ۱۵ اکتبر ساعت ده که دو ساعت به ظهر باشد وارد دهلی و در هتل موسوم به Albiar- Hotel. منزل هتل خوبی است. فرنگی‌ها به منزل و غذایش خوب است. این هتل بیرون و خارج از شهر قدیم دهلی است. شهر دهلی در قلعه واقع است مثل شهر جیپور ولی حالا تقریباً دیوارهای قلعه خراب شده. این شهر از زمین باغ (قدس گاردن است) که متعلق به عیال پادشاه شاه جهان بوده و نادرشاه افشار در موقع ورود به دهلی در این باغ که خارج از شهر (قلعه) دهلی باشد منزل نموده و اردوگاه بوده است ساعت ۱۱ صبح بعد از خوردن غذا توسط یک نفر بلد هادی برای تماشای شهر دهلی رفتم. شهر دهلی تقریباً بهتر از آگره و جیپور میل چراغ برق و واگن و قدری نظافت دارد، داخل شهر کثیف اگرچه دولت یعنی فرمانفرما مشغول آبادی شهر است خیابان‌های وسیع هستند و مشغول آباد آن هستند. بیرون از قلعه یعنی شهر قدیم مشغول سفید ساختن شهر جدید که دهلی جدید هستند مقدار زیادی عمارت ساخته و تمام سفید و شبیه یکدیگر و درخت کاری خیابان بندی دارند می‌کند و یک قصر و عمارت مفصلی فرمانفرما برای خود در این شهر جدید مشغول ساختن است وسط شهر قدیم. قصر سلطنتی شاه جهان می‌باشد که فعلاً سربازهای انگلیسی در تصرف دارند. از چیزهای تماشایی دهلی یکی مسجد جامع است که شاه جهان بنا نموده، دیگری مسجد معروف به طلا یعنی قبه‌های آن طلا بوده که نادرشاه بالای در این مسجد رفته و امر داده است که دهلی را قتل عام کنند. مقبره همایون مقبره صفدر جنگ، مقبره سلطان نظام الدین، و کتب منار [قطی منار]، و غیره که چند میلی دهلی، و به توسط اتومبیل رفته دیدم و



بیست رویه کرایه اتومبیل داده مراجعت و تمام عکس‌های عمارت قدیمه را همراه دارم و حقیقتاً تماشایی است اغلب این عمارات و مقبره‌ها از سنگ مرمر سفید می‌باشد در مقبره سلطان نظام‌الدین مقبره سلطان محمدشاه هند است که نادرشاه او را مغلوب و دهلی را تصرف کرد یعنی تاج‌وتخت را به ضرب شمشیر به دست آورد (می‌باشد). سابقاً دور دهلی گذشته از دیوار قلعه مرتفع و تمام از سنگ است خندق هم دیوار این قلعه بوده است که هنوز هم هست، حالا باید دید چقدر نادرشاه زحمت کشید که یک چنین شهر به این محکمی را تصرف کرده که قلعه سلطنتی که وسط شهر است این قلعه به قدری مرتفع و محکم است که نمی‌توان شرح آن را داد تمام از تخته‌های رنگ قرمز و بنای نظامی است و تمام آرزوی علم نظامی این حلقه سلطنتی ساخته شده شهر مثل قلعه سلطنتی جیپور و آگره.

اهالی شهر دهلی مثل اهالی شهر آگره و جیپور فوق العاده فقیر هستن. به قدری در این شهرها فقیر و گدا فراوان است که اندازه ندارد چه از زن و چه از مرد هندو و مسلمان. در تمام این مقبره و عمارات قدیمه و مساجد سابقاً طلاکاری و قبه‌های طلا و غیره و جواهر بوده است ولی حالا هم طلاها را حکومت (فرمانفرمای هندوستان) برده و بجای آن‌ها شبیه به طلا گذارده‌اند. امروز صبح ساعت ده به اتفاق عبدالحمید خان (هادی)؛ (guide) رفتم برای تماشای قلعه دهلی عکس تمام عمارات قلعه سلطنتی دهلی را دارم خیلی مفصل است و هر یک یک شرح مبسوطی را دارا می‌باشد در این قلعه سربازهای انگلیس منزل دارند هر کس بخواهد وارد قلعه برای تماشا شود باید دو آنه برای تماشا بدهد و بلیط اجازه ورود بگیرد عمارت موزه‌هایی که در قلعه واقع است دیدم به اقارخانه (نوبت‌خانه) شاه‌جهان که مقابل دیوان عام باشد وضع مفصل است فعلاً عمارت نموده انگلیس‌ها عمارت اسلحه‌خانه نموده‌اند از قدیم و جدید و حتی توپ و تفنگ و توپ شصت‌تیر و غیره که از آلمان در این جنگ اخیر [جنگ بین‌الملل اول] گرفته در اینجا گذارده‌اند در ساعت هشت نیم از شب با ماشین Empress برای سیمل حرکت و در درجه دویم منزل گرفتم قیمت بلیط از دهلی به سمیلا ۲۷ روپیه ۱۴ آنه شد دارد شهر دهلی تقریباً سیصد هزار نفر جمعیت دارد که یک‌صد هزار نفر آن‌ها مسلمان است چه از سنی و چه از شیعه اهالی فارسی را می‌دانند درب داکین روی تابلو به خط فارسی نوشته شده است. در این شهر کاروانی بار می‌کنند مثل جیپور و آگره گذشته از بار گردن یک قسم بالای روی او نیز می‌زنند عوض الاغ سوار می‌شوند البته این‌ها را تقریباً دهاتی‌ها می‌کنند. گاوه‌ای هندوستان گذشته از اینکه اغلب سفیدرنگ به قدری داشت هستند که در ایران نظیر ندارد. لباس‌های زن‌ها مرکب از یک زیرجامه و یک پیراهن مثل کولی‌های ایران (هندو مذهب) در ساعت نه و نیم از شب ۱۶ اکتبر با ماشین Empress جهت سیمل حرکت



کردم. در شهر دهلی ارزانی است قیمت کرایه یک درشکه در یک ساعت ۱۲ آنه است یکدانه اردک ۶ آنه ولی در این شهر منسوجات نیست [و] از کویته می‌آورند یکدانه خربوزه کوچک را (۱۵) آنه خریدم ولی سایر چیزها خیلی ارزان است. در دهلی زن‌ها در توی نه‌نو [ننو] مانند نشسته و دو نفر آدم او را حمل می‌کنند این هم قسم حمل نقل است. استاسیون دهلی بی‌اندازه بزرگ و وسیع است خیلی خیلی بزرگ‌تر است از استاسیون بمبئی است. اطاق‌های ماشین که برای سیما حرکت کردم فوق‌العاده خشک و وسیع و ازهرجهت خوب‌تر از سایر ماشین‌هایی است که بنده تاکنون دیده‌ام. در ساعت ۳ بعد از نصف شب وارد Amlala و ساعت ۶ صبح ۱۷ اکتبر وارد Kalka شده و در اینجا واگن (ماشینی) را عوض و برای شبی به سیما حرکت نمودم چون از کالکا به سیما باید شبی در کوه حرکت کند نسبتاً ماشین خیلی کوچک‌تر از سایر ترن‌های دیگر است. در ساعت هشت به استاسیون Lalli رسیدم بسیار جای خوبی است رودخانه جاری از صدای آب که تاکنون نشنیده بودم خیلی محظوظ شدم تمام راه سیما جنگلی و زراعت و درخت کاج زیاد دارد. در ساعت هشت نیم به استاسیون Dahroinpur رسیدم خیلی مصفا است در ساعت نیم از ظهر به استاسیون Lumrer Hill رسیدم در اینجا به‌قدری عمارت در جنگل ساخته‌شده که اندازه ندارد و خیلی مصفا تر از شهر سیما است. ۱۷ اکتبر، در ساعت یک بعدازظهر وارد سیما و در هتل موسوم به Casltan Hotel به منزل از قرار روزی ده روپیه ۳ تومان نیم باشد ۴ ساعت بعدازظهر را برای ملاقات آقای مقررالدوله [معزالدوله؟] و آقای محمد خان به جنرال قونسولگری رفتم. معلوم شد آن‌های فردا را خیال دارند بروند کلکته عجله جنرال قونسولگری را در کلکته قرار دهند دو ساعتی با آقای محسن خان در شهر مشغول گردش و به رستوران‌های رفته بستنی و غیره صرف شد ایشان رفته به منزل خود و بنده که خداحافظی کردم آمدم هتل خیال دارم فردا ساعت یک بعد از ظهر حرکت کنم برای دوزدآب [دزداب].

در سیما شخصی را سن پنجاه قد تقریباً نیم‌ذرع بیشتر ولی ران و ساقه پای او یکپارچه بود و یک پای کوچکی داشت و راه می‌رفت. [دیدم] در سیما تقریباً بیست هزار نفر جمعیت دارد سوای بیلاقی‌ها که قریب پنجاه‌هزار می‌شوند سیما کوهستان ولی تمام جنگل و خیلی قشنگ مخصوصاً در موقع شب که چراغ‌ها روشن می‌شوند منظره خیلی عالی دارد عکس ضمیر در سیما را دارم اهالی مرکب از هندو و مسلمان و پنجابی لباس زن‌های پنجابی مرکب از یک قبا با پیراهن مردانه و یک شلوار که از زانو به پائین خیلی تنگ است از طلا و نقره فوق‌العاده خود را زینت می‌کنند و اغلب زن‌های پنجابی خوشگل و تقریباً سفید و قابل‌ملاحظه می‌باشند برعکس هندی‌ها. هوای سیما خیلی سرد است از کوه برف آوردند انسان در این فصل صبح‌ها را



محتاج به آتش می‌شود امروز ساعت یک از ظهر برای لاهور حرکت کردم از سیمل فقط به کویته یک سری بلیط می‌دهند و درجهٔ دویم گرفته و توسط ماشین Moul حرکت. و ۶۴ روپیه هشت آنه قیمت بلیط شد باید از کویته برای دوزداب علاحده بلیط گرفته شود الحمد لله تاکنون خوش گذشته است از سیمل تا گالکا ۱۰۸ tunel دارد یعنی راه زیر کوه.

ساعت پنج بعدازظهر وارد کالگا و ترن را عوض برای لاهور فوراً حرکت در ساعت هفت صبح ۱۹ (اکتبر) وارد لاهور شده شب در ترن خیلی خوش گذشت اتفاقاً اطاقی که بنده بودم یک مادر و دختر که از اهالی پنجاب و با لباس فرنگی و انگلیسی صحبت می‌کردند بودند بد نگذشت بنده در موقع که آنها مشغول غذا بودند یک‌دانه خربوزه جهة dessert به آنها تقدیم و خیلی گرم گرفته شد بنده قدری انگلیسی با آنها صحبت می‌کردم پس از ورود به لاهور در هتل Braganyaxlans Hotel که نزدیک استاسیون است منزل نمودم.

بزرگ‌ترین استاسیون‌هایی که تاکنون بنده دیده‌ام استاسیون لاهور است. می‌خواهم عرض کنم تقریباً ربع فرسخ طول آن است خیلی مفصل کارخانجات ترن‌سازی آن در این استاسیون موجود خیلی مفصل است صبح را برای تماشای باغ‌وحش رفتم انواع اقسام طوطی یکی سینه زرد، بال بنفش، یکی قرمز بال، یکی سبز، یکی سینه قرمز، بال‌ها خاکستری یکی بال‌های سبز سینه و سر گردن قرمز و سیاه، یکی به‌کلی سفید و شاخ‌دار، یکی سینه قرمز بال‌ها سبز، یکی به شکل گل باقلائی و اقسام دیگر.

انواع اقسام زاغ و غیره

خرس سیاه

یک قسم کبک ولی خاکستری سفیدرنگ

انواع اقسام پرندۀ کوچک

کبوترهای چتری سیاه و پاپردار

کبوتر خاکستری ولی سینه آن‌ها دارد یک قسم برآمدنی از پر

یک سمور سیاه سینه زردرنگ

انواع اقسام خرگوش

قو سیاه رنگ [با نوک و پاهای قرمز

حیوانی است مثل مرغ در آب است پنجه‌ها بلند رنگ بنفش رنگ رنگ قرمز پاهای قرمز حیوانی است شبیه به اردک چندرنگ است که از توضیح آن عاجز هستم. قمری‌ها: قمری سفید، بال سبز سینه خاکستری رنگ قرمز، قرقاول باشد. رنگ زرد سبز- قرمز و پا زرد یکی دیگر خاکستری ولی نوک و پا قرمز است.



طاووس سفید

یک آهو پشت سیاه سینه سفید صورت خیلی قشنگ

خروس‌های قرمز خیلی درشت

خروس‌های سیاه خیلی درشت

حیوانی شبیه به آهو زردرنگ ولی قسمت عمده از شاخ‌های او موی زرد مثل بدنش دارد ولی به قدر انگشت شاخش نمایان است. حیوانی است موسوم به autem دست‌وپا کوتاه دم بلند سمور است ولی در آب شنا می‌کند که جای مخصوص برای اوست که حوض باشد همیشه در آب مشغول شنا است.

در ساعت ۹ برای تماشای باغ که شاه‌جهان بنا نمود و موسوم به باغ شالی مار [شالیمار] که تقریباً ۴ میلی شهر لاهور است و باغ مفصلی است [عازم شدیم] حوض‌های از سنگ مرمر قریب یک هزار فواره در حوض است آبشارها از مرمر سفید تختی از مرمر سفید جلوی آبشار مرمر است و این تخت جلوی عمارت وسط باغ که از مرمر و سقف آن از کارهای قدیمی است و نقاشی شده است. ساعت یک بعدازظهر برای تماشای مقبره نورالدین محمد جهانگیر پادشاه که تاریخ مقبره ۱۰۳۷ است آمده‌ام اولاً این مقبره ۴ میلی شهر لاهور است سر درب محوطه از سنگ قرمز ولی شکل گلوبته از مرمر سفید تراشیده و در سنگ نصب کرده‌اند ورود به مقبره زمین‌های مقبره تمام از مرمر سفید ولی به شکل گلوبته از سنگ‌های قیمتی به الوان مختلف نصب دیوارها تمام از مرمر سفید و به شکل گل بته از مرمر سیاه نصب کرده‌اند. اصل خود مقبره که تمام از مرمر سفید ولی به اشکال مختلف از گلوبته از سنگ‌های قیمتی به الوان مختلف نصب کردند دیوارها تمام از مرمر سفید و به شکل گلوبته از مرمر سیاه کرده‌اند. اصل خود مقبره که تمام از مرمر سفید و از باشکال مختلف از گلوبته از سنگ‌های قیمتی نصب و قسمتی از آن سنگ‌ها که از یاقوت و زمرد و الماس بوده است از مکان خود درآورده‌اند قسمتی از آن سنگ‌های غیر قیمتی نصب و قسمتی جای آن‌ها خالی است. سنگ مرمر اصل مقبره نوشته شده است: یا حق یا وکیل یا قوی یا معین یا ولی یا حمید چیزها و غیره از این قبیل از مرمر سیاه است که به خط سرخ تراشیده و در مرمر سفید سنگ‌قبر نصب کرده‌اند بهترین مقبره و بنائی است که بنده تاکنون در این مسافرت دیده‌ام خیلی خیلی عالی است و شاه‌جهان که پسر جهانگیر شاه باشد این مقبره را برای والد خود بنا نموده است خیلی خیلی مفصل، پنجره‌ها تمام از مرمر سفید بیرون مقبره که به اصطلاح غلام گردش باشد تمام از کاشی‌ها یعنی از چینی‌های قدیم است خیلی مفصل است حقیقه دیدنی است و از مرمری به شکل گل نصب کرده‌اند. خارج از مقبره که دیوار باشد از سنگ



قرمز است ولی نقاشی از مرمر سفید هندی از مرمر سفید شکل و بته شبیه به سنگ و انواع و اقسام گوهر در سنگ قرمز نصب کرده‌اند چهار گلدسته دارد تمام از سنگ مرمر و نقاشی شده از مرمر سیاه کاتتو که زردرنگ است که این قسم مرمرها در چیپور یافت می‌شود شده است نامی است و از آبری که از قسم مرمر است محوطه مقبره چهار راه است و هر راهی به جز از مرمر سفید خیلی مفصل است. بام این مقبره مسطح و خیلی وسیع و از (آبری، قسم مرمری) و مرمر سفید و از مرمر سیاه و غیره بنا شد و وسط بام به شکل مربع شکل از مرمر سفید که شبیه به تخت باشد بنا شده است. مقبره اعلان خان برادر نور جهان را می‌دیدم اصل مقبره از سنگ مرمر و از سنگ مرمر سیاه مثل سابق اندک که در مقبره جهانگیر ذکر نوشته شده نیز نصب شده در سنگ مرمر سفید ولی دیگر تفصیلات دیگری ندارد بقعه دارد سابقاً از چینی کاشی بوده و قسمت نمایان ولی رویش گچ گرفته‌اند معلوم می‌شود کنده و برده‌اند از طرف حکومت صورت ظاهر بنا را تعمیر می‌کند یعنی در همه تعمیرات شده. مقبره نورجهان که دوپست قدمی مقبره اعلان خان او هم بقعه دارد ولی فقط سنگ قرمز مرمر نصب است. و آن چیزهایی که باید ببرند و تغییر دهند داده‌اند و برده‌اند مسجد که وزیر خان که منشی پیشکار سلطنت بلکه صدراعظم شاه جهان بوده است در زمان و تاریخ آن (۱۰۴۵) می‌باشد و در وسط شهر قدیم است و تمام در کاشی‌های قدیم است. یک مسجد دیگری در شهر می‌باشد که موسوم به مسجد طلا سه گنبد دارد هر سه گنبد از طلاست به اضافه گل دسته‌ها که طلا می‌باشد مقدار زیادی قبه‌های کوچک از طلا دارد معروف است که (نواب پنجاوی خان) که سابقاً در لاهور حکومت داشته بنا نموده است و تاریخ این مسجد ۱۱۶۳ هجری است صحن مسجد کوچک است و خود مسجد کوچک است شهر قدیم لاهور که در قلعه بود حالیه هم هست خیلی کثیف و کوچه‌های خیلی تنگ و جمعیت زیاد و در کثافت زندگانی می‌کند ولی بیرون از قلعه شهر جدید بنا و خیابان‌ها نسبتاً خیلی خوب است در لاهور چراغ برق است ولی واگن نیست موتور و درشکه زیاد است حکومت لاهور با دولت انگلیس است و راجه یا نواب در اینجا فرماندهی ندارد. اهالی تقریباً خیلی فقیر هستند دخانیات زیاد استعمال مثلاً فلان مرد که در کوچه راه می‌رود قلیانش در دستش است و مشغول کشیدن می‌باشد قلیان‌های مخصوص دارند. جمعیت شهر تقریباً سیصد هزار نفر می‌شود از سنی هندو. نی‌شکر زیاد استعمال می‌کنند تقریباً زیاد دیده شده که نی‌شکر مثلاً اینکه در دکان فروشی و شیرفروشی‌های طهران نی گذاشته می‌شود در اینجا نی‌شکر و هرکسی میل داشته باشد خریداری و در کوچه در حال عبور می‌خورد.



گوسفندهای این شهر دنبه ندارند یعنی زل هستند ولی گوش آن‌ها به قدری بزرگ که اندازه ندارد مثل گوش گاو بلکه بزرگ‌تر که انسان تعجب می‌کند اهالی از آب چاه مشروب می‌شوند چنانچه از آب چاه زراعت را هم آب می‌دهند مثل شهر آگره. امروز که ۱۹ اکتبر است عید هندوها است و موسوم است به (دوسارا) راون که اسم بت است و دارای ۱۲ صورت است از کاغذ به شکل او درست می‌کنند در بیرون شهر می‌گذارند و قلعه هم از کاغذ الوان برای او تهیه و جشن می‌گیرند خیلی مفصل است. به واسطه اینکه عید هندوها بود ممکن نشد عمارت سلطنتی شهر لاهور را ببینم چون که باید اجازه گرفت و ادارات هم تعطیل بود. برای ورود فرمانفرمای هندوستان در لاهور استاسیون و قسمتی از خیابان را با بیرق زینت و دروازه‌هایی از نی بنا نموده بودند چون قرار است صبح ساعت هشت حرکت کنم به هتل دستور دادم برای بنده مرغ کباب کرده و تخم‌مرغ و غیره تهیه کند زیرا که واگن (ترن) مثل ترن بمبئی اطاق که غذا می‌دهند به یکدیگر راه ندارد و باید برای غذا رفت در اطاق و در استاسیون دیگر آمد به منزل. چون اسباب زحمت بود دستور تهیه غذا دادم و از لاهور تا کویته تقریباً دوز و یک‌شب راه است در ساعت هشت و نیم از صبح بیستم اکتبر برای کویته با ترن میل (پستی، Mail) حرکت کردیم قیمت خوراک یک روز آن هتل هشت روپیه شد در ساعت پنج بعدازظهر وارد Bahawalpur شده ترن از رودخانه سند که یک میلی این مکان گذشت یک پل معلق خیلی مفصلی از آهن روی رودخانه زده‌اند

در ساعت هشت و نیم وارد استاسیون sibi sibi اسم شهر است در اینجا تذکره خواستند و تذکره خود را ارائه و خیلی احترام گذاشته‌اند این استاسیون خیلی مفصل است و از این استاسیون به بعد دیگر زمین‌ها خشک و کوه‌های زیاد و تمام خوشک بدون آب و علف (برعکس راه پونه و سیملا آگره دهلی و لاهور) و هشت ساعت نیم تمام در کوه ترن سربالا می‌رود تقریباً تا کویته هشتاد فرسخ است در عرض راه استاسیون‌های مفصل است ولی آب اغلب از چاه یا اینکه از استاسیون دیگر توسط لوله‌ها آب آورده‌اند با اینکه قطار راه آهن توسط دو لوکوموتیو که یکی در جلو و یکی در عقب بود خیلی به زحمت به این تفصیل در حرکت و تمام به تأنی حرکت می‌کرد تونل‌های tunnel زیاد در عرض این راه می‌باشد اغلب ۴ دقیقه تونل tunnel ها می‌باشد حقیقه این خط آهن خدمت بزرگی به عالم انسان نموده است. در ساعت شش و نیم بعدازظهر (۲۱) اکتبر به کویته رسید و در هوتلی موسوم به Dak lungalour Hotel درواقع از لاهور تا کویته با اینکه با ترن mile حرکت کردم ۳۴ ساعت طول کشید ساعتی ده فرسخ راه mile طی می‌کند پس ۳۴۰ فرسخ راه را در ۳۴ ساعت طی



کرده است. هوای کویته خیلی سرد صبح را نمی‌شود از اطاق بیرون آمد شب گذشته را برای تماشا با (تانکی) یعنی دوچرخه یک اسبه به اتفاق اختر محمد رفتم داخل شهر در شهر چراغ الکتریک و واگن نیست و مبلغ ۵ روپیه که مخارج درشکله و غیره شد. شهر کویته تقریباً یک‌صد هزار نفر جمعیت دارد مرکب از هندو و مسلمان (هم شیعه و هم سنی) شهر نسبتاً تمیز است خیابان‌های تمیز دارد فراوانی است مخصوصاً از میوه که کلیه میوه‌جات قسمت عمده هندوستان از کویته می‌رود اتباع ایران و کویته تقریباً از زن و مرد و بچه یک‌صد نفر بیشتر نیست که غایت از چند خانوار باشد اغلب زردشتی هستند. لباس مردها و زن‌های اینجا که مراد مسلمان‌ها باشد عبارت از یک شلوار به شکل چاخچور و یک پیراهن بلند و یک جلیقه ولی دیگر مثل چاخچور پاپوشی ندارد حجاب تقریباً نیست. اهالی خیلی خوشگل هستند چه از زن و چه از مرد خیلی خوش چشم و ابرو هستند. زن‌های فاحشه مسلمان در خیابان‌ها بالای دکاکین که بالاخانه باشد برای کسب خود حاضر و مقابل دکان خود نشسته زینت کرده بیشتر اهالی کویته اوغانی که افغانی باشند هستند.

استاسیون کویته خیلی مفصل است شهر کویته احاطه شده است از کوه‌های خوشک ولی اطراف شهر باغات زیاد است آب شهری از آب قنات است و از آب کوه و برف.

در ساعت نیم بعدازظهر ۲۲ اکتبر برای دزدآب حرکت و در درجه دویم ترن نشسته و مبلغ ۴۲ روپیه ۱۳ آنه قیمت بلیط شد و غذاها از قبیل مرغ کباب و میوه‌جات و هندوانه خربوزه همراه داشته در این ماشین یعنی از کویته به دزدآب دیگر ترن غذا همراه ندارد الحمد لله تاکنون خیلی خوش گذشته است تمام زحمات زمانی است که انسان وارد خاک و وطن عزیز خود (ایران) می‌شود امیدوارم ایران هم [چون] سایر ممالک خارجه دارای امنیت و سائل حمل‌ونقل از این جهة پیدا کند راجع به تذاکر اتباع ایران که قرار داده بودند که باید [دو کلمه ناخوانا] داشته باشند بالای محمود گل رئیس تذکره کویته تذاکره و قراردادند که دیگر اتصال پلیس لازم نیست و همان تذکره دولت علیه برای اتباع دولت ایران کفایت و فقط در کویته امضای نمایند. در ساعت (۹) شب که ساعت نه نصف شب باشد دارد Ahmedual شده در این استاسیون باید ترن را عوض کرد این قرن دیگر چراغ الکتریک و بادبزن الکتریک ندارد و خیلی بطی السیر است و در هر استاسیون مدتی توقف دارد و در ساعت ۴ بعد از نصف شب وارد Dallandin شده و در ساعت هشت و نیم صبح (۲۳ اکتبر) از دالبزی حرکت از کویته به بعد دیگر در استاسیون‌ها خوراکی و نان و چیزهای دیگر پیدا نمی‌شود باید همه چیز همراه داشت به عکس سایر جاها همه چیزی در ترن و هم در استاسیون



یافت می‌شود. اهالی در عرض راه تمام بلوچ هستند و به‌قدری فقیر در این خانه‌ها هست که ایران ندارد.

تمام این راه خوشک و کوه سار مختصر آبادی است آن‌ها بی‌آب و از آب چاه مشروب می‌شوند در موقع اینکه در (احمد دل) ترن را عوض کردیم در اطاق بنده دو نفر از سردارهای بلوچ اقامت کردند که یکی از آن دو نفر موسوم به سردار عبدالعزیز خان بود مسلح از یک شمشیر و دو سه نفر نوکر که آن‌ها از تفنگ‌های گلوله‌زنی سربی بودند تحقیقات نمودم معلوم [شد] بیچاره خیلی فقیر است فقط ماهی هشت‌صد روپیه از دولت انگلیس می‌گیرد و تمام مسئولیت و حفظ سرحادات این نقاط بر عهده وی می‌باشد و از این هشت‌صد روپیه فقط ۲۰۰ روپیه عاید خود او می‌شود بقیه مخارج نوکر و غیره است.

غذایی که سردار همراه داشت عبارت از نان فقط بود و معلوم شد بیچاره‌ها مجبور هستند گندم را با دست نرم و نان نمایند. و از این نان مشغول خوردن شد بنده که یک‌دانه خربوزه تقدیم و با نان خربوزه تمام را صرف کرد. از رفتار انگلیس‌ها خیلی ناراضی هستند با اینکه در این ولایت محصول خیلی کم و اگر باران بیاید دارای محصول و زراعت خواهد بود. با این تفصیل باید یک قسمت از شش قسمت محصول را به دولت بابت مالیات بدهند سوای اینکه از شتر و گاو و گوسفند مالیات می‌گیرد. فوق‌العاده ساکنین این حدود فقیر هستند.

مطابق نقشه که انگلیس‌ها در اطاق های ترن از کویته دزدآب گذاشته‌اند.

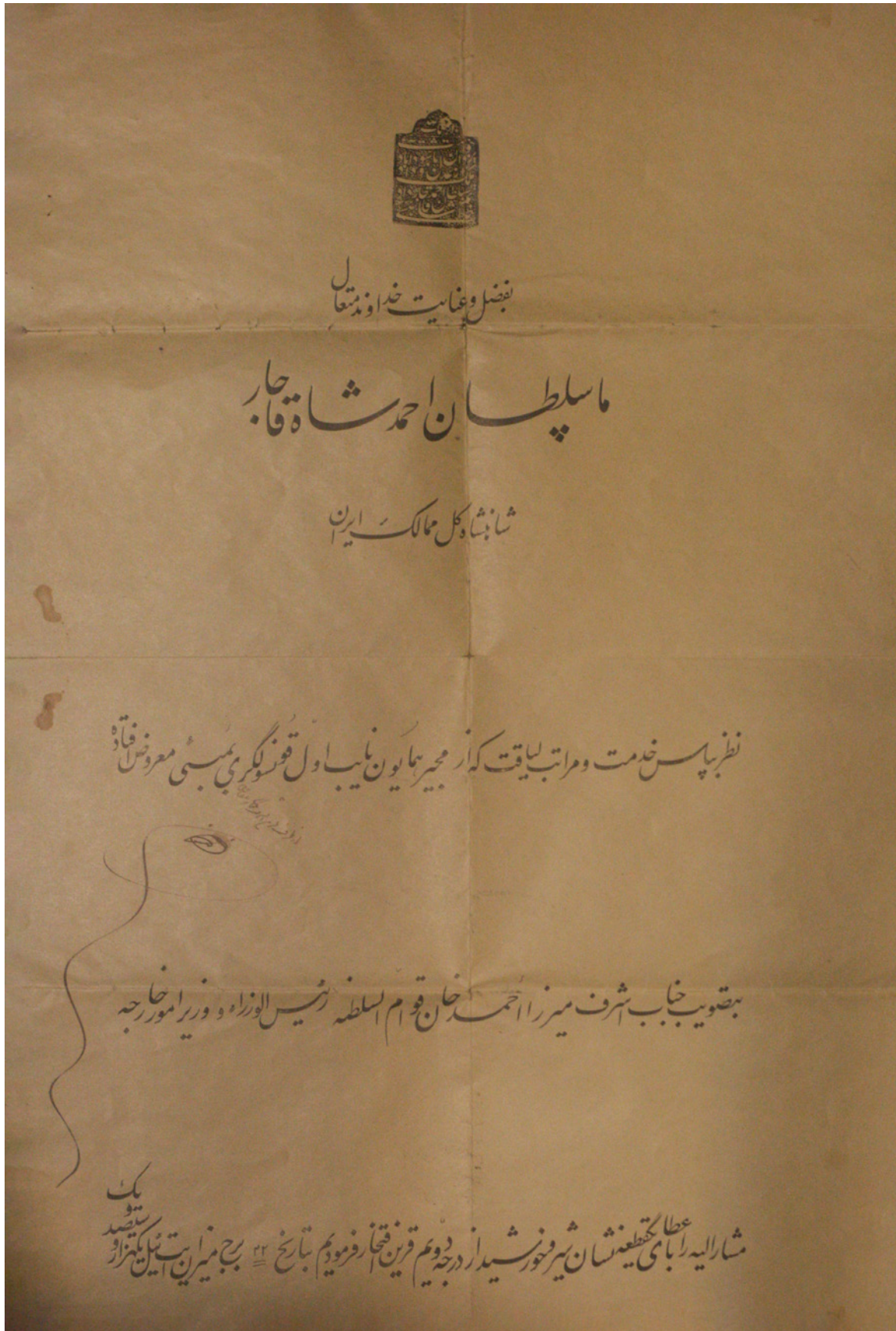
کویته ← نوشکی ← احمد دل ← دال بزی ← میرجاوه ← خان محمد شاه ← دزدآب

۲۴ سال است خط آهن کشیده شده است در موقع جنگ بین‌الملل کشیده‌اند. سرحد ایران را از نوشکی تعیین می‌کنند و از نوشکی تا دزدآب را در خارج از حدود به شکل خط سر ترن علاقه معین کرده‌اند یکی از این نقشه‌ها را حامدالدوله^۱ دارند و بنده این مسئله را خاطرنشان ایشان کردم ولی حالا انگلیسی‌ها سرحد ایران را از میرجاوه قائل هستند.

۱. در سال ۱۳۰۰ شمسی حکومت دزدآب (زاهدان کنونی) تشکیل و ابتدا ارفع الممالک و سپس امیر معصوم خان حسام‌الدوله و پس از وی میرزا محمدخان هادی و حسین‌خان بهنام ملقب به حامدالدوله حکومت دزدآب را به دست گرفتند.



تصویر شماره ۲: سید عزالدین الحسینی تفرشی فمی (مجیر همایون) در زمان ماموریت وزارت خارجه در بمبئی هندوستان؛ آرشیو موقوفات دکتر سید عبدالله الحسینی



تصویر شماره ۳: فرمان سلطان احمدشاه قاجار (به امضاء محمدحسن میرزا ولیعهد) درباره اعطای یک قطعه نشان به مجیر همایون نائب اول کنسولگری ایران در بمبئی

معرفی کتاب

«مُهَنْدَات» بازخوانی یک تمدن در آینه‌ی متن

منا محمدنژاد^۱



مُهَنْدَات

پژوهش و تألیف: سید عبدالرضا موسوی طبری

سوره مهر

چاپ اول - سال ۱۳۸۸ - ۷۸۶ صفحه

۱. دکتری زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه تهران



کتاب «مُهَنْدَات»، دفتر نخست از مطالعات فرهنگ، زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره هند، به اهتمام و ویراستاری علمی سید عبدالرضا موسوی طبری، صرفاً یک مجموعه‌ی مقاله یا گردآوری پراکنده از پژوهش‌ها نیست، بلکه باید آن را طرحی آگاهانه برای بازسازی حافظه‌ی تمدنی فارسی در هند دانست.

ارزش این کتاب در آن است که از سطح روایت‌های کلی و تکراری درباره‌ی نفوذ فارسی در هند عبور می‌کند و به لایه‌های عمیق‌تر این حضور تمدنی وارد می‌شود؛ لایه‌ی متن، لایه‌ی دانش، لایه‌ی فن و لایه‌ی زیست.

از این منظر، «مُهَنْدَات» تلاشی است برای نشان دادن این نکته‌ی بنیادین که فارسی در شبه‌قاره نه فقط زبان شعر و دیوان، بلکه زبان سامان‌دهی اندیشه، طب، تاریخ، معماری، باغ‌سازی و دیوان‌سالاری نیز بوده است.

وجه ممتاز این کتاب آن است که میان دو حوزه‌ای که معمولاً در مطالعات ادبی و تاریخی از هم جدا می‌شوند، پلی استوار می‌سازد: از یک‌سو تصحیح و متن‌پژوهی انتقادی آثار ادبی و از سوی دیگر، احیای رسائل علمی و کاربردی. همین هم‌نشینی آگاهانه است که «مُهَنْدَات» را از یک مجموعه‌ی معمولی فراتر می‌برد و آن را به سندی برای فهم یک تمدن زبان‌مند تبدیل می‌کند؛ تمدنی که در آن، شعر و طب، بلاغت و باغ‌سازی، شرح دیوان و فن حکومت، همه در یک نظام معنایی واحد تنفس می‌کرده‌اند.

نخستین ساحت مهم در «مُهَنْدَات»، حوزه‌ی متن‌پژوهی و تصحیح انتقادی است؛ حوزه‌ای که در آن، مصحح با متونی مواجه است که نه تنها از حیث نسخه‌شناسی پراکنده و گاه آشفته‌اند، بلکه در بسیاری موارد در سنت انتقال خود دچار سستی، لغزش و تحریف شده‌اند.

در اینجا کار پژوهشگر نه صرفاً بازنویسی یک متن، بلکه مقاومت در برابر فرسایش تاریخی متن است. همین نکته، یکی از مهم‌ترین دستاوردهای روش‌شناختی کتاب به شمار می‌آید. در بخش‌های مربوط به شروح دیوان بیدل، نگاه موسوی طبری از جنس تعارف‌های معمول پژوهشی نیست؛ او با صراحت، سنت شرح‌نویسی در برخی متون شبه‌قاره را به نقد می‌کشد و از شلختگی نسخه‌ها، غلط‌نویسی‌های فاحش و ضعف انتقال دقیق متن سخن می‌گوید. این صراحت از دقت علمی و حساسیت متن‌شناسانه‌ای می‌آید که برای فهم متنی چون بیدل، ناگزیر است از حصار مDAHنه بیرون بیاید.

شعر بیدل، به‌ویژه در سنت شبه‌قاره، از دشوارترین متون فارسی است؛ متنی که اگر با نسخه‌های مغشوش، شرح‌های سست و قرائت‌های عجولانه مواجه شود، نه فقط معنا، بلکه ساختار ذهنی آن نیز مخدوش می‌شود؛ از این رو، نقد مصحح به وضعیت نسخه‌ها، در واقع دفاع از خود امکان فهم بیدل است. در چنین فضایی، پژوهشگر نقشی فراتر



از یک ویراستار پیدا می‌کند؛ او به‌نوعی آواربردار ادبی می‌کند؛ کسی که باید از دل لایه‌های فرسوده‌ی روایت، حاشیه‌نویسی، نسخه‌برداری‌های نادقیق و نقل‌های ناسازگار، متن را دوباره زنده کند. این نقش به‌ویژه در مواجهه با چهره‌هایی مانند فیضی آگره‌ای، سراج‌الدین خراسانی، حاذق گیلانی و دیگر نام‌های پراکنده در تذکره‌ها اهمیت می‌یابد. در اینجا متن دیگر یک شیء ثابت و آماده نیست، پازلی است تاریخی که قطعات آن در نسخه‌ها، تذکره‌ها، نقل‌ها و حافظه‌ی سنت پخش شده‌اند. مصحح باید میان این قطعات، پیوندی معتبر و مستند برقرار کند؛ آنچه مصححان این اثر بدان پرداخته‌اند. نکته‌ی مهم اینجاست که «مُهَنْدات» در این ساحت تنها به بازخوانی منفعلانه‌ی متون نمی‌پردازد، اخلاقی پژوهشی نیز پیش می‌نهد: دقت، سخت‌گیری، بی‌اعتمادی به نقل‌های بی‌پشتوانه و پرهیز از شتاب‌زدگی. این رویکرد در مطالعات فارسی شبه‌قاره بسیار حیاتی است، زیرا بخشی از میراث این حوزه در اثر پراکندگی جغرافیایی نسخه‌ها، جابه‌جایی‌های تاریخی و نیز فاصله‌ی نسلی خوانندگان با زبان کلاسیک فارسی، در معرض سوء‌خوانی و کژفهمی قرار گرفته است. از این منظر «مُهَنْدات» یادآور می‌شود که تصحیح، کاری حاشیه‌ای نیست، شرط امکان هر خوانش جدی از میراث است.

بخش نخست کتاب، افزون بر جنبه‌ی فنی تصحیح، یک معنای عمیق‌تر نیز دارد؛ نشان دادن اینکه فارسی در شبه‌قاره زبان تأویل بوده است. شعر بیدل، قطعات فیضی، معنیات و متون بلاغی، همه نه فقط آثار ادبی، بلکه صورت‌هایی از اندیشه‌اند. در این سنت، زبان علاوه بر بیان احساس، ابزار ساختن جهان ذهنی است. فارسی در اینجا با پیچیدگی‌های نحوی و معنایی‌اش، امکان اندیشیدن دقیق، استعاره‌ی و چندلایه را فراهم می‌سازد.

«مُهَنْدات» به‌خوبی نشان می‌دهد که چگونه سنت ادبی فارسی در هند، از سطح تقلید یا تکرار الگوهای ایرانی فراتر رفته و به یک اقلیم تازه‌ی زبانی رسیده است. بیدل در این میان یک نمونه‌ی برجسته است؛ شاعری که در هند زیسته اما افق زبانی‌اش فراتر از جغرافیا عمل کرده است. فهم بیدل بدون متن درست ممکن نیست و فهم متن درست بدون تصحیح انتقادی نیز ناممکن است.

اگر بخش نخست کتاب بر بازسازی متن ادبی متمرکز است، بخش دوم افق گسترده‌تری را می‌گشاید؛ فارسی در شبه‌قاره، زبان علوم و فنون نیز بوده است. این نکته از بنیادی‌ترین دستاوردهای «مُهَنْدات» است، زیرا به‌روشنی نشان می‌دهد که نسبت فارسی با تمدن هند، نسبتی صرفاً ادبی نبوده، بلکه در سطح اداره‌ی زندگی، سازمان‌دهی دانش و تنظیم زیست نیز عمل می‌کرده است.

در این بخش، تصحیح و معرفی رساله‌هایی مانند «تفریح‌القلوب» اهمیت ویژه دارد. این اثر در حوزه‌ی طب و دانش پزشکی، نمونه‌ای روشن از آن است که چگونه دانش طب



سنتی با زبان فارسی در شبه‌قاره بازتولید و منتقل می‌شده است. در چنین متونی طب علاوه بر اصطلاحات پزشکی، نوعی جهان‌بینی هماهنگ درباره‌ی بدن، مزاج، اقلیم، غذا، درمان و نسبت انسان با محیط است. همین جاست که فارسی به زبان زیست تبدیل می‌شود؛ یعنی زبانی که تنها برای نوشتن شعر نیست، بلکه برای فهم و تنظیم حیات جسمانی نیز به کار می‌آید.

اهمیت این بخش در آن است که ما را از نگاه تقلیل‌گرایانه به فارسی در هند دور می‌کند. اگر زبان فارسی را فقط زبان دربار، غزل یا عرفان بدانیم، بخش بزرگی از کارکرد تمدنی آن را نادیده گرفته‌ایم. اما «مُهَنَّدات» نشان می‌دهد که فارسی در هند، زبان مدرسه، دارالشفا، دیوان، کارگاه، باغ و حتی هندسه‌ی فضا بوده است. چنین زبانی نه فقط حامل فرهنگ، بلکه سازنده‌ی شکل‌های خاصی از زندگی است.

از جمله بخش‌های بسیار مهمی که کتاب به آن می‌پردازد، بررسی سنت باغ‌سازی ایرانی در شبه‌قاره و ارتباط آن با هنر و معماری مغولی است. در اینجا فارسی از متن مکتوب به متن فضایی منتقل می‌شود. باغ در فرهنگ ایرانی تجسم هندسی یک جهان‌بینی است. الگوی چهارباغ، تقسیم‌بندی‌های متقارن، نسبت آب و درخت و مسیر و حتی واژگان فنی مربوط به باغ‌سازی، همه نشان می‌دهند که چگونه یک منطق ایرانی سامان‌دهی فضا به هند منتقل شده و در آنجا با اقلیم و فرهنگ محلی پیوند خورده است.

در این میان، نگارگری مکتب مغول نیز به‌خوبی با این سنت مرتبط می‌شود. تصویر، صفحه، معماری و متن در یک دستگاه فرهنگی واحد قرار دارند. فارسی در اینجا زبان توصیف جهان است اما هم‌زمان زبان ساختن جهان نیز هست. «مُهَنَّدات» با طرح این مباحث یادآوری می‌کند که مطالعات فارسی شبه‌قاره نباید به شعر و تذکره محدود بماند، بلکه باید به سراغ صورت‌های عینی فرهنگ برود: باغ، بنا، دیوان، نسخه، رساله و ابزار. از دیگر محورهای مهم کتاب، توجه به متون تاریخی و دیوانی مانند «فتوحات فیروزشاهی» است. این‌گونه متون علاوه بر گزارش رخداد‌های سیاسی، بخشی از سازوکار حکومت و تاریخ را ثبت می‌کنند. در این متون، زبان فارسی زبان ثبت قدرت، سازمان‌دهی دیوان و صورت‌بندی مشروعیت سیاسی است. در دوره‌های مختلف حکومت‌های اسلامی در شبه‌قاره، فارسی نه فقط زبان ادب، بلکه زبان اداری و حقوقی نیز بوده است. این نکته اهمیت زیادی دارد، زیرا نشان می‌دهد که فارسی در هند یک زبان حاشیه‌ای یا تزئینی نبوده، بلکه در قلب ساختار قدرت حضور داشته است.

«مُهَنَّدات» با پرداختن به این آثار خواننده را متوجه می‌کند که دیوان‌سالاری شبه‌قاره بدون فارسی قابل فهم نیست. اسناد، فرمان‌ها، تاریخ‌نامه‌ها و متون حکومتی، همه



بخشی از همان شبکه‌ی فرهنگی‌اند که شعر بیدل و رساله‌ی طبّی را نیز دربرمی‌گیرد. دستاورد اصلی «مُهَنْدات» در این است که میان حکمت نظری و فن عینی پیوند برقرار می‌کند. در این کتاب، ادبیات و علم به‌مثابه دو وجه یک تمدن دیده می‌شوند. شعر، شرح، تذکره، طب، باغ‌سازی، معماری و تاریخ‌نگاری همگی در یک منظومه معنا می‌یابند. این منظومه همان چیزی است که می‌توان آن را حضور تمدنی فارسی در شبه‌قاره نامید. از این منظر کتاب «مُهَنْدات» دعوتی است به بازاندیشی در تاریخ فرهنگی ایران و هند. این اثر از ما می‌خواهد که از کلیشه‌های تکراری درباره‌ی زبان دربار یا سبک هندی فراتر برویم و فارسی را به‌عنوان یک نظام کامل تمدنی ببینیم؛ نظامی که هم قادر است پیچیده‌ترین مفاهیم عرفانی و ادبی را حمل کند و هم می‌تواند دانش پزشکی، مهندسی فضا و سامان دیوانی را صورت‌بندی کند.

کتاب «مُهَنْدات» را باید یکی از جدی‌ترین تلاش‌ها برای بازخوانی انتقادی میراث فارسی در شبه‌قاره دانست. این کتاب نشان می‌دهد که حضور فارسی در هند حضوری چندلایه، ژرف و تمدنی بوده است؛ حضوری که هم در متن شعر و شرح و تذکره جلوه کرده و هم در متن طب، تاریخ، باغ‌سازی و حکمرانی. در بخش نخست، کتاب ما را با دشواری‌های متن‌پژوهی، ضرورت تصحیح انتقادی و لزوم مواجهه‌ی سخت‌گیرانه با نسخه‌های آشفته روبه‌رو می‌کند. در بخش دوم، افق گسترده‌تری می‌گشاید و نشان می‌دهد که فارسی چگونه زبان علم، فن و زیست روزمره بوده است.

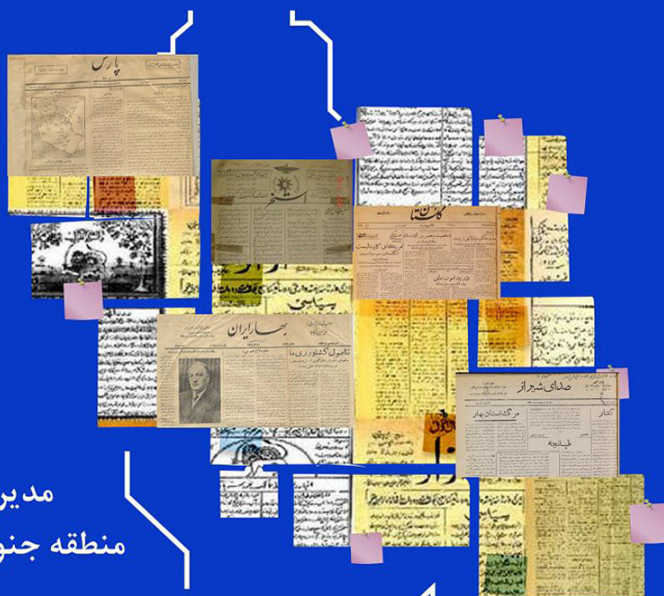
ارزش‌نهایی این اثر در آن است که شکاف ساختگی میان ادبیات و علوم را از میان برمی‌دارد و به ما یادآوری می‌کند که میراث فارسی در شبه‌قاره، یک میدان زنده برای پژوهش‌های آینده است. «مُهَنْدات» از این منظر، سرآغاز یک بازخوانی جدی، انتقادی و تمدنی است. کتابی که هم به درد متن‌شناس می‌خورد، هم به درد تاریخ‌پژوه، هم به درد ایران‌شناس و هندشناس، و هم به درد هر کسی که بخواهد فارسی را نه فقط به‌عنوان زبان شعر، بلکه به‌عنوان زبان ساختن یک جهان بفهمد.



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران
منطقه جنوب کشور شیراز



مرکز بین المللی میکروفیلم نور
Noor International Microfilm Centre



مدیریت اسناد و کتابخانه ملی
منطقه جنوب کشور برگزار می کند

همایش ملی

تاریخ مطبوعات محلی ایران

از آغاز تا انقلاب اسلامی

در استان های فارس و کهگیلویه و بویراحمد

۲۵ آذرماه ۱۴۰۵

محورهای همایش

مطبوعات محلی و سیاست
مطبوعات محلی و مسائل حقوق
مطبوعات محلی و علم تاریخ
مطبوعات محلی و علم روزنامه نگاری
مطبوعات محلی و زنان

مطبوعات محلی و جامعه
مطبوعات محلی و فرهنگ
مطبوعات محلی و مسائل اقتصادی
مطبوعات محلی و توسعه
مطبوعات محلی و آموزش عمومی

شماره تلفن دبیرخانه همایش
۰۷۱-۳۲۲۶۳۵۱۱



ایمیل همایش
Localpress-shiraz-conference@nlai.ir



اعلام نتایج داوری
۳۰ مهر ۱۴۰۵

مهلت ارسال اصل مقالات
۲۰ مهرماه ۱۴۰۵

مهلت ارسال چکیده مقالات
۳۱ مردادماه ۱۴۰۵



سازمان اسناد و کتابخانه ملی



سازمان اسناد و کتابخانه ملی



سازمان اسناد و کتابخانه ملی



سازمان اسناد و کتابخانه ملی



سازمان اسناد و کتابخانه ملی



سازمان اسناد و کتابخانه ملی



سازمان اسناد و کتابخانه ملی



سازمان اسناد و کتابخانه ملی



سازمان اسناد و کتابخانه ملی



Manuscript Studies

International Quarterly of Studies and Research on Manuscripts, Early
Printed Books and Historical Documents of the Indian Subcontinent

X

Volume 3, Number X, Summer 2026, 211 PP.

Editor-in-Chief's Note:

Mahdi Khajehpuri

Managing Editor's Note:

Another Step on the Path to Recognizing a Shared Heritage
Mohammad-Reza Behzadi

The Bibliographer as Mujāhid:

The Intimacy and Affection of the Martyr Imam with Manuscripts
Mohammad Vafādar Mardādi

Husayni Brahmins:

Imam Husayn and the Karbala Tragedy in Hindu Poetry
Emād al-Din Rabbāni

From Teaching Persian to the Engineering of Oriental Knowledge:

Fort William College and Its Role in Persian Instruction and the
Publication of Oriental Texts
Mahdi Khajeh-Piri

The Risāla-yi Mūchalaka:

From Amīr Sayyid 'Alī Hamadānī – An Introduction to the
Manuscripts and a Critical Edition of the Text
Payām Tayyebi-Zādeh

A Reassessment of the Political History of the Indo-Scythian and Pahlava Kings:

Based on the Lexicology of Royal Titles on Coins
Yusuf Eftakhāri

The Demands of the Dawlat-i Saniyya (the Exalted State):

The Text of 'Abbās Mirzā's Decree concerning the Financial
Obligations of the English Government
Asadollāh 'Abdoli Āshtiyāni – Mohammad-Amin Hayāti

From Samargand to the Red Fort of Delhi (Part One):

Genealogy and Phylogeny of the Mughal Royal Dynasty of India
Sharif Hussain Qasemi

The Translation of Henriyeh:

The first Persian translation of the Arabic text of One Thousand
and One Nights
Mohammad-Reza Behzadi

Firdaws's Thousand Legends in the Land of the Hindus:

The Re-Copying of the World's Largest Shāhnāma in India
Mahdi Khajeh-Piri

From Teaching Persian to the Engineering of Oriental Knowledge:

Fort William College and Its Role in Persian Instruction and the
Publication of Oriental Texts
Mahdi Khajeh-Piri

The Paper State:

Indo-Persian Farmāns and the Formation of Empire in South
India
Leonard R. Hodges – Nandini Chatterjee

From Bombay to Shimla:

The Travelogue of Sayyid 'Izz al-Din Tafreshi Fami Mojir-e
Homāyun at the End of the Qajar Era
Asadollāh 'Abdoli Āshtiyāni – Mohammad-Reza Behzadi

Book Review:

"Muhandāt" – A Re-reading of a Civilization through the Lens of
the Text
Monā Mohammad-Nejād